



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

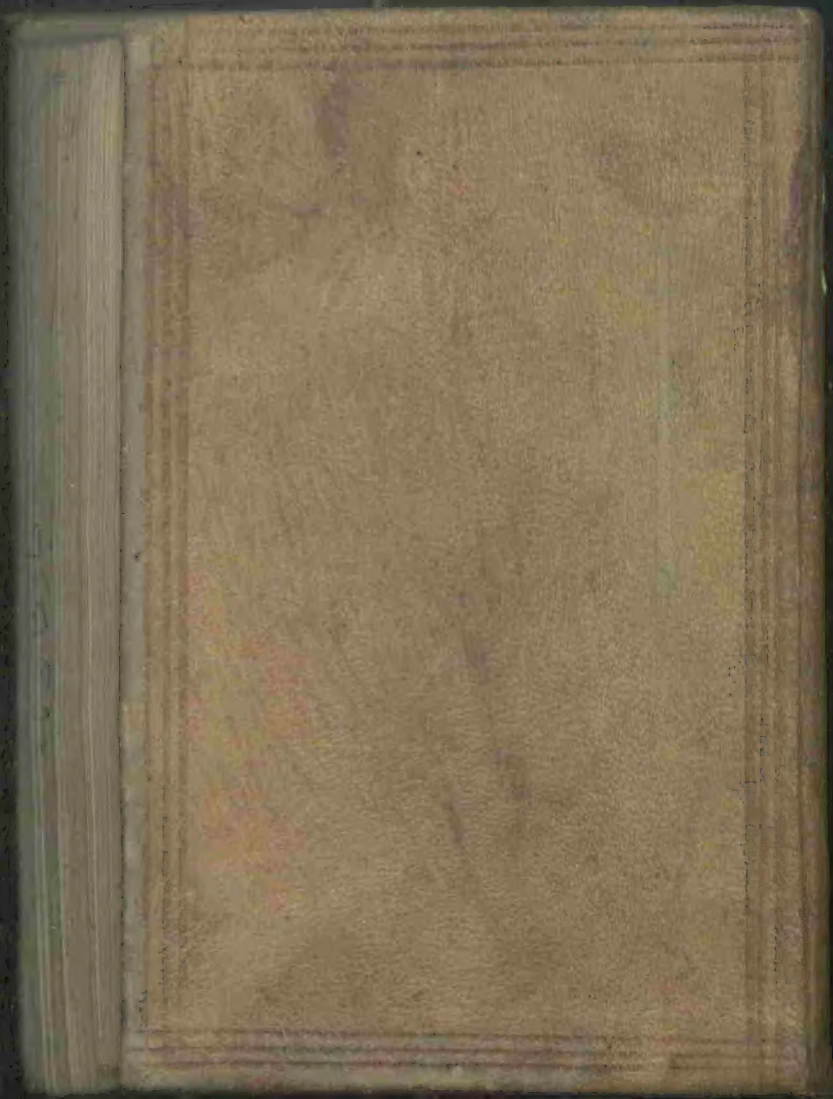
نام کتاب: جاردان نام

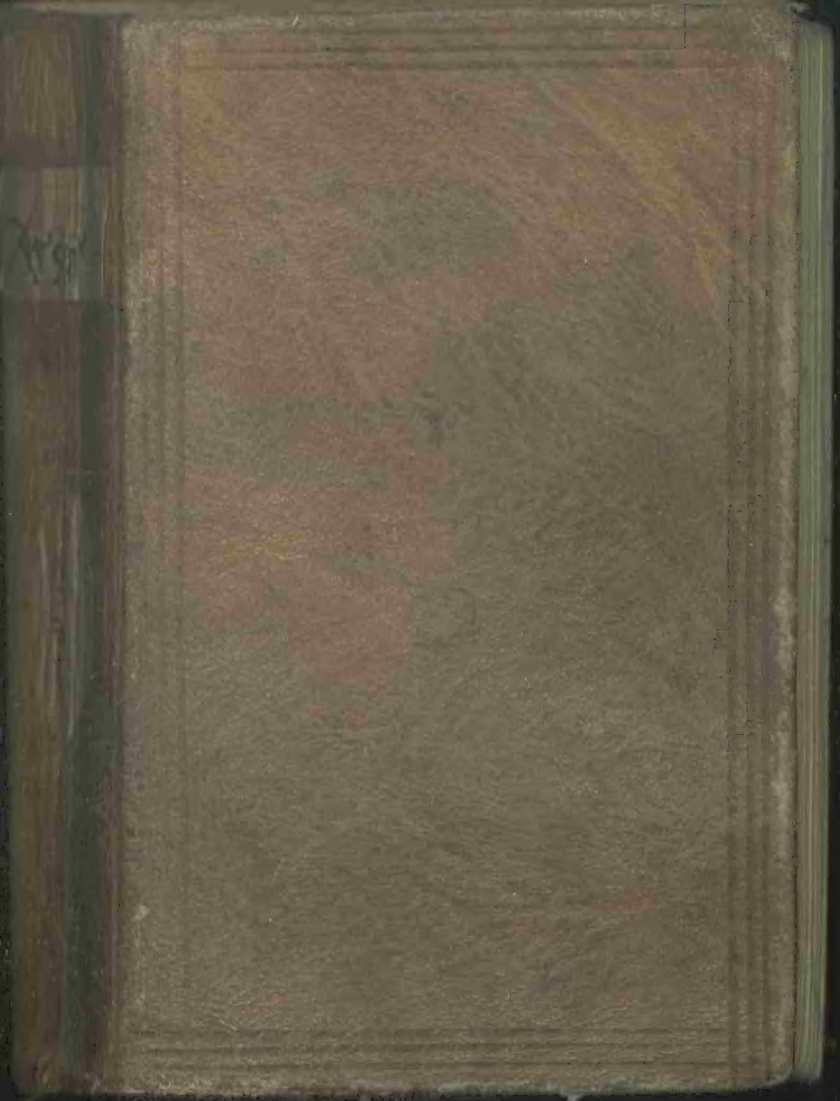
مؤلف: علی‌اکبر علی حاشین نقل از اسرار

شماره کتاب: ۳۶۳ مکتوب

اندازه: ۱۴ × ۹

تاریخ تصویربرداری: مهر ۱۳۸۹





عبدالله



فوت
هـ

۹

۲۰

حی = حق = حوت فی

ح = حضرت

ج = جل شانہ

حکیم نامان بی دانش = فلسفه

ح ی ح = حق الی جل جلالہ

برابر مؤلف شریف ۲۹۳۲

و فرزندش نورانی نام دارد ۵۵

در جہان استاد ۲۸۵۵

۳۳۵

ص

تاریخ غرر خرم ۱۰۱۹

جو از تبقیہ برگ ۱۸

افادہ فی العلم ۳۰

نماز اشراق ۳۳

و سام المستفی ۴۲

مؤلف نام سال ۸۸۷ ز ند

بوزہ است ۲۶ ب

عالمیہ تحت الباء ۶ ب

دختر شریف ثانیہ ۷ ب

الممدی من اولاد فاطمہ ۱۱۸

تاریخ غرر خرم ۱۰۱۹

حفرت
وہ جل مدہ

کسی

کتابخانه مشروطه
شماره
۵۳۲۸
۱۳۰۳
هدیه آقای سید محمد شکوفه‌نشا اسکله تهران

بسم الله الرحمن الرحيم وبنسبتان
 ذات لفظ که وجود **که** **که** **که** **که**
 به شوع موجودات و کمونات را از آن **که**
 اصل در وجود آورده که موجودات نسبت
 با آن **که** **که** اصل که وجود مطلق **که** **که**
 قیاس است به مقیاس و مابین آن **که**
 اصل اند چنانچه اگر تصور و وهم و خیال کسی بود
 که از اشیا آن **که** **که** را در کش موجودات
 ماکان و مایه را بی هیچ شکی و شبه ای و بصری
 عدم باید نهاد و یکبار فانی نیستند پس آن
 حدیث که حضرت حبیب و رسول نبی امی علیه افضل
 الصلوات و اعلی النجات فرمودند این که ای محمد
 وقت لا یسئ فی ملک موت و لا یسئ فی موت
 و طایف

حضرت فخری
 بنی جلاله

شش
 که

حضرت
 و
 ق

و مطابق آن آیت باشد که **که** وجود مطلق **که**
 وجود حبیب خود را عین ذات **که** صفات قدیم
 از یابدی خود کرده اند در آن سوره اصلی که فرمود
بسم القرآن الحکیم این که الحمد لله علی صراط
 مستقیم که هم جا احداست آن بر بی علی صراط
 مستقیم چون از آن **که** **که** **که**
 حقایق **که** **که** آن وجود اعلی بود دلالت بر **که**
 وقتی از اوقات میکند در دیده خود خود خدا
 بین که ملک غیب که **که** صیریل اجلی بودم در وقت
 آوردن که بعضی در جواب کیف علمت عالم علم
 فرمود و حج بنی رسول نیز خود هر که انداختند
 با بنی شریف مشرق شده اند از آن وقت که بزل و لا یزال
که که خطا بر بی برده حجاب عیان ذات حق شوند
 نه در کلام تشریل و نه در کلام قدیم تا وجود
 مطلق کردند پس از کرامت **که** مقدم اجیش و یادنا
 عاشقانست صلوات الله علیه و آله که جمیع ملک

حضرت
 که

ی آنی

حضرت
 طایف

اصحابنا نجوم بابهم افتدیم ما یستقیم ما یستقیم
 مال امیرالمؤمنین و امام الثقلین کرام الله وجهه علیه
السلام جمیع اسرار الله قاضی فی کتاب البی و بی
 فی النور و جمیع ما فی النور فی فائحه الکتاب
 و جمیع ما فی فائحه الکتاب فی سیم الله و جمیع ما فی سیم الله
 فی بار سیم الله و جمیع ما فی بار سیم الله فی نقطة تحت الکتاب
 و انما نقطة تحت الکتاب و هذی الامام ما یستقیم ما یستقیم
 فقیه مدینه رفیق باشد که افتد کند باین امام تا در طریقت
 نیاید و بعد از حق رب برسد پس بقول محمد رسول الله
 اول خود را بنیاد کرد در اخر خود کمر بست و گفت
 و بعد از آن نقطه وی و سیم الله و فائحه الکتاب و نور
 و فائحه کتب سماوی را که در واقع اگر به منشد ضایحه
 یک قرآن مفتح بطن داشته باشد از آن از روی
 توکلید حقیقت کلام الله برسد که محسوس ندان
ما یستقیم ما یستقیم و لایزال است که والله ما را بنیم
 محیط بدان و قرآن مجید فی لوح محفوظ این که بعد
 از من

کتب الله و کتب الراسخون
 و کتب الراسخون و کتب الراسخون

از من و اینهم محیط است نقطه بعد فرمود و من خود
 معنی عجیب دارد یعنی بوجوه از و رای اضرائه میکند
 تا در لوح محفوظ که قلب حوسن است کجده قرار
 یابد که قرآن از آن وجه که عین ذات حق است باقی
 ازینا وجه بر قلب حبیب خود نزول ابدال فرمود
 لاجرم ازین وجه که حوسن بود بحقیقت فرمود قلب
 المؤمنات الله صدق رسول الله و صدق ولی الله
ما یستقیم ما یستقیم و دیگر از نقطه جمیع اسرار الله قاضی
 نقطة تحت البی و مفت بیانست تمام و نباتت با منتم
 وجود تا در امام که امام حق است ام الکتاب منوره
 ام القریه می تواند شد که بر اینها نیز مفت طراقت
 این مفت بیان بیان آن حدیث است که حضرت رسول
 بنی امی فرمود که قرآن را مفت بطن است اگر به نظر
 نیز دارد تا باز دلالت کند آن ظاهر بر ذات وجود
 مطلق که بر همه محیط است دل در آن حوسن معینی
 ادراک آن وجود باک تواند کرد که آن بیت

المحدث

کتابک **فصل** در طهرت خانه پاک جداست اما در پاک
 پا پاک کج در خون افکند بستر عالم خاک تواند رسید
 که آن نهی فرمود آن شرکان نجس العین را از نزدیکی
 جستان بآن خانه **فصل** در طهرت که **فصل** در طهرت آن
 شرکان پاک که فلان یزید المسجد الحرام **فصل** و الله
 این که جمیع اسرار الله عز و جل در نقطه پاک شده که آن
 نقطه وجود کامل **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن
 فرمود آن کلام الله و آن اسرار الله **فصل** در طهرت آن
 منایات که حق **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن
 سه بند سید او از جمله کتب این بود که زنی یون
 باید که سرخ باشد و خداوند تا وید **فصل** در طهرت آن
 که یعنی من باید که خون بر نبرد و فرمود که آن باشد
فصل در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
 که چون حلیفه بود ازین هدایت الله معلوم شود
 گفته بودند لاجرم چون او نیز حلیفه شدن صفت
 حلیفه نری بر فرا **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن
 نیز او

نیز فرمود **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
 بدن واقع شد که فرمود که از آن خدا را لایق
 هر گسست که او را سجده کند حلیفه او را
 سجده کند که همان قائم مقام خواهد بود ازین
 هدایت نیز مقام قرب ملائکه و جمیع قربان معلوم
 میشود که از آن وجه که قائم مقام را سجده کردند
 مقام قرب حاصل شد این نیز باین دلیل **فصل** در طهرت آن
 معلوم میشود که ذات خدا را بیقین کسی سجده کرده
 کرده باشد که از او اصداف باشد و صورت و کلمات
 ظاهر و در بدن باین سه **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
 غیر ازین **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
 قرب نام بود در شب عراج که ذات **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
فصل در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
 که همان حلیفه و قائم مقام است لاجرم وقتی که **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
فصل در طهرت آن شرکان پاک که **فصل** در طهرت آن شرکان پاک که
 سجود کرد که و اسجد و اقرب و هیچ شکی ندارد

در بیان نیست و تمامی اینها و اولیا بر بیان مقررند
 که این خدای که جمیع موجودات را از عدم بوجود
 آورد ظهور ذاتی او در روز قیامت خواهد بود
 بود پس ایشان که او را در کمال شرف می دیدند
 هر یک با اعتبار مراتب خود و سجد می کردند چنانچه
 موسی علیه السلام از مادرانی آنگاه شنید و فرمود
 رسول من این تمام در حدیث مقرر است که هر
 و آن ذات بی شبه و مثال این بود که امروز
 که روز قیامت است چون بدر تمام روی بخورد
 پس این بود که این زمانه خود را در آن که بخورد
 که گفته ذاتی او باشد و دیگر با بوجهی عارض و رنگ
 نیست که آن ظهور را که ایشان دیدند تا اولین سال
 که ذات داشت که سر و روز در دیده بندگان او آمد
 روی حقیق نمود که هم خود در شان ایشان فرمود و آنرا
 از افزون و انکشاف محرومانند و این نوعی
 برایشان از غایت بود و رحمت و هدایت و کرم
 و عطا

بنیتهم

و عطا درین نه داشته که وصل او انصاف الافرار
 بنیت و بنیتهم و الحمد لله رب العالمین
 و اسجد و اقترب بحسب ظاهر از قربان
 حق آن حیووش ملائکه اند که در حلیفه الله
 را سجد کردند که هیچ وجه ضعیف و ایات بنیاد
 ثابت نیست که بیشتر از ملائکه بجا از مخلوقات
 در حلیفه الله را سجد کردند و باشد و جبرئیل
 امین هم از همه قوت برتر و قاضی ملائکه
 بود که دوبار در سجود آمد و امامت شد با کرامه
 داشت که گم کرد که در شان اوست
 لولا که ماحقق است الاملاک که تمام معروف
 محقق ملائکه است خداوند چون قرآن بر دل پاک
 در حبیب رب العالمین هم نزول افعال
 فرمود و از دل پاک او بر زبان فصیح او
 گم کرد پس البیت ظهور کرد پس بوجهی بر
 تقدیر او اصد قرآن باشد با اعتبار ظاهر

که بر سرش آید و بر زبان تمام

که اگر آن وجود پاک مقدم اجتناب بنماید این قرآن
از عالم قوه بفعل نیاید و از فعلی بصورت
نرسد لاجرم باین وجه حرف و تصور آن که از خود
و سور قرآن بآن وجود پاک محصور شد و خود
که قلب القرآن بشی بنماید گفت کمتر از خفیه
حجیب ربانان که فرماید که اول ما خلق است تا
نوری و از آن وجه که از رسولان رسول دوم
بود که سیر محمد در سبب منزل سدره المنتهی
هم درین سوره که محمّد رسول الله
بود خبر البصیر و خود که و التوفیق رب العالمین
که است است بعد دست و و اصل این
رسول الله و اصلیت این است راز
لوح محفوظ و این رسول رحمت در عباد
یافت که در اصل مفتوح است و رجوع بخود
در پیش باین مفتوح است که است
و از هر اطاعتی شوق این اوقات در پیش
است

محمّد

است در میان رفتن آن سوره و تا بآن
جنت و اصل شود که محمّد و کرم الله و الا رض
است و آن فضل الله یونیه من بنا محمّد
مسئله در اوراق با کوبه دلیل روشن از برای
خمس دادن باین ظهور میکنند که در آن محل که
مستحق خمس و زکوة میشوند میفرمایند یک
بخش از آن آه است و در آن موضع درین
می آورند قوله تعالی ح یکم از آن حد که قات
الله محمّد جنت ح حق است حدقه الله العظیم
از نیایه ح معنی فرض حسنه ام بین آن یک
بوجهی اما فرست میان فرض حسنه و خمس که
خمس فرض است اگر چه بعضی از مسلمانان باین
دیده تا میان در حکم فرض باشد چون گفتند
حانه خفتت و موقوفه نیست که فرض است
و دادنی فضل الصلوة و توجیه باین حانه و در
وقت استطاعت که باز باین حانه رفتن و زیارت

اگر بنده است که بگفتند اما وجهی دارد بدلیل آنکه
 که فرمود یوم تائی السماء بدخان حین
 بسم الله الرحمن الرحیم درمی در آن خل که فرمود
 قوله هـ هو الذي جعل لكم من الشجر الاخر
 وبارئ فی قاصد میفرماید که فلما را با فودی
 انی انار بک الی اخره وان لو زفر ذکره اهل
 بدست خود نوشته بود که خوشی بگری حط
 استوی الله ح احدیج در بیان و تاویل کلام
 تنزیل خود که بعد از شجر الاخر ذکر لوح زبر
 فرموده اند از برای اینست که بنده کار که
 را اسحان علم اند معلوم شود که از لوح زبر
 و از شجر الاخر و الله عیان وجود و دت
 و تاء و آ که سندس حضرت میمان دنیا
 که در وجه پوشیده است و و را بان حیات
 گردانیده است دعائی و حقایق کتاب حضرت
 کلیم ملک علیم باین کیفیت در کتابه عالم
 النبیین که حبیب الله است از بیان
 ح

ی ح ه آمده است و این ه نار ازین سوره اله
 وجود ابو البشر در او از آمد و از ه لغت که
 انی ان الله لا اله الا انا ما عبدنی و اقم الصلوة
 تذکری که تا صورت آن ه نار را در و غنی
 شود و باین اب که کان عرش علی الماء مزین و
 نمی گردانید و ای ه رکعت ص مشغول غی
 توانید و ان الساعة آتیة که در ساعت که در
 قیامت است اول حبیب بنده کان آن ذات
 که در جنانند کرد کما قال دم اول ما یجاب به
 العبد یوم القيمة الصلوة و این که فرمود حضرت
 حبیب الله علیه الصلوة و السلام که در روز
 قیامت ح احدیت اینه الکسی را در حق جل در
 آورد و با و در سخن آید اینست که در می
 ح ه قیامی است که ~~ساعتی~~ ی را و
 خدای را در حق و دندان و دندان
 دندان ح خلیفه خود در آورد که دندان

سوره صفات ازین
 صلاتان خوانند

۲۲ آن سخن است و در وجود نبی دم از جمیع
 اعضای او این که گرسنی میگویند ندانست و
 خصوصیتی نیز میان چهار اخوی دارد که لام الف
 بدل و مثال است و این لغت از زبان الهی ج
 مخصوص است با ممل فرس که نوکان الایمان
 فعلفا بالشریالیناله رجال مع انباء فارس که
 شریایم درین تقابست که سدره المنتهی و کرمی
 الهیت که فلک البروج است که حضرت احدیت
 تعالی شان و مقدس فرزند که عبارت از است
 است این الکرسی چون با آن دلیل که بعضی
 گویند و کل حواهد و این معنی در چندین مواضع
 ثابت است از زبان الهی ج از برای این غنیت
 که ظاهر قرآن از دلمان است که حمل ندانست
 که هر یک در ج سخن و کلمه واقع شده است
 و تا ایشان برمی آیند و فرزند که از شک مادر
 صورت مادر حاصل کرد و بیرون آمده است
 سخن که نیست و اگر سخن

سخن کونیت و اگر میگوید آن سخن از حکمت
 نیست از برای الکه بآیات حکمت و ندان
 موقوفند آن سخنان که محکم اند و از برای این
 معنی بود که سوره التین راجع ملک علیم ج چون
 بر دزدان ثابت کرد اند حتم آن سوره نیز حکم
 الحاکمین فرمود و السلام علی من اتبع الهدی
 و در جی ج در آن محل که اهلای بود و از
 احوال خدمت صفا حلدت حلانته سلام الله
 علیه اسحاق رفیع ابن ابراهیم کرده و شیخ بابا
 فرزند و معنی در مفهوم این که میتوان بود
 که اینج و اناک سیر خود بگردانند و فیض خود را
 از زمین باز دارند و زمین نیز قابلیت قبول
 کردن فیض را بگذار و جنبه دیگر که ایشان
 معابد در زمین بجام صورت نمایند و درین محل
 جی ج ه میفرمایند بی فاصل قوله تعالی الا
 آنها که آمدند و به نعیم نعیم و اصل شدند الایه کسب

ضمیمه

صورت هرگاه که چون خدمت حضور اربعه
 سلام الله علیه راست باشد بنا بر آنکه در وقت
 این کتابت کتاب اعلی غایب بود و این آیه
 انکره با جمیع آیات کلام قدیم ملک عظیم چه
 بحسب صورت مناظر است اما بحسب معنی
 باجمیع نیز مناسب است و دارد از جمله یکی آنکه
 درم می فرمایند قوله چه انکون ای
 عاشق به آنکه نهایت خدا پرستی حکما و علما
 و عظام و زاهدان و عالمیان و فقهایان
 سر عالم عشق و احوالند تا دانه صدق
 الله العظیم چون چه میفرمایند که سر عالم عشق
 و احوالند تا معلومست که مقام آخر است
 و وجه گاه همه از بین طایفه مذکور با مقام است
 که خدا بیان فرمود و در جمیع مواضع در
 کتاب کرم مجید ولی حمید چه در بیان عشق
 الهی اینکمال عشق بازی با صورت ذات
 بی نیازی

معنی عالم عشق
 سر عالم عشق
 آیه
 انکره

بی نیازی چه در آنست که شهود
 و هوای نفسانی در میان نباشد و منع
 شهوة نفسانی بکرات فرموده اند و که
 و نورتر گردانیده و بیشتر از ظهور این معنی
 نیز در بعضی از اشیا و اولیا صلوات الله علیهم
 عظیم اجماع این معنی عشق الهی چه ظهور
 کرده بود که ایشان را با وجود عشق و محبت
 باطنی بان صورت ~~کلمه~~ کلمه الهی
 استغنا از شهوة نفسانی حاصل
 بود پس بطریق اولی که درین وقت
 و زمان که حدیث برده برداشت
 و از روی طرح ترجمه ای ان مقام فرمود
 باید که سیرایچ و افلاک بان مرتبه برسد
 که در جمیع مزاج این عشق الهی توانی
 نفسانی مستط شود و یک دلیل این

آیت است که حق احدی را فرموده اند که
 بِالْأَطْفَالِ وَلَا تُعَلِّمُوا الْاَكْثَرِ وَاحِدَةً
 و بر قاعده معقول نیز توجه ممکن
 است که هر چه در یک وجود ظهور کند
 در وجود دیگر که هم از آن جنس
 نباشد ظهور تواند کرد پس هرگاه
 که این معنی بطور بیوند و نتیجی
 حاصله حادثه اولیست
 که سید و توالد بیکبار
 منقطع شود این مقام است
 که سیرانجم و افلاک بجای رسیدن
 باشد که وجود یک انسان
 در جمیع روی زمین موجود
 نماید بغیر از حیوان مطلق
 که ایشانرا حضرت احدیست
 این

این قابلیت و صلاحیت
 نه داده است تا سیرانجم
 و افلاک نیز بعثت نباشد
 چنانچه در عالم صورت تجریت
 حیوانات و جهاد است
 معقول باشند بدلیل مادام
 السموات والارض
 که حکم حدیث محل
 دوزخ باشد از جن
 است و محل بهشت
 آسمان است تا سوال
 نیاید که کونید پس بودن

و در این محل
 است و در این
 است و در این
 است و در این

آسمان و زمین و گردش
 افلاک هر کرد نور و ماک
 عجب باشد و این دلیل
 بحسب حق و است برافضایت
 طایفه که پیران و پیشوایان
 ایشان از انبیاء و اولیاء
 و عاشقان که در بحر دوشیده
 باشند و شهوة حجازی
 عقیده شده و التفات ننموده
 اما چه سود که از بین معنی غافل
 باشند و ندانند که فضیلت آن
 بحر و استغنا خود را
 از شهوت نفسانی منور که تار
 کارست

عه
 صورت

کارست با نیست تکلیف در اول کار که اگر آن بحر و استغنا
 نبودن ایشان من کل الوجود در حد کمال بودی
 و هیچ نقصانی نداشتی حضرت عیسیٰ خرد نغز و ی
 که من این بار سخن بر زبان ایشان گفتند که تائید
 بار و بزرگوایم آمدن تا هر چه بر زبان ایشان گفتند و کنایه
 گفته ام صریح و بی برون و بی حجاب در بیان آورم
 و نمی آیم که انبیا را دین ناقص کردیم بلکه می آیم که
 انبیا را تمام کردیم و تا حبیب الله از آن وجه که
 میدانست که حج عجبی از برای آن فی الدنیا و فی
 خلاقی را در دین او که چشم انبیاست یکی و بین کرداند
 و این حبیب الله از آن وجه که توالد و تناسل را در
 می داشت از برای آن بود که آن در تئیم معنوی در
 نظرها بود و ظهور از و خواست کردن وجود
 مناکیم بسیار کرد و فرمود که چون این بار حج
 عیسیٰ میزد که از آسمان بیاید در دین من نگاه خواهد
 کرد که باز دلیل آن اظهار از زبان ایشان گفتند که تائید است

عام

که تا از نسل پاک او که توحید ظهور کند اکثر بیشتر از
ظهور این کلمه توحید جمیع امتان گردان بانیان باشند
خود خواستندی که در تحریک گوشتن ملک تا بیان خود
فریضه و واجب داشتندی که تا به مقبره خود
باشند و ختم این مقدمات بر نهی دیگر بودی یعنی
بر آن گوشتند که این کلمه توحید ظهور نکند و در عالم
صورت سلطنت و پادشاهی خود را اینزال صورتها
و معانی باشد و بکنند و بر آن فرادجانی پیشتر ازین
بود و با وجود توالات و تناسل در پیرده غیب باشد تا فضا
تای کتی که مشرق هر یکی ظهور دارد قائم مقام این اصلاح
شدی الی هذا که ظهور فرمود هنوز موقوفست بکثرت
توالات و تناسل کلمه طیبه تا به کلمه حبیب غلبه تواند کرد
ایشان مشغول تواند شد و ایشانرا در خود نیست و
که بدید تواند کرد که این مقام که حضرت فرمود در جواب
شیطان عنید بید تعبیر که تا ملایم چشم منک و
عن تبعک اجمعین هر گاه که یکی از ذرات شیطان

که تا از نسل پاک او که توحید ظهور کند اکثر بیشتر از
ظهور این کلمه توحید جمیع امتان گردان بانیان باشند
خود خواستندی که در تحریک گوشتن ملک تا بیان خود
فریضه و واجب داشتندی که تا به مقبره خود
باشند و ختم این مقدمات بر نهی دیگر بودی یعنی
بر آن گوشتند که این کلمه توحید ظهور نکند و در عالم
صورت سلطنت و پادشاهی خود را اینزال صورتها
و معانی باشد و بکنند و بر آن فرادجانی پیشتر ازین
بود و با وجود توالات و تناسل در پیرده غیب باشد تا فضا
تای کتی که مشرق هر یکی ظهور دارد قائم مقام این اصلاح
شدی الی هذا که ظهور فرمود هنوز موقوفست بکثرت
توالات و تناسل کلمه طیبه تا به کلمه حبیب غلبه تواند کرد
ایشان مشغول تواند شد و ایشانرا در خود نیست و
که بدید تواند کرد که این مقام که حضرت فرمود در جواب
شیطان عنید بید تعبیر که تا ملایم چشم منک و
عن تبعک اجمعین هر گاه که یکی از ذرات شیطان

از رحیم علیه القوه در روی زمین غایت و از کثرت
ظهور کلمه طیبه که در آیات حضرت حلیفه الله و موجود
ملایم که از آن حبیب کان نیست شوند آن مقام
باشد که حضرت فرمود که چشم را بر کیم که چون چشم پر
شود نتیجه آن دیکه که دیگری در و ننگی و خلاف زمان
پیشتر تا این زمان نیز که حضرت با جهنم خطاب میکند
که ای اهل آشتی و او در جواب گوید که ای من مرد و اینها
نمودن و جواب حضرت الهی و در رخ معلوم میشود که هنوز
پیشتر است که از خوردن دوزخیان هنوز سیر
نشدن است اما از قرینه سوال چه احدی و جواب
او معلوم میشود که نزد یکمست که سیر شود و یکی
که از ذرات شیطان رحیم در روی زمین که مقام
او هست و سجده گاه حاصدان و مقربان و عاشقان
چه احدی است غایت بعد از آن که از ذرات شیطان
رحیم چشم پر شود از ذرات چه حلیفه آه نیز شاید
که همیشه پر شود بر سبیل امکان که همیشه از آن

که های آدم بود و زوجه او و میراث آن دو که به فرزندان
او میرسد که در حقیقت فرزندان او باشند تا از این عالم
مردود به عالم معنی کنند که عالم باقی و سرای جاودانیت
حالت دنیا فیها مادیات السموات و الارض و وزجی در
دوزخ باشد بعد از اتم گرفتار و برشته و در برشته
تسلی تسلیم باشند با نوع لذات در نظر کار و عواید کار
که چنان که آن عالم را عالم روحانی میگویند اگر چه بعضی
را سفاست اما ایشان از غفلت که کرده اند در حجب
شرکت گرفتار مانده اند که تصور ایشان نیست که آن
روحانی بر خلق این جسمانیست و نمی دانند که هر چیز
که از لذت روحانی تصور کرده اند بر خلق این جسمانیست
که در عالم جسمانی دیده اند و شنیده اند و ادراک آن
کرده اند که در این عالم معقولات همین محسوسات است
که بعد از آن سزاوارش کمال با نهایت همین است
و کیفیت بر او آید برشته و دوزخی بختی خواهد
کرد و ایشان را با و دان تا ذات قوت از این باشد
و سونقطه

و سونقطه قدیم قائم بذات او در راحت و عذاب خواهد
داشت لایحیطون شیئی من دله الا بما شاء و این آیه
تعالی باشد در کلام تنزیل فرمود که هر چه را بکنیم از خود
بآیت شیطان رجیم ملعون مردود و در سجده کمال
بهشت که بهشت را بهمان لفظ فرمود که بکنیم و رجیم
معنی آنست که شیطان رجیم ملعون منتقم فرود
است البته البته لام از برای تاکید است بخلاف در سجده
آدم که میتوان بود که تمام نشوند که تمامی سموات و الارض
مقدار یک عرض حبسه است که تعلق یک حبسه به آن دارد
که متعلق باشد اما چون دوزخ حکم نصرت چون میرشد
ملعون است بدلیل حدای که که بعد از آن که بر شود
و دیگر که دوزخ از شیطان و ذریات او خواهد
ماند بخلاف بهشت فافهم که این حدیث
که آن حبیب آیه صلوات الله الرحمن فرمودند که نیست
المؤمن جبر من حدی که وجه ظاهر اینست که عالم باطن
از عالم ظاهر اقوی واقع شده است که عالم و کلام در بیان

در نمی آید ظهور عالم صورت نمی تواند کرد و عمل به وین
از اعضا و جوارح او که عالم ظاهر است در وجودی
تواند آن جناب را می در عالم افلاک بالقوة بود اگر چه
در کثر حاک که در لیلان اشیاء نیست نه بود بالفعل ظاهر
نمیشد و حال آنکه نیت تعلق به عالم باطن دارد و در
دیگر که القوة است اینست که بنده خود را در باطن
نیت جبر را دارد و است در ظهور حق و غلبه او
بر حق و باطل و به سبب ظهور این معنی در عالم قدس
با نام عالم با انواع افعال و اعمال مشغول شده است بحسب
وقت و زمان مثلا جناب شخص دانند که او نسبت خلقت
روزگار زمان خود را تمام زمان واقعه شده است و آنکه
خلق را متابعت کردن او واجب است اما چون خلقت
ان بصاریح نیست که او را شناسند و بزرگی و انبیا
و پیشوای قبوله کنند او خود را بنا بر صلی که شنیده اند
دیده که جایگزین و کثرت و وظیفه حوران آن طایفه را ندیده
است و آن توکلی و جایگزین را که سببه اختیار کرده است
که نادر است

نوکر و

که نادر است و قوم بحسب آن جنسیت تفرق کند و بعضی
از ایشان را خود دنیا کند و بدفع بعضی دیگر مشغول شود
بعد از آنکه این معنی میر شود احوال و افعال اینها
که متعکس خواهد شد پس از آن وجه که این افعال
و احوال ظاهر او مانع حال او نیست باطنی حال او نیست
شک نیست که آن مومن را نیست او را این احوال او حیرت
و دلیل این معنی اینست که تا من اینها را و اینها را شناسا
بیشتر سخن بر گرفته اند که گفته اند تا من علم قدر رفعت ابراهیم
و دلیل بر این حدیث از کلام تشریف علی علیه السلام که
فرمود و قال رجلا مومن من آل فرعون یکتب ایمانه الی آخره
و دیگر آنکه در روز قیامت که حشر اعدا و اواراج خواهد
شد و در آن روز که از روی تو حید بحکم بوم تبدیل خواهد
جزا از حق و استخوان حید که اعمال بواسطه او است
بروح که گفته اند است بدله خواهد شد و از میان بر خواهد
از آن وجه که عین حکم بود در حقیقت بین دیدی
ای طالب که نیت تعلق بذاتی داشته که حقیقت و مایه
پیشی

جواز تعقیب

و حقیقت مجموع اشیا بود و با معنی بود که کل گفته اند
بودند که هر عمل که هست بواسطه غیبت چون آن غیبت
حاصل شد آن عمل باطل خواهد شد اگر چه بوجهی راست
آیا این که جسد را فانی تصور کردند بر خلاف روح این ادراک
مستحکمانست که ندانند که جسد بان وجه از میان بر میخیزد که
عین کماست و بغیر از خود می کشد در دو جهان موجود
اگر جسم است و اگر جوهر و اگر عرض و اگر روح که در خود کل نیست
لم یزله و لا یزال اندر چه و ان نفس کلیه که در تصور
ایشان بود که حرکت افلاک بواسطه اوست چون از نظر پاک
تا به حلیفه اهل ظهور کرد و خود را در جمیع موجودات
ماکان و مایکون محیط و مستط و منسط یافته و عرض
کائن و جزوی که آتاستظرون می گفتند و هر یکی را از غلظت
گاه خود با رادت خود در وعده خود رسانید و خود را در جمیع
اشیا در کشید تا فانی جمیع اشیا در ظهور بپوشید و بغیر
از یک ذات صفات که قوه ازلی حضرت حق لم
بزله است چه بهیشتی از اشیا موجودند اما
جسد

جسد

که حکیم نام را در ادراک تصور خود خیری نداشت و حفظ نماید
و شرف ندهد یعنی ندانست که چنانچه پیشتر از ظهور این
معنی مباحثه و تضاد و اختلافات بواسطه ادراک
بفرق و ملل در جمیع اشیا بود بر عکس این زمان که
بواسطه کرامت توحید تاویل و بیان حقیقت جلالت
چه اشیا بدیده شدند به صورت قدیم چه غفور
رحیم چه و بغیر ازین صفات شئی دیگر وجود نماند
و اگر چه حکیم نام را از این ادراک پاک که تعلق با اهل
توحید دارد از رجب شرک نپاشد که گویند که جلالت نیست
که تو میگوئی که اشیا همچنان برقرار خود باقیست با وجود
سخن ایشان از ازین آن چه و وفق مسلم توان داشته
که در ظاهر و باطن اشیا بغیر ازین صفات قدیم چه
حکیم چه یک ذره از ذرات اشیا خود توان داشته و چون
توانا کرد و چون توانست که کجای جای توانا شد
در هر عالم که ایشان تصور میکنند خواه فکر خواه
فکر حیال یا خواه عقل که ندارند و چون انبیا

توانند نمود تا جارا با نرا درین عالم نیست باینکه درین
خود اعتراف باینکه خودی بتکلیف این قوم که باین خلاق نرسید اند
و بحسب ظاهر خود را موجودی بیرون از حق روحی که
حود قدیم ازلی الهی غیر محض اوست تصور کرده اند
بعینه همان مثال شخصیت که من فریب جزو روح او
از حید او مفارقت کرد اگر چه آن حید بی روح من
متلاشی نشده است اما در حقیقت چون آن حید غیر
چون آن روح رفته او کجا خواهد ماند این حکم نامان
و امثال چنین ایشان نیز بدین حید بی روح اند که دلیل
ایشان اینست که روح رفته و حید فانیست بقای باقیست
ایشان نیز درین روز پسین بیشتر از آن حید بی روح
خواهند بود که اگر این حید بی روح باقی بودی ثابتی
که ایشان نیز بدین حود که من نیز در حود او اند
لایزال بقای داشتندی اما حکیم نام چه کند که حکمت
تا نرسید تا ازین روز رستخیز و سیاه و سفید
سرمکون سار در نار سحر افتد و خود با بدن
سخت اند

من سخت اند چون اجابت بی روح که حکیم نامان و غیر
اند بر روی متلاشی و نیست شوقی بهم بر حید
شد که دیگر چه حکمت آنرا و تاملی بر خود او بود
که چشم را بدین زودی بر می بایست شد و در جواب
دیگری خواست یقین مایه که در اینجا دیگری تواند
کنید بکلمه نص قرآن و تاویل بیان حق سبحانه و
دلیل این بود که بر فتنای شیطان و الهی و تبارک
العالیین حق خداوند خانه چه چون خانه خود را
للعالمین فرموده بود اثری آن دلاله خانه خود
از کلمه حق حقیقی فرمود تا بکلمه مشرکان بخش الهی
که درودند از آن خانه که پاک و بی در طبقه موحدان
پاک اعتقاد در نیاید و بداند که مددی للعالمین و حق
تواند که از کلمه حق حقیقی بکانه خود متوجه شده با و اصل
تواند شد و ایمان کنی از جمیع ملامت حکم و من
کان امتا ای طالب اسرار الهی بدانکه نسبت عالم
سجود بار زمین که در وسط ایشان است و ایشان

بصورت نورانی اندوزین ظالمانی مثال ایشان در وجود
انسان که بنزد موجودان عالم کبری است چنانست
که صورت ظاهر انسان از خط و کتابه الهی که بر وجه
دارد چون بر ظاهر وجودند و بر وجود محیط اندر
مقابل عالم سموات حواله نمود که راست از روی
تقسیم در مقابل درجات فلک البروج واقع شده اند
که اسد سحر اند بایست و مفصل دست و پا نیز کشیده
سین باین مناسبت در از اسماوات باشند و دماغ
که مقام خرد و فکر و فهم و حیا است و از آن رو
که در جوف کاسه سرست که برق مشور الهی و تاج
که پیشتر از ظهور علم بی در افواه و اند سرست
میکنند و غی دانستند و می گفتند که سر نشسته بر کس
را احدا می دانند که بران کاسه سر و دماغ محیط است چو
در جوف واقع شده است و ظلی نیست در مثال
زمین است و دل که منبع حیات است و روح حیوان
را حیا است و بیب الله است که هو الحی لا اله
الا الله

الانگو گشتن با جمیع اعضاء و رتب که قوام حیات است
باین نیست هم در از او زمین اند و آن ذات فرد واحد
و صمد که خالق ظاهر و باطن است چون ظهور از اندرون
کرده است که تا غایب رویوش و خلوت بود خانه خاص
خود قلب را که در جوف است کرده بین از آن وجه که
مدرک سموات که عالم ظاهر است مقام در دماغ داشته
که او را عقل و خرد نامست که اول و ماضی الله تعالی العقل
و لهذا یکسب بصورت نیز از قای اعضاء و جوارح است
اول سر او در رحم که باز جوفست و علما است که فی ظلمات
ثبات عبارت از است محلول میشود که در جوف خود
دماغ دارد که مقام عقل اولست و بعد از آن کتابه الهی
برق مشور او نوشته میشود که هر کس که ان کتابه الهی را
بخواند به سر انظار عبادان لا بطن رسیده و چون او را
عالم ظاهر و باطن تعلق بداده و دماغ داشته که مقام
حیات و عقل اندای طالب ازین حقیقت دریاب که حکم
نامان از بین عالم وسط که خود گزیده و سبندیده اند

بتصور می کند دور افتاده اند و سر در آید چون
 نار ستر مانده اند اما هرگاه که تغافل این تعالی و حقایق
 نگردند و عالم نوز که ^{بسیار} سحران نرسیده اند و آن خط و قی
 قی را درست و مستقیم از سحران صوری و معنوی بخوانند
 اند که حتی فرموده اند قوله چه درجی چه در
 وجود آدمی بهتر از وجه نیست چیزی گفته اند
 از چند وجه پس چون سحران صوری و معنوی
 عروج نگردند و سدره المنتهی که فلک البروج است
 نرسیده اند و آن درجه است درجه است درجه را
 در عدد دنا و وجه خود و دست و پای خود خفیم
 نیافتند که و سحران معنویات بهینه سجاد و تعالی
 محاسبه کردن و ایشانرا ^{در} دست ^{در} دست
 وجود که چه لم نزل و لایزال است چه ندانند
 در چون وجود خود چون از اینجا ترقی نگردند در آن
 عالم در قید سلاسل و اغلالی لم نزل و لایزال گرفتار
 بمانند و چنانچه خود را در آنی کردن بودند یعنی این عالم
 و سطر را

۲۲
 و سطر را که اسفل السفلین تصور کرده بودند سطر
 سار در نارسید و بشین المصیر اسفل السفلین جا
 و دان در اقیانوس و عذاب جا و دانی لم نزل و لایزال
 و اصل شدند که این قیاس است که مخصوص در بیان شیطانی
 و شیطان سرکش است که سجده نایست بکلمه الجنتی فی السماء
 و الجنتی فی الارض و از این جهت است که هر عزت چه ستر
 شجر در شان ایشان فرموده اند که فما اصبرکم علی النار
 ای حکیم نام بی خبرید و بخیل بر شریعت و حکم باقی
 انبیا و رسل است و شریعت عالمین و مالک یوم الدین
 چه که جنت را در سحران معنوی و راست است
 که در سحران آماجی شود که بخند و کجکنت و قی
 می توان رفتن که آن منفعت تأثیر را که از سطران آمده
 بخوانی و بدان که منفعت طواف بر کرامت القوی و انبیا
 از آن سنگ سیاه از برای آن منفعت کتابت است
 که آن سنگ سیاه از جنت آمده است و در اول
 چون شیر سفید ^{بود} همچون برف یا سپیدی دیگران منفعت

در مقام خود سکن خواهند بود مادامست السموات والارض
 یعنی جنایچه پیشینان جاوید بران ممتد کتابست که
 است
 سجاوات خواهند بود در بهشت و دوزخ چنان نیز
 در حکمت آن ممتد کتابه که دوزخ شک نیست که مختص
 نه فوق
 به فرقی چون در حدیثی ممتد در درشتی و دوزخ
 ممتد در جاوید خواهند بود چون بهشتی بر صورت سجاوت
 و زمین در بهشت خواهند بود که دو ممتد است با هم
 حضرت خضر فرماید مادامست السموات والارض نمودن
 نیز نمی بین اگر چه ارض در بین محل کجای سجاوات بر
 لفظ واحد آمده است اما در موضع دیگر و نیز هر که
 فرموده اند که سبع سجاوت والارض مثلون و از برای
 اظهار این معنی که در جاوید دیگر میفرماید ان السموات
 والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل
 شئی حی که آب مختلف است از بیلی حی که آفریدند
 که در لغت آنها که تشنه فرود مرتبه دیگر است
 که ممتد را یکی فرموده است و اگر مراد کسب ممتد باشد
 این سجاوت

این سجاوت و ارض صوری در حدیث ممتد نیستند
 و دیگر آنکه در کدام وقت و زمان بهم دیگر نشسته و حسیده
 بودند که کافران بوده باشند و دیده که آن احدی
 چه است نیز از هم دیگر برداشته باشند و نه دیده که
 به احد صوری و حال آنکه این آسمان صوری را علی
 قاهر و حکیم نامان بی خود عالم نورانی بقصور کردن اند
 و زمین را ظلمت و ظلمات و حال آنکه در کلام تنزیل ملک
 جلیل چه بخلاف ادراک این نیست که آسمان را انبساط
 دود و دوزخ حونده اند و دود دوزخ را انبساط
 مناسب پیشتر است که بنور و روشنائی و اگر چه بهشت
 ظلمت بر بالاء نورست و این معنی در زبان آتش است
 کلم ملک علیم ظاهرست که پیشتر دود بر آتش است
 و حکیم نام بی خود در شریح وجود رویدن ان
 مو بهار که سبب بخار دوزخ نیست میگوید و دانند
 که چه میگوید چنانچه بحسب صورت برتر ذکره حاکم است
 که کان غش علی الماء و بر کبر آب بادست

و بر کرد کوه تنگ باد آتش است و بر کرد کوه تنگ یعنی
بر فوق او فلک قمر است که از سبع سحوات یکی است
از برای ظهور حقیقت این معنی همیشه بر سر آتش قلم دو
و د خاست از برای آن که خداوند تاویل بر چه کرده
اند و معنی فاروق بوم تائی السماء و بدخان صبیح
الناس هذا الخراب الیم نارا یا که وقالوا علمت حقون
قوله جل جلاله ای چه جابده بر جابده شریک
دیو کرد خلقت آدم نکشت و اطاعت برب العالمین
و الصلوة و السلام علی خیر خلق محمد و آله اجمعین
حضرت سبحان چه در سنه سبع عشر و ثمان مایان
فیروز خیر ازانی شده بود از جمله یکی اینست که حج الله
در میان مبارک که در لیل قدر و مبارکه او قرآن قدیم را
انزال فرموده اند و ام کرده اند که هر چه بشنود شک نشود
فلیصی یکی و جوی حکمت الهی خواهد بود که صوم
بوجوه از میان آج چه باز استاد سنت از کلامی که غیر
کلام خدای

کلام خدای تعالی باشد تا باستماع کلام قدیم ملک عظیم
چه مستغول تواند شد بدلیل آن این که حضرت عزت
فرمود اذ قرئی القرآن فاستحوذوا و انصتوا لعلکم
ترجمون که در کتاب که از ایراد خواجده بایزید بر حوم
و مغفور رسید بیان این مصنفی آجی چه فرموده اند
و این که صوم کرد و صحت خواهد از آن حکایت مریم
بکر صلوات الله علیها معلوم میشود که چاکم حواله باقی
الشکوین حضرت جبر و فرمود که بقول ان نذرت لرحمن
صوما فلن اکتم ربکم انما الله ذریت نزل
کرد و در روز روزه فرمود بوجوه از برای است
نزول به عالم حواری کرده بود که بیشتر نطق او شبیه است
جنایع عواید نیز در شب بود که بعضی از اصحابان نیز نزلند
که آن حال شب بود و بیشتر بر واقع که در شب دیدن
میشود در روز که عالم بیدار نیست در میان آید بدلیل
و هو الذي يتوفى لكم بالليل و يعلم ما جرحتم بالانهار که کتاب
حیوان از دو حال نیست یا که نشسته را دیده است

فرمودند که می دانستند که از دیرگاه باطل و شر بنشیند
 اندوز و عالم انقطاع داشتند پس اندوز را به آن شهادت
 بوجوه عین حق بود که گذشت و لهذا حکمت عود صوری
 نیز از این جهت است که بعد از روحانی بی الله عیناً از شد
 فرمودند که بگویم ترانی تحریر فصلی اما در روز است
 که بنفوس آله محراب مشغول میاید بود که اگر برضای آید
 ناقص باشند و از جمله فاعله باشد یعنی از غا و انقص
 علی هذا میدان ای طالب که اگر در میان حماران صوری
 و از این میان صوری که بعضی از قوت حیوانی از ائمه ان
 گذشتند اند و بعضی از غایت ضعف از فاعله ان الله بسیار زنی
 نیست که فکر که محال الشیطان بود یعنی ادم را از ذکر الله و از
 حق باز نهاده اند چنانچه از ائمه انرا نیز از ذکر حق و در جهنة
 کشیدن بمرتبه می رسانند که چه جای قیام صلوات که از ضعف
 بجای می رسند که بگویند نیز از غایت ضعیف و غفلت
 نمی توانست که در این ضعیف و غفلت را از کما و قارب و مقابل
 و تیر و تشبیه و کوز و کوبان از کمال این قوه و حرارت کمال

اینکه در این کتاب
 در بیان این که
 در این کتاب

و در این

کسی دارد که از قوه از آنجا که تمیزی نبی داشته باشد
 و از آنرا سبب اکل و شرب حاصل کرده باشد که صحتی در دبا
 این جماعت فرموده اند در ورق دایره و قیام قوه اکل و شرب
 بجای برسد که تا بسینه منم ملک حوت و لایبی سرش الی اخره
 باقی را در ان دایره که بر محیط آینه با بگویند مقصود و
 حاصل شود ان الله تبارک و تعالی که اسراف واقع شود
 که ان الله واجب المسرفین که اسراف همان حکم خوردن و
 در دنیا نیز از سالوس بی معنی و این که خوردن و شرب
 فرمود از برای آنکه تا می حکم شیطان آن بود که حضرت در برابر
 خنودن دالاح میکرد تا من او بیکبار منقطع شود و این
 او غای بود که زده بود بیکبار بر سر یعنی چون نزل
 منقطع شود از این طریق اولی که از ذکر الله و از حق گرفته
 مان و جهاست باز داشته باشد و انبیا و اولیا از کمال
 که تا بجای ربه و مقابل دشمن بید خود مشغول شوند و او را
 که شیطان نیست رسول و شرب و در و سیاه و دو جهانی
 کردند و برضای او از برای بید خود رسیده اند و خود

از برای عظمه و بزرگواری پدر خود بقتل آوردند و مرتبه خود را
از جمیع ملائکه فوق بگذرانند اما چه سود که بنی دنام
بی توفیق بی سعادت باین مقام نرسیده است و مکنه
تا بوسیله شیطان غلبه یلبدست شایخ بسیار بی شمار در زمین
ایستاده اند و موجود دست اما کجاست استعدا ظهور می کنند
کرد که غرض شیطان باینکه که حضرت مقدس ظاهر شود
می داند این بود که گفته اند که ملائکه او کلمات الهی را
قدیمها بغیر و قسم نیز یاد میکرد و دروغ می گفت و ان ملعون
بی دبانگی ایستاد که می گوید و قاسمها آن کلمات الهی را
و باین افسانه ها پیوسته و بریزیده بر آینه های خفیه
بود از حد که بر دین بر دریدند ازین باجهین در تیره
و توابع و لواحق و مضامین بغیر از خود و شرف و کینه
عذاب الیم و محبت چاره ندارد و از در خانه آدم که حور
و اشافنده اند حضرت تیر و شمشیر و نیزه و زو و سپر و کمر
و نیزه نیست و ناله بدید و خواسته شد و الحاح در راه سالکان
حضرت محمد صم بوقت اکل و شرب با بقای رسیده است
ملائکه

ان

ملائکه که حضرت جبرئیل ص بود و خود که آن نبی و
سجود الف حجابا من النور و دوزخ من بعضها الله
لا حشره و کاین سوختن نیزیم دلیل جموع است که حق تعالی
دم از آن و چه که سر بر بود که حق تعالی است صلوات الله
علیه از جمله لا تجوز فیها و لا تعوی بود که اکثر در واقع خفت
که حق امیر کریم الله و چه فرموده بودند که خفتند الله خفت
عنان بودی که اعلی ظاهر تصور کرده اند یعنی تعلو
بجود و بخوردن داشتی قضیه میان حق محمد علیه الصلو
و السلام و جبرئیل ص منعکین بودی شیطان غلبه می دید
چون استماع این بیان کند که در حق خود را بر آن نرسد و نکر
و حد نبرد و نکوید در باب بنی آدم که فلا الحبه که جای اکل
و شرب است از هر جا که حواص و در باب خود چون نکوید که
و لی الله که از نار جموع تمام حواص سوخت و جنای ابرو
که حضرت و خود در شان او ذریات او فذلوا عذاب
الخریق و السلام — فدیجها بغیر که شیطان
لعین حضرت در او حوا را دالاح بغیر و مکر در چون

چون کند

بیشتر گفته بود که اما ان کوننا ملکین من انی الوب
 و بوجهی می تواند بود که بآن غرور دلالین کرده باشد
 که اول در سر ملک بود اجمعین که اگر غرور کردار
 و اعمال و مقامات خود بودند ای انکار احسن تقدم
 صورت الهی نگرفتند و بیک رباتفاق بدفع او برخود
 شدند از عالم قوه که آن حقیقت بفعل اند و مستور
 ج **تفسیر** شکور ج در موصوفات که ظاهر
 کند و در مجده نیز از عالم تجلی کند و می را مقرر کرد و از
 و عین خود سازد و از غایت غایت غرور نیز که در
 بحدیث نیز گفته است که اجمل فیما بین غیرها
 و سیفک الدما و بان نیز را حق نشد و نیز که تفت
 خود نیز شغل شد هر که کنن مستحق چه که مقرر
 که ناچار با کار از حق و غفور صبور خوار این
 جو ان شنیدند که ان اعلم ما تعلم و خصوصت یوسف
 جلیل دم که تا و میل گفت که در خوشه بهشت سال کرد
 از انداختن ج **بوجهی** میتوان بود که از برای بند
 ان **معمود**

ان بود و باشد که گفت سال در زمان لبه کرده بود آری
 چون در اصابه بهشت تا به خدا و در و با وصل خود در
 کرد ایند از برای سر کبی از ان طوی بهشت سالی واجب
 السجین شد **الک** ج **بوجهی** بزرگی جبهه از عرض
 جبهه بود بوجه از برای آنست که هر خانه را که توین بزرگی کند
 مصطاح آنست که گویند جای فراخ است نه ملک و بنو جای دراز
 است و دیگر آنکه تا دلاله بر غایت بزرگی که سرگاه که عرض او تا
 شد که جبهه است یقین که طول از عرض بیشتر خواهد بود ازین
 در هر عزای دیگر معلوم میشود که عرض بوجهی از برای ان فرود
 اسمان و زمین از آن وجه که مدور اند طول در ایشان مقصور
 نیست چون جبهه را نسبت با ایشان و فرود نبایسته حال ایشان
 عرض کنان اولی بود **ج** آی تو را ج **بوجهی** اول
 تقیم از فلک بروج با آسمان مقیم برسد و آسمان مقیم تقیم
 بی بهمان سجد و شصت از تیرایت المعور بمخبر آنکه
 شود و دست بخلاف این دو مثال خانه محراب که مثل
 و خلیا نیاید کنند انصر الحدیث صدق الله العظیم ازین ملائک

بست ج

ی ج ه ا ب ا ب م و م که پیش از بیع المهور باز داده بود
 و در محل تقسیم اوقه واقع شده بود از برای آن از بی و
 اوقه بدو جاهد پوشیده میشود که عبارت از همان است
 و موقوفه احمد بود و حال آنکه در دوم تقسیم مکان داشته اند
 - مشکی که در طواف و سعی باید شناختند دلیل آن ^{مستند}
 عهدنامه است برکتیم در حجره الماسود بنو موسی خدای تعالی صلوات
 بآن جاری میشود باینجا تا جابر از برای احباب دعوت خدای تعالی
 در آن موقوفه بایستی و بایستایان می باید رفت و بطریق اولی
 که در مقام ای ایسم و استخیر و م که بانی کعبه بودند بشناختند که
 خطاب با برابیم و کردیم و اذن فی الناس باطل یا نه که رجا
 و علی کل صابر یا یحیی من کل شیء یحقق تا جابر هرگز که آن خطاب را
 شنید و رجوان لیکب لیکب داده شتابان روان شد و در
 برهنه کرده حور و ذلین شده از که دار و اخیال مسیانه تو
 تا بانه که از کرم رحمت بی نهایت ج ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه
 معفو ر شود و ^{مستند} و اما در بیان اسلام ^{مستند} معفو
 که شش هزار کس بیاید که تا خدج در سمت آید و جری
 همان مثال

همان مثال شش صد هزار عاصی است که در شب جمعه برکت
 او را از آتش دوزخ خلاص می یابند تا معلوم شود که کعبه
 همان مثال جمعه است که یک نام جمعه چه تک کین است
 و تار و تشنه که در دوزخ و طواف با هم با بشود دارند که حاکم کعبه
 سر مبارک او را از آن حاکم یا که افرید نیامی وجود مبارک
 او را در روز جمعه که سید الایام است افرید و از زبان الهی
 جاودان نامه الهی ج ه چنین است که یک روز جمعه زمین با
 خانه که کعبه را در آن طرف از برای آن نهاد که ترکیب ج ه ج ه
 هم در آن زمین در میان کعبه و طایف افتاده بود و جاهد در
 خبر است بمبار و ج که شیطان آمد و در دستان او رفت و از زیر
 او بر و ن رفت و آن هرز نا که گفت بود در جبین این شیاطین
 ای خبر اند که امر و زبان مقام میروند و خود را حاجی می نامند
 و کوه و غنای خود آن منزل است که ج ه و وصلوات الله علیها
 اینجا بیکدیگر رسیده اند و شناسا یکدیگر شدند که ج ی در ج
 ی ج ه میگوید که در خلافت جاهد بشناختند یعنی اینجا
 آمده حوایا فیه ج ه رین شتافتن که ج ی فرمود دعوی نداشت

هیچ با کعبه

و نه سداست تا فاد کرده عند المشعر الحرام تا در آن
 موضع با حرمت نشاند آن در سفید از قصب سید بن
 شود و در رحم قرار می گیرد و بصورت احسن تقویم
 که در حاشیه در می انداخت علی بن ابی طالب **و السلام**
 و حال لعین از آن وجه که منکر ناته است و در مدینه
 در فاد کرده اند که او نوقوفی ظهوری آید بود
 که تا مدینه العلم و علی بابها فرمود بود که آن مدینه است
 که بقیه در داشت و نیز گفته بدست کلمه این شر که قبیله
 که باز این حرم است یعنی او نیز است لاجرم حضرت رسول
 بنی احم میفرماید که گفت بین عینی که فرصد رسول الله
م از آن گفته که از اینجای الاشر الحرام فائز
 لشکرین حین و جهل تویم که تا شر که بدین مقام نرسد
 موقر می شود تا آنجا که فان تابوا و اقاموا الصلوات
 که من واجبست بر خدا آن دوازده مان و اشهر الحرم
 الله العظیم ای شر که بحسب لعین واجبست اعتد معلوم کن
 و بدان که اگر حیات خود منجوا حق مبدد شهر حرم و دیگر
 ترا توبه

سفته
 انما مدینه العلم

و دیگر تا توبه بان و جب باک که از حال کعبه ظهور کرد
 یا مسجد الحرام است کرده و در حق و سجود می باید
 آمدن که اگر از شر که خود باز نگریدی معرفت نفس
 خود حاصل نتوانی کرد و معنی لا نظمو افیه
 انکم را در زندانی یافت تا جانی نفس تو در
 ظلمت آباد و جاد و ان خواست ماند **و السلام**
م ای که هر کس که است بحقیقت عاشق حق
 خود است که المؤمن و آة المؤمن صدق الله العظیم
 ای طالب حقیقت کلام قدیم ملک علم ج و بدانکه
 این بیان آنی موقوف دو مؤمن است که اگر یکی
 مؤمن باشد و یکی کافر و شر که همان حکایت طوطی
 بود که فرمود که لا تنکوا المشرکات حتی یؤمنن **و السلام**
م حجب رب العالمین کم از برای آوردن
 حق که مروج سدره المنتهی که در از برای انکه از غار
 بالاتر عبودیت نیست و از آن وجه که حق ذات الوهیت
 در حق فقط دید و متعبد فرمود که خداوند بیع

الغایت

و اجزاء و عووف و نقطه ظاهرین نیز که از سوره التفراس
 فلك البروج نازل شده است بوجهی سجد و شخصه
 صورت دارد و نقل آن در جابت و چون آن در جابت
 سجد و شخصه شخصه شخصه مشهور
 صفت این قرآن که برایشا محیط است و مجید است که در آن
 سجد و شخصه صورت دارد و جابت بجهت قرآن غیر از
 حرف در نقطه نازل قرآن و چه
 که است است از برای ظهور قیامت او را شقی می باشد
 شد تا ظهور ذات صفات شود چه سجد حکام
 حدیث علماء ائمتی کاتبیاء بنی اسرائیل بسیار است
 که هرگاه که علماء ائمتی خیر چون انبیاء بنی اسرائیل باشند
 ان افتاب معنوی که کلمه الله و روح الله است بوجهی
 چون افتاب اسرائیل تواند بود که در صورت افتاب بر سر خود
 خود را در عالم تمام با هر خد و نعت علامت خود باز
 از انبیاء عالم میخست که از آسمان چهارم نزول اطفال
 فرمود و نور ذات خود را ماکان و ماکون را نور روشن
 کردند

و بنی

نورد اند که باز یک اسم تافته او از بیان آری چه من غده علم
 الکا بخت که کاهی و نیست و کاهی بنی مقصود است که کاهی
 نیست و کاهی و بر عرض دیگر اگر گویند که اسم گفته و تو
 بیسی میگوئی جواب آنست که عیبی نیز علم است از آن
 وجه که با هر مدعی ندارد بکنند از و خلق را در بین غیر مندرج
 می آورد و همه را در بین و یکی مدعی و یکی غایب
 میگرداند و یکی حدیث دیگر که فرمود که الا کائنات و علی
 القریب این چنین است از خری بران مانند اند که البتة حدیث را
 می باید که نام محمد باشند و نه انسته اند که یکی نام محمد بقول
 محمد شناس بودند و است و اگر شناس میگوید استان کامل بخود
 و اگر محمد بن محمد بن خدا را کرد صورت بدو خواهند بود
 ان صورت ولی الله است و اگر در صورت شناس خواهند بود
 ان صورت حسیب الله است که فرمود من رانی فی المنام فقد
 رای الحق صدق رسول الله که اگر اهل ظاهر بر این بیان
 باطن معنوی فرو نیاورند و سماه شناس صورتی خواهند
 و شناس صورتی این بود که با قهر و کواکب از برای سیر اسرائیل

و صفت عبارت
 از علماء و افتاب آن
 یک وجود باک اصل
 موجود است

وتمی نشسته
که او را مقام
حبیب الله
نست

در سجود آمدند و سپرد او تا وین بر بیدر خود کرد و تمی که
که از برای یوسف در سجود آمدنکی نیست که او را حق
حبیب الله بخواند بود جای شریف خود و قمر و خیم
که در شان اوست لولا که ما خلقت الا ملأک الانک
البری فرود که و عند کتاب یطلق بالحق عما تنبی
که آخ امام المتقین فرود که ان کتاب الله المطلق
لا جرم در شان اوست که وجعلنا للمتقین اماما
جون وجود بشری از مدایب الله باین مقام و منزل
عالی برسد او را از ذات الوهیت که جدا اند از آن کرد
لا جرم آخ حبیب الله فرماید که علی بن موسی فی ذات الله
چه آگاه است الکاف ای ایم حلیل
از حق و جلیل چه و صبح در حالتی که بشرف امامت
منتظر و صبا می گشت در میان جمیع الناس و آن تشریف را از
برای دزیات خود نیز از حق رحمان چه در حواس
و جوان شنید که لایقانه عمری الظالمین یعنی از ذوات
نواکس را که این حدایق باشد از بعد از عالمین که بجز
او نمی گنجیم

حکم الی و جمیع و وجهی لانی و وجود را از اسوان و
سوان بگرداند و در حجر الاسود کند که مثال وجه اوست
و بداند که عمری که من از نندگان خود بسته ام بجز
سود کند که مثال سپرده ام که حبیب الله بیان آن
نمود میفرماید از حدیث قدسی که باز نماند با و فرزند
و واجب شد که العبدی بنی و بنی عبدی الصلوة
ن جابر در زیارت که چون تو بدین مقام برسی تو از او
که چون تو امام شود و صفه ظالمان که باین عهد الله
رسیدند و نخواهند رسیدیم در ما بعد آید بلافاصله
چنین است که الذین یفقدون عهد الله من بعد بنی
یعنی ایشان که عهد خدا را گسستند یعنی صبا و سجود
خام نمانند و در وقت طواف و زیارت حاذق موجه
نر اسو نشدند و عهد خدا را در آغاز صلوة در میان
و در از مقام و جبر و درون سجود می اندای ای ایم حلیل
آن امامی را که بنو کر امد فرموده ایم با کتمان در باب
ما قص محمد و انما داشته و کی روا باشد که روا دایم

در ده ایم

مسلک اندازد تریح ج خلیل الله ج حبیب الله بعد
خدا سید و در شهر جاز و خدا و بزرگی و عظمت و جلال
او گوشت و کار پدید آورد ج ایام زیاده کرد اندید و نفوذ
خدا در عشق خدا از در خود زیاده امد و باز نمی بین
که ج او را میفرمایند و آنچه ملة ایام حقیقا از برای آن
بوجوه چنین فرمود که ج حبیب خود را و خود و ما را بکمال
الاکافه للناس و یکا فضیله ج محمد علم بر سایر انبیاء
این بود که ایشان که انبیاء بودند معجوت خلق خود بودند
و این رحمة للعالمین معجوت بکافه للناس بود و حال
الکلیه بشر از ظهور او ج احدی تعلیم این تشریف از انبیاء بر
ج خلیل خود نگذاشته بود که گفته بود بعد از تمام کلمات که کرده
بود که ای جاکمک للناس اما ما بین درین معنی ج خلیل
بر ج حبیب سبقت است از برای الکلیه جی ج رسول الله
بکافه للناس معجوت است ج خلیل نیز هر جا که کلمات
امام ایشانست اما در لفظ کافه مبالغه بسیار است از برای
آنکه ج حبیب از انبیاء الله عاشق ترست از برای عالم با

رسول

رسول کافه للناس است و باعتباری رحمة للعالمین است
اما از آن وجه افتد و متابعت در امامت بیشتر است و ج ایام
تمام جمیع ناس بود پس امام محمد نیز باشد بوجوه ج از برای آن فرمود
که و آنچه ملة ایام حقیقا اما ازین وجه که کافه للناس نادرین
این تا به ج خلیل در نیانید امامت متبوع که ج خلیلست و ج
پس ظاهر خود آمده که الولد است ابی پس از انداید حد و
تا وین و بیان ج ق برادران تفضیل را به بر متبوع صادق و
و السلام حاصد کتاب کریم ج ملک علیم ج که از
ایراد مرحوم معتمد خود با جی بدسلام الله علیه برسد این
یکه که ج الله ج در کجاست من عند علم الکتاب میفرمایند
و بی حاصل میگویند که ما در طائف الکتاب من شیء و از برای
الله ج این معنی روشن میشود که سر کس که علم کتاب را دارد
علم به شیء را و انداز طبع و یاس و ایضا که شیء بر او اطلاق
توان کرده **و السلام** و هم درین کتاب گویم است که ج الله
ج چه بهتر نیک که روز جمعه خطبه و فتح بجهت آن شد که ملائکه
گفتند اجعل فیها من نیب فیها و یسکت الداء الایام

موافق خدا می آید و اگر کسی در یک جهت باشد و خداوند
 حبیبش بخشد و آن فی الارض باشد و یک جهت دیگر که در یک
 الدما که از قرینه کشیده و ذکر و عید قیامت معلوم شود
 که چنین خواهد بود — و هم درین کتاب که می آید که
 میخواند بدو که آنکه آمدنا الصراط المستقیم ^{و الله المستقیم} علی صراط
 مستقیم ^{و الله المستقیم} صراط مستقیم چون فرمود بدلیل آن که
 علی صراط مستقیم ^{و الله المستقیم} بخود نورانی آید و حق لم یزل ^{و الله المستقیم} چه
 دو دیده را منور گردانیدیم و الحمد لله رب العالمین
 الرحمن الرحیم تا که بوم الدین آید و ای که نعبود و ای که نشعبد
 این مسئله که در قیامت حبله الله را بپوشند بر و دو عالم
 تا بعد از آن حکم نمی آید و عین الله که مقام حق باشد و عالم
 شود این بیان حق الهی است در حق آن که فرمود که هیچ کس
 بجهت متابعت حبله الله را عاشق تر باشد تا هر چه در قیامت
 نیز از آن وجه که ناهمو بود حق اقام عین حق الله فرمود و از آن
 وجه که در عاشق آن وجهی که از همه بگذشت فرمود که هیچ کس
 الا و کون و الا و کون صدمه و این که لفظ حق از برای سر اخست
 موافق

ان ریحی

موافق حال است از برای آنکه بجهت انبیا و ائمه است و این
 مدنی در میان گذشت ^{و الله المستقیم} — در شان حکیم
 نشان پیدا شد بی توفیق است که کتاب بدست راست نکرده
 و در این کتاب خود را که گریست از ^{و الله المستقیم} حرف میخورد
 و گویا بداند که ^{و الله المستقیم} را در تشریح استخوانها بی شعر و ناله آید
 و چه که بنده انکشت بار که بینه جان صورت دست و اندام
 خود ندانم ^{و الله المستقیم} فرمود و الیوم حکم علی اعدائهم در حکم ایدیم ^{و الله المستقیم}
 فو انه که محل خود دندان و دست دندانست و محل دست خدا
^{و الله المستقیم} حق است معلوم میشود که آن صورت تکلم در دست
 وقتی ظاهر کند که ^{و الله المستقیم} هم بران صورت باشد که درده انکشت
 بنیست و با هر حق بشرط و ضوابط و صلوات ^{و الله المستقیم} علیهم که حکم نامان
 نکرده که سراسر در و انکشت که بعد از آن فرمود که تو شد
 از حبله الله با کون یک یون چون آنچه در دست ندیدند و در باب
 دیدند با جرم حبله الله ^{و الله المستقیم} بر کسی عمل باطل ایشان در
 کون آمده تا بدان یا بدو رخ رو ندو در پیش المصیر ^{و الله المستقیم}
 در نار سحر جاودانی گرفتار بماند که کلام آن کتاب بسیار

حکیم نامانی
داشت

لغز سبب و ما آور آن تا سبب این کتاب بر فرمود و بی یومینه
 نگذ بین الی **در کلام قمری** اگر چه حیوانات برارض
 مقدم است مگر آنکه ما بهیم مذکورند تا آنکه ما این اعتبار که سماوات
 برارض مقدم ذاتی باشند اولی که دلیل تمیز دل که در سوره
 بقره است که اولست اول ذکر ارض آمد بعد از آن ذکر سما
 اما این که ذکر سما که برارض ما بهیم مذکورند **مقدم** است
 برارض از برای آنست که سماوات عالم ظاهرند و ارض عالم باطن
 و در وجه انسان آن سما که درخا من بین است اول در حقیقت
 می آید و وقتی که حلقه بجهتی قدر باشد بعد از آن ارض که آن
 محل است و اگر غیر از این تصور کنند شک نیست که هر حال لوح
 که زمین است بر خط که دو دست و سما است مقدم است که و طوط
 و کتاب مستطوری رقی مشهور **در کلام** از آن وجه که اصل
 بهشت امر دوا اند بود یعنی بر وجه معنی خط و دوا دوا اند
 داشت که آن الجنة حکمت اقدام الاعمیات معنی طواف بعد دان
 معنی کتابت سیاه قلم بر حرا بود و می کنند که از بهشت آمده
 تا جنتی شوند که شیطا **در کلام** احدیه در کلام تمیز چ کتبیه
 جلیل

جلیل معنی بار بآن معنی کتابت دوا دوا و آن معلول چون
 که بود بخواند لاجرم از آن جنتی را انده شد اغو ذبانه
 من سطح الله اند در حدیث آمده است که خاک کعبه شیر از
 حلقه آسمان بدو هزار سال مخلوق شده بود این حدیث
 در قرآن حکیم و این بود که کالی سنه تا آن آیت حواقی است
 آج فرمود خلق الارض فی یومین صدق الله و صدق رسول
 بلکه در اخبار و روایا آمده است که امام از مسجد الحرام
 ظهور کند دلیدر و شنست که ابته العبه حانه خدا امام حواحد
 بود که آج آدم است آج که حکیم فی ایاة نبیای یک ایت عظیم
 نشان او بود که سر و جبهه مبارک او از انجا مخلوقست
در کلام آج التی ج و این که تا و این و بیان کنش
 لوح ما بهیم فرمود محمد ابیا تا و این التی آن آیت و الطور
 و کتاب مستطوری رقی مشهور است از برای آنکه کنش که عذایه
 فلم است هم بر کوه و جودی راست باشد که مکان مستوی
 هم جای قلم بود که ج موسی کلمه ملک عظیم ج و ج ابراهیم
 میشوند و بر طور با جدا سخن میکنند و می شوند و حال آنکه

درون

صند

مکان مستوی که با کمال است بعینه همان گونه است که
 مستویست و آن کوه وجود بزرگوار با رفعت
 خلیفه الله است که با جحوس کلمه ملک علم چه
 ازان مکان مستوی عالی نیکم فرمود **سکام**
 چون حوزن خط و کتابت بی این ممکن نیست و وحی
 نیز چون اشارت تمام با این است از برای است که آن
 حجر که علامه نام الله بشراست و در قیامت او خواهد خواند
 که فاذا قرأناه فاتبع قرآنه هذا اول جنم و زبان خواهد
 بود صبا یحیی که الله است آن جنم و زبان نیز از آن الله
 خواهد بود و هم از بیان الله وحده لا شریک له
 ح حبیب الله علیه الصلوٰه و السلام که در شب حواله کالی
 رسید که از ملک عزت بگذشت شیر اختیار کرد و در این
 فرمود که **احترت القطار** ازان وجه که شیر اول غدا
 عالم صورت انسانیست که بدان غذا شود و نامیکند این را
 کردن شیر از برای آن بود که اول مخلوقات بود که
 فرمود اول ما خلق الله تعالی نوری و روحی لا یرحم اول
 از برای

ایشان

اینها غذا برورش آن **سکام** یا که شیر یا که اختیار
 فرمود و جحوس که **سکام** که رخ از الله در سق تافت
 غدا و در خود از حق بارده یافت آتیه از برای
 الهی در خود و فرست کردن آنست که از ده انگشت
 است چون جابر جدا شد و بوجوه صورت سفر خواهد
 بود و حال آنکه آن جابر که جدای شوند و سفر میر و ندانند
 و ضایع اند که صلوٰه و حضرت رسالت باز بود
 بعد و شقیای حیمه که لفظ میعاد نیز و لایع
 میکند ازان وجه که موعود الهی بود تا روز قیامت و چون
 یا نروده یا بین کیفیت یا جابر انگشت بیرون رفت
 و سبزه فیه ماندن انگشت دیگر که حد او نرسید
 بداند که حاضرند که حد او بران حد است از بیان
 الهی وحده لا شریک له **سکام** اهل فکاره **سکام**
 غنا عالم نبیند که یک کیفیت که از بود و لایع بسیار
 لغت و سر بر در بسیار گوشتند بویسم و لغت و سر
 و حیا باطل فاسد و هیچ دریا بروی ایشان از روی

حقیقی و ارفقی و راهی نیز و چون از وجه بمنزل احد
نبردند و برقرار در وینم و خوف نمایند چنانچه در احوال
القصی از اهل منزل میکنند و از برای مثال برگرد
کعبه که از آنجا دورند و بعد چند دایره می کشند و مثال
دایره افکاک و دیگر یک از دایره حرکتی عرض دو نیم
میدهند چنانچه یکی وقتی تمام میشود که دیگری چند
بار بلکه چندین هزار بار دور خود تمام کرده و باز از سر
گرفته است و دلیل ازین وجه بر فناء عالم از قول وارون
مهند میکنند که هرگاه که این دو ابر با هم کمر برانفتند و اصل
مهند که مقصود محقر دایره باشد کار دور ایشان تمام
شود تا تکرار و تحصیل حاصل لازم نیاید آری چه کنند
چون فکر و وهم ایشان بیشتر ازین وجه نمایند که در
آنکه از شهاب ثاقب میوزند اگر چنانچه ایشان از این توفیق
می یابند که از عبادت الهی بترانند و این تقدیر انچه الله لا یخفی
ان ایشان را بظنم گنار هر سید ندی از ان وهم و خیال
باطل فاسد خلاص شوند از تشنگی یافتند که این نعمه الهی

اس
راج الله چگونه از صورت حسن و جمال انسان بسیار و بشمار گذشت
درم می که فرمود که از ان تا بد و از ان تا نازل اگر دست قدرت
یلمست و الهی و است و خدای را بروی ایشان کشد سرگز
او وجه بهمی که نخواهند ماند و ممکن نیست که ترانند مانند سیاهان
ذلیل قطع نیست نیز و اهل ادراک یک که با آن وجه کانیان
صورت فناء عالم کرده اند خطاست که راسته و حق بودی
که ممکن بودی که تا غیر دور افکاک می یابی و انهادی که همه
به صورت غرض یعنی کار کردن ایشان و وقتی می ترندی
که تمام شدی که ایشان را یکی کاری و دیگری نمادی شفا چنان بود
در نتیجه که از سر ایشان پیدا شدی به مکر بودی و حال الله
این ممکن نیست که چنانچه تا این دم هیچ دو فانی از یک جنس
چشم لا یستصواب از میان آتی چه با هم نمایند تا ابد الاله
هم بهم خواهند ماند تا همیشه عشق الهی بران صورت است و الهی
رست و خدای خود چه باقی و باینده باشد همیشه این
عشق الهی بران صورت جدید و تازه باشد و من بعد ازین
عالم فانی عالم این عشق الهی باشد که فرمود انما باقی و انتم

دور از اهل

از ازل

باقی بر آن صورت است مانند ای الهی خالق شایسته و ما اعظم بر ما
 اما قضا و قیام شدن کار عالم از ظاهر مشهود باطن شدن
 در حق آن حدیث مندرج است که حق خداوند تاویس حق تمام
 فرموده است که حبیب او فرموده بود که انفسنا
 الوهب فی الدارين والفرق فی کتاب التفریق لا یحتاج
 الی الله که درین محل الله در بیان می آورد در میانه
 که عاشق چون بوجه الله رسید و آن وجه که کل شیء باکمال
 وجهه و کل من علیه ما فان وبقی وجهی که دو الجلال والا
 کرام بین می نماید که چون بوجه الله رسید و همه اشیا را در آنجا
 فانی دید و هر یک چیز محتاج باشد تا باشد باقی و همه که
 رسد و دید و داشت که بنفیر از وجهی دیگر وجود نیست
 و او تمام شدنی نیست و هر زمان تشکیل و تفریق
 ترو جان شکار تر ظاهر می شود و هر چه شد بن عاشق آن
 وجه همیشه عاشق خواهد بود که آن وجه ذات سه صفات
 حق که در کار هر صورت نگارست تمام تمام و جانی
 آن حسن سه که او تمام شدن نیست عشق آن نیز
 بران

بران حسن ^{جلیل} که بحسب الجلال است تمام شدن نیست و درین
 تمام است که حق آن عالم فرموده اند در باب اسمی برشت و لغا
 خلق و در پیش گذشت که انا باقی و انتم باقی سجد و تعال
 لا یشرکون ازین مدایع الهی معلوم میشود که عالم خود عالم
 هر چه است که سرگرد و خلق من کل الوجوه بهر که نمایند و عالم
 ندیم آن سه حق که لم یزل و لا یرتد است که در عالم
 میامنی و یکی حقیقت است که در هیچ جا اختلاف ندارد که
 خلوقات لباسند و او خداوند لباس که بر زمان جامه
 می پوشد و چون گفته شد و هر یک می پوشد و آن سه که
 مطلق ذات حق است دو الجلال و خداوند لم یزل و لا یرتد
 است خالق شایسته و حده لا یشرکون و این سه صورتها
 آینه یکدیگر ذات ازلی ابدی غیر مرئی قدیم اوست سجده و تعال
 لا یشرکون علی من اینج آمدی در بیان تمام حق
 در باب دایه الارض که از مسجد الحرام بدو آید میفرمایند
 که مراد اوست که ایا خداست و ازین مدایع الهی که این
 معلوم میشود که از قیام آیات بینات یکی خروج دایه است

عبارت
اسماء المعقولات
خوانده است

فرمود که انا نقطه تحت الباء بعد از آن که مجموع اردوان
نقطه درج کردن بود بین جنبای نقطه اصل خط و کنش
بکلمه اوله ستراید آن نقطه کنش که راست در کنش
است که وجود او کنش بقا آن نقطه است که از قلم و جو
بافته است که آن قلم اعلی حواله بشر خواهد بود که آن
حدیث شنبه مراجع و مکان مستوی و صریح اقله است
آن آئینست که فاذا استوی و تحت فیه من روض مقهور
ساجدین که سجده از برای آن ادا و احست که بر لواء خط و
کنش به وجه البشیر نزول احواله کرده اند و سلطان
حق آن حق که از برای شرح صدر بر حق حبیب خود
دم هست میفرماید قوله تعالی اقم شریح لک صدرک تا آنجا
که و رفعا لک ذکر که این رفع ذکر که حق عزت در باره
حبیب خود فرمود یعنی همان دعاست که حکیم مازنی
حکیم علیهم در خواست میکند که رب اشرح لی صدری
و یترک لی امری و احلک عقد من لای یفتقر قوله
تا آنجا که از برای آن که جنبای حد عقد از آن از برای ظهور حکام حق
سجده

سجده

۴۴

نیست همان معنی و رفعا لک ذکر که داشت آن ذکر که درجاء
دیگر فرموده اند که ذکر الحکم و ذکر جنبای حق موسی کلمه در حواس
که از پشت سر به برادر من حکم کردن که وزیر من شود یعنی از خود
بیزاد که وزیر او بود میخواست که حکم شود در حق حسیب نیز
یعنی بود که فرمود که و وضعنا علیک وزرا که الذی انقضی حکم
فان مع العزیز و این که را بود که گردانید درین محل محقق
ابو حواید بود که تا بر خط استواء میزنند که عبارت از انزاع
صدر است بیست ع آن را بیست ع حده ع حکم میخوان
که از آن از آن وجه که حکم می باید که از حال باعتباری حکم تر باشد
آشی بر و حال تواند شد و حلیفه و وزیر از وی معنی زین
حلیه شد الله اند که جا استوار همانست که اگر احیاء تری
از جمیع احیاء دیگر حکم تر و بسته تر نبودی تا بلیت تصویر
ذات ندانست و از آن وجه که کسر لوح حق موسی دو باشد
یک از برای ع یکی از برای ع این مع العزیز
دو بار از برای این اند که هرگاه که برین طریق روشن طالب
سان بر جبراط مستقیم مقصد و وزخ عبودیت اند کرد

بی حد است چنانچه زلف محبوب که در شکنج بی حدی
چه حسن و چه زینت بهادارد که سر کس که از روی عشق در
نبرد زلف افتاد جاودان در آن قیدماند و از نبرد
جهان جدا از اوسته با آن اعتبار که خدا فرمود که قلم
نکبت از او برداشته شد که بیان کرد که این علم بدان
الصدور — چون نماز عبادت قدس واجب شد
موجوداتی نیز از برای نیکان همانم بخدایت قوس آمد
تا معلوم شود که آن موعده الهی چه هم سر صفاست
از بیان الهی چه چه حسیب عالم که قرص محمود علی حدیث
فی کل یوم ولیة فرود از حدیث قدسی استماع فرموده
بود لا جرم هم بخدایت سماوی چه آفریننده که خدا
عبادی الصالحین ما لایین رأته و لا اذن سمع
ولا حظ علی قلب بشر که اسرار صلو بود که بر قلب پیوسته
نکشته بویس نزل به الروح الامین علی قلبک میرون این
موعده آفریده باشد یعنی دلالت بظاهر قرآن کشد تا
آن علینا بیان شود و باشد که حسیب ملک ادیب
علیه السلام

علیه السلام ازین جهت فرمود که بعثت سیال الشریعت
تا بیان الحقیقة و السلام — آن که قوم حق موسی
کلمم که گفتند که لن نصبر علی طعام الوالدیناه و کما
راه دین سقیم را چه بود که تا مگر در کمر که واحد
حق باز شد و موعده آن ترا کرد که آن یکی که مضمون جمع
کلمات تمام ذات صفات بود چه که چون قوم
موسی با نبرد و قوم و قنا و عدس و لعل و راستند چه
ببرازان فرمود که بدل میکند با نیک دینی و فرود نیست
ای که خیر است و بهتر است امر فرمود ابطوا انصر
فانکم ماسألکم و فیرتبه علیهم و الذللة و المسکنة که فرمود
درین محل مقام جنت دارد که خروج چه با ذغاه و حلال
چه ابوالشجره آرزو بود آن مکر در جهاد که فرمود
که در هر چه موسی و یارون حاضر باشند از نبره و قوم
خود که فرمود و اجعلوا بویکم قبله و اتقوا الصلوة و غیر
المومنین که چه موسی کلمم که کرد و در قلب بیت الله
کرد و المومنین بود تا معلوم شود که قوم موسی از غایت

نوع عام و افاده آن قوم

بیانش بر طعام واحد قرارند اشند که هر جامع بود
و بنواشته که چون قوم پیشین رو با صنام و معبدی
کنند که غیر از آن باشد که بعل و قوم و عرس و بصلند
که این مشکلات قوم بنی اسرائیل راست در عهد و آیه حق
که بعد از آن که دعوی نوح را عاقبتون کردند که آدم دوم
بود بعل خدا که همان حکایت هر جامع است بدلیل
اسماء کلها که لا تدعون و دوا و اسواح و لا یفوت و یفوت
و شرا که راست چون بعل و قوم و عرس و بصل و غیره
شده اند زمی ساری آه و زحمت و فتنه ناشناخته
که چگونه راست دراز آنچه جلوت که قایم مقام نبی است
واقع شده اند که از آن وجه که مظهر کلام حق و محفل
ظهور او نبیین در هر جا که رو کنند تحقیق رود در او دانسته
باشند بوجهی اما فرق این مقدس است که غیر از آن
و ادنی جبر را اختیار کرده باشند و قریب از ترک کرده
و دوری را اختیار کرده باشند که او لیکن بنا دودن می گمان
بعید بین بابا دلیل که خداوند فرمودند که سخن از او است

محافل العبد

من حیال العبد هیچ فردی از افراد را در عبودیت و خدا
پرست تمام اقرب از عاشقان مجازی که بر صورت آدم
میراد باشند نیست از برای آنکه ایشان که رود در هر
و مدار دارند آن حکم و مدار ایشان نیز بصورت پیشین
ایشان و که همان صورت داشتند که عاشق مجازی
بر آن کران است و سرایست و درام بدیده ظاهر مقام
و فتنه دارد که سبب همین معنی بود که آن بت
پرست نیز بر آن صورت انسان صورت بت در احسانند
و اگر بنویسند مخلوقات که انبیا و اولیا علیهم السلام بودند و
در معنی کردند که سید کانیات و پادشاه عاشقان صلوات
الله علیهم جبر میزند که کعبه جای سر و پستی آن پادشاه خدا است
و بین المقدس موضع صدور و ظهور است بین حق و مخلوق
علیه السلام مابین اعتبار پادشاه عاشقان بود از بنیان
حق اهدیه تعارضه که در وقت توحه عباده روی در
رو کرده بود که معنی عاشقان مجازی در عشق مجازی
رون در فرزندان او دارند و ترک نام و نشانی

و حیاتی و توان و مقام و بهشت و عود و دوزخ و
 شامه و حور و غلمان کرده اند و آن لقاء و آهنگ
 که از احداث در بهشت ~~مستطین~~ و مطلقین است که عاشقان
 مجازی اند از بهر رزیا و دلربا و فرزندان و البت
 چه و طلبند چنانچه حبیب ملک ادیب وقتی که در ~~مجلس~~
 بر سماع و آواز خود است بگذشت ملک از معنویات
 غیر نایب رسید که جبرئیل امین و فرشتان فرمود که تو
 انچه را در حق آن لقاء چه و چنانچه در صورت امر
 قطعات مرده فرمود اما ~~تکلیف~~ این سید گشت
 و پادشاه عاشقان را چه نماید که هر کس این اوراک
 سر از نظر ایشان بر نیاید و در وقت توقیف
 بداند که تو حیاتیان بهشتی و در وقت بان شو
 کله خدای است و بان ~~است~~ آیت که آن می
 سر و دوا بر و چهارمزه است که باعتباری است
 و باعتباری است و است از میان حلق ~~الحق~~ و
 بخلاف پادشاه عاشقان که فرمود خلق الله ~~تعالی~~
 را اس آدم

موجود

2 الوصیه

را اس آدم و چنانچه من شربت الکعبه اما عاشقان مجازی
 بر خلایق زاهدان ~~کوشش~~ یعنی چون بر صورت
 آدمیزاد عاشقان ~~و دانه~~ و سر اسید و سرگردان
 شده است در خواب و بیداری و تصور و وهم
 و خیال او بهر از آن صورت خوب و چیزی دیگر
 تصور و متخیل و محفل نمیشود و اگر فی الحقیقه
 یک لحظه بیشتر بیدار نیست که آن جذبه عشق مجازی
 حیاتی او را بر این اختیار کرده است که یک لحظه و یک
 لحظه بگذرد که بی مطلقه و است ~~مکمل~~ کتاب است
 با شرف در شان ایشان است که علی الدوام با مطلقه
 کمیو میکنند و آن زلف کشند از او و با یکبار اسجد
 هزاران هزار اسماء و خلیف حفظ جان و در دنیا
 کرده اند و از آن کن ابر و بر عزتشان گذرانند
 حفظ نامش و کوشش و چشم و بینی و لب و دهن و دندان و
 و بیانی و وجه و گردن و سینه و دست و پا تا ناخن
 و بشقیل بر مضموی از اعضا نجو بر خبری و خبری

در بعضی صفتها
 و اگر چه در بعضی
 و اگر چه در بعضی
 و اگر چه در بعضی

و غیری و اینی کردن و بآن نام یا بسته گفتن بعد
 هزاران هزار غیر در بیان دارد و بر آن صورت زیبا
 یکبارگی خوب مزین ندارد چنانکه خدای تصویر
 خود را از اندام سوس هزار و یک نام می خواند
 و آن نیز بتقلید و ترس دهند بدین عاشق مجازی
 چنانکه گفتیم بر معبود خود که حبیب دوست هزاران هزار
 نام بکار نهاده اند و می گویند است از غایب عظیم و عظیم
 و شوکت و بزرگوار ای آن حسن که در حقیقت عشق
 آن و محمل ظهور ذات نامتناهیست از مقام عشق زنی
 مقام عشق که همه را از جنس مخلوقات از هر نوع و از
 جوهر عالمی وجود بر صفت شوکت و سبب سلطان ذوالجلال و الا
 جود از قریه فضل الله و نیز بر این عالم عشق که نعمه بنا زوال
 بی انتفال آن است و باقی باید نهادن که بعد از
 مقام رفیع الدر جایت پادشاه عاشقان که اول خلق
 و امر آن است و در جمیع موجودان سبقت بفضیلت
 ذاتی دارد که محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم

والله و اولاده
 الطاهرین

مقام تمام این عاشقانت که با یاقون لود نام
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ~~والله و اولاده~~ و نشان
 این است که است خلیفه این پادشاه است با این اعتبار
 تا نیست از بیان آن و صدها شریک که کمال می شنید
 ظهورات و خلاصه کاینات و اکمل و افضل موجودات
 در آن بود که پادشاه عاشقان باشد پس این
 شکر و رب بدلیل ذکر حاجت نیست که از این مقام فرور
 مقام عاشقان ذکر خواهد بود علی قدر مرتبتم و دیگر خلق
 عظیم وجودی که تا کرده ناهیه فوقه عز آنکه خواهد بود
 زنی علوتشان زنی علوتشان و این علوتشان اینان
 از و دانست که چنانچه و غایت با عدوی این صورت
 ذرات صفات کرد که شیطان لعین مردود و مردود
 بی سبب بود و در وقت سجده با شیطان خندیدند
 که اندک در سلوة و سجده اندک که بر آن جای بر بود شیطان
 بی سبب مردود و لعنه الله علیه و الملائکة و الناس اجمعین
 و در روز حشر و یوم المیزان پادشاه عاشقان از آن است

که روز خلقه سجود ملک بود و بیشتر نیز ^{داشت} ذکر قیامت
که هم در آن روز بود آغاز کرد و بدو کرد و عبد آن مشغول گشت
و عفو و وسم و ترس و بیم در جان شیاطین لعین اند
صفت تا در وقت حرب که در حجاب با سینه و منقوب و طاق
شود و بر کردن شیطان ابلیس بر تپش مردود و مخلود
بگردد زنده و در سجده آید که در شان او بود که آفرینود
که واسی و اقرب و یکبار ایت الذی یمنی عبد اذ ارضی شیطان
ردود و مخلود و حسیس بر تپش عبد العذ و العذ ان الذی
عاشق غایب از آن زن میکرد و میگفت کای بکجه بن بریت شد
که روز خدا کرد انید که با جردان و زنان عقی باری میکن و در خط
حال و زلف و حسن و جمال ایشان که آن شده و از ذکر خدا و طاعت
و عبادت او باز مانده از خدای ترسی گشت اگر در آن حال سکود
از حق و کید شیطان که آن لعین آن عاشق مسکین صاحب است
در عشق جمی اختیاری از دست غارت در عشق جمال با کمال
حق حبیب خود ممکن بود که تبلیس آن که از حبیب لعین
از آن رفیق جناب قبل از نورشند اما حق جلیل حق آن
عاشق

عاشق پیاده را قوت و نیروی از قوت از آن لم نزل خود گشت
فرود است که بیکر و حید آن چل و علیل و حرم از لقا
مردم از آن نیز و در سخن دور و غ آن غنید را قبول
نمیکند و باو همیشه در ج و ضرب و جدل است و برقرار
و خود را از اجزاء خاک قدم محبوب خود نمیکند از آن چون
ارادت ذات صفت نیز بر است آن که عاشق بکار
مسکین می توانیز و در شیطان غنید برید و از آن صورت
و جمال با کمال او نکرد اند و صاحب آن مردود و بی گشت
لاجهم حسن خود را در نظر آن عاشق بکشد و از لب تر و
و جان شمار تر بیشتر جلوه میدهد که اگر و العیاد با توتی
پیدا شود من کل الوجود رفع آن تو هم توان شد جناب در
جنبه بن نظار عشاق و صاحب جمال آن در زیارت حد و ندیم
حسن و جمال این معنی را بخود و شیطان مردود و کور بعدیده
ند تا بر قرار در و سم و ضیان با مال شد و شرک مانند که
بجن لعین است که از این وجه که از آن حاد باک با بر صحت
در است این معانی و محتاج مذکور که در کفر قوم حق محکم است

در شب جمعه اگر شمعها را افروخته و سبب خیر نماید از بخت
معاذ الله و کلام الله حفظ به الله بدو که در کتاب آمده
و این که میفرماید در اول سوره فسطحه که الم ذلک
الکتاب است که از آن وجه که ذکر شد معانی هم در آنجا است
ما قوم بنی اسرائیل که ولا یفلحوا اول کافر به که جنایاتی
ظاهر کردند که لا تکن لکم اول کافر به اما معنی حقیقی
اینست که اول کسی که کافر شد جزئی بود از قوم و طایفه که کفار
از ابلهین حبس بود که بر آن حقیقی وجود پاک ج ابوالنور کافر
شد که از برای این معنی در همان در آن صوری نیز افزوده
من الشیطان ارجیم و باید گفت که هم شریعت که خطاب با کفار
ان ملعون ان زمان خصوص شد که از برای وجه پاک که قرآن
و کلام الله ناطق آن در سجود دنیا و بعلم اسماء سید ما از
سماح و مماند اگر جانین این زمان گویند که بیشتر از آدم و
خدی و ابلیس جانین بودند که کافر شدند و خصیان آوردند
چون آن درج میجاء و هرگز در و روشن آمده است اما بگویند
تا عطلوں برسند که از آن جانین باز میبارد از این اشتباه
بی صورت

بی صورت منکر صورت سرکش بی سجود نه اما این که در حلال این
خبر گذشت درین شب مبارک که همیشه در خط میگذشت که چون
آن ملعون ابابکر در سجود عزت فرمود که و کان من الکافرن
که این معنی حواله داشت بوجهی که چون در علم الله ثابت بود
که جنایات شیطان انکار سجود کرد و در حدیث خدا را از دنیا آید او
نیز بر آن حواله بود که همین انکار ازین ظاهر شود
و کافرونند و چون در علم الله تقدم و تاخر نیست کافران در
واقع در آن حال که آن صورت خود دیده باشند
که این جنوایان ایشان یکی از ایشان که شیطانیست
که لا تاتون جهنم منکم و من تبعکم منکم اجمعین و درین
جمله که میفرماید که و کان من الکافرن منکم نیست که از
کافری این شیطان بلید ما معلوم شد که کافران دیگر در
علم الله بوده اند سبب سبب خلوق کور ایشان با بنده
کافرند بودند باشد و این کار ایشان را حق احدیت با آتش
حواله عذاب جاوید فرود و هم باز سبب سرکش و بخل
این ملعون شد از فری که کج و قمار را با و داشت

فرمود که تا آنکه جهم من و من تبعک من جمیع اهل
 برای آن آورد در قول جهم بیشتر داشت و سبب او
 تابان بود که بر میدید او را ^{و الله اعلم} علیهم السلام
 حالین فیما لا یخفف عنهم العذاب جز آنکه اگر کافری
 فرمود و اگر منظرین فرمود و سبب عذاب مجموع من او
 الی آخره این عقید برید برید پیدا شد و این که منتر
 بصیغه ماضی است در کلام قدیم است و در جمیع جاها بسیار
 که با توجه از قراین معلوم شده است و تحقیق رسیده که
 اول کافر ^{اللی} الیه الیه شیطان مردود است و کسی که دست
 کار او در روز آخر است سر و ظهور کرد از میان جمیع
 عظام و جدا و دست کلام جمیع و لا آخره بین بوجهی بود
 بود که روح پاک است خاتم جنایات بدیهه اسبق بود از ظهور
 در آخر کرد و آدم نیز صلوات الله علیه بخین باشد و قیاس
 خدوی وی نیز بخین کافر اول او و کافر آخر او و الباقی
 ذرات بی دین و یکی از این اقسام اناس خود علیهم
 السلام و الملائکة و الناس اجمعین حالین فیما لا یخفف

در بسیار مواضع

عظیم

عظیم العذاب و لا یخفف عنهم و درین سوره عظیم
 الشامت که یخفف به کثیر و بریدی به کثیر و ما یخفف
 به الا اناس یتقین پس باین وجه بود که انان خوانند بود
 که در ادیان کافرانند که در کلام قدیم بسیار جاست که کافری
 میگوید کافر است پس شیطان عقیده برید برید از قراین
 و کمران باشد که در حق خلیفه الله کراه شدند و خود را
 از فرمودان شدند که در شان ایشانست که در مواضع
 حکما و مجرای که در حق بودند لکن بدین که الله تعالی الا و ان
 ثم یسئل الاخرین لذلک یفعل بالجمیعین و یل یومض
 لکن بدین قولی و ان یسئل الاخرین لذلک یفعل بالجمیعین
 به قبل یومض که در شان حق چیست که در اجل کریم از
 کتاب است خود را سخن جدا دانست و گفت که من سخن خدا ام
 پس چون در جمیع کتاب که در کتاب اسمانیت بغیر از سخن
 خدا جبری در کوه و در جو و نیست ناچار بر کس که اهل
 کتابانند او را به حق کلمه الله از امر نافذ حق الله جمیع اهل
 باید آرد که عیسای بن مریم جمیع سخن خداست و از خدا

در او

جدا نیست تا آن اهل کتاب از آن جمله نماند که فرمود
 بریدون ان غیر فو این و رسول الله و لیکن هم از آن
 حق ^{حق} چه فوله تعالی در باب صفت فر
 ولا یخطون شیئی من علمه الا بآیات و من یرید ان یرد
 الله العلی العظیم بوجهی غیر علم از آن وجه که صفت دانست
 می تواند بود که بقیاب الله عاید باشد از قراین آیات
 ذکر که در جی ج هم بعد از این میفرماید فقل ما یعلم
 تا وید الله که این هم نیز علم کن بر هر دو یکی ذکر که می کند و این را میگوید
 بعلم و عطا یا نهم تا وید و اشغال این بسیار تا آنکه هر که بایست
 تحصیل به آن عین بیان نماید و لا یظلم و لا یظلم الا که در این
 برین عذر علم کتاب دانند و باذن او دانند که دانند که لا یخطون
 شیئی من علمه الا بآیات - چون شایان را در عالم سوان
 داخل نیست و در مشرب مراح در وقت و رفیع شدن مخلوق
 هم بعد از رونق دارن است همان که هم حبیب علیه ادب ارجاع
 شد جبرئیل علیه منور چه که سر آمد جمیع عالم را بود و حکم بود
 الحمله باز ماند از میان جی ج مابین هر کسی که بدان اسرار اعلی
 شود

ح

عین

تعیل

شود از ندایات عالم و خداوند است کلام چه در شان او
 خواست بود که چه فرمود اعدت لعبادی الصالحین ما یبین
 رأت الا اذنی سمعت و لاحظ علی قلبه بیک درین محل در
 جی ج که آمده است که شایان جبرئیل نیز نیست صدق الله و
 الحمد لله رب العالمین و دلیل دیگر که هر سال علی باوردن
 صلوة و حوج بر سیموات و سوره طه میفرماید و از جمل
 الایمان چه بعد از سلام که هم تعلیم با هر صلوة دارد و از سیموات
 استقامت این الصالح و اوج الصالح و البقی الصالح می شنید
 شک نیست که عمل الصالحی حاصل است که صلاحیت این صلا
 ممکن نیست - مستدال - روزگار بعد
 از در و زکات و صدقه نام آیات تشریف شده است بر هر که
 از نیرانی آشت از ندایات آسمانی که اول آن ده کن با را در
 لوح حسی حکم می بودی با سبب شرافت و حال الکدر شرفی
 اسمنا تا چهارده که نامی چیست و شانزدن کو سفند که هم
 ذبح ایشان دلالتم بر شرف می کند ظاهر شود و لوح محفوظ
 چه خداوند حایر مثال جی ج ^و در آن کشتی را هم

بیات

این باب سبب ان اضع الفلك باعینا از نور دنیایان
 اتان چه که در نون و انوار و ما یسرون و شبنم و یوم
 که از برای غیر آن آیه آمده است از برای چی آن چه در
 چی آن که از برای صلوات از آنجا بی بی می آورند و در زیر پنج
 ب جم نوشته اند بوجه از برای چی آن معنی دارد که ما در
 که که پنج وقت از برای آنست که معلوم شود که صلوات واجب بعد
 آن اصل کلام شده است که اقل او دو و اعلا و اوسط اند یعنی
 بی و جم و استقامت علی سطح در چی آن می خوانند
 قوله نماز چه آن اول قوم بدجلون الجنة علی صورت الخریفة
 البدر و فرمود که خلق الله تعالی آدم علی صورت و فرمود که اقرب
 الساعة و انشق القران ای صدق الله عظیم بی باب حدیث ای
 چی آیه حدیث بان حدیث و کرموا حق باشد که فرمود که در
 رکعت علی صورت الخریفة البدر یوم الغیة از برای آنکه
 در صورت بدر کجاست حواله در وقت آن هر آدم است که در
 الله و رحمانست که بی هر آدم که قمر الله است در نوشت
 خدا

خدا می توان رفت و بی تو که شئون دنیا و فرود که
ست و سر است که آن در جایت ست و مستقیم در مقام
جنت خداست که خدا را اینج حسیب در دنیا دید و جنت را
از آن و نه که بای آدم است ملاج الله بحر افاضه فرود
نفس مطهر را در ارجوع بذات خود در حدی قیامی
و ادخ جنت پس بدلیل تحقیق از حق خداوند توفیق معلوم
شد و بشهره نماید که خدا را بصورت بدر خواهند بود آن هر که
که ستراید در شبها و ج که در از بر او ظهور این جنت در آسمان اولی مقام
علیه بدرید که در خبر است از اخبار صحیحی از زبان آله و اولیای
چه نامست که حق تعالی نه نشد بلکه از طاعت آدم
است بر شما اولی تزلزل اجدان صغیر مایه که نیست با ستر
المشتری اباباه که گفت ایمن است آسمان افر خواهد بود و ما موفق
و طایفه ظهور مقام سرالده باشد که رسول او و قمر و دیگران
انبیای مکر و السلام علی من اتبع الهدی - این حدیث که
جی جی آمده است که هر کس که حد آیه را اول خود که گفت
بحر اند از شر و حال خلاص مایه و از زبان آله معلوم شد که

که از شدت حال بتران خلاص می تواند یافت اما این که مخصوص
 سوره کاف شده است از حدیثی است که این معلوم شود
 که در حدیث دیگر چون معلوم شده است که در حال بی چاره
 بکبر و اماند نباشد در در نزد که چهاره ملک درین
 آن مدینه فکند و کف عمان سوار خست که عبارت
 از آن ابواب بسیمه خوانند بود و سه اینه فرود که از اول
 او بخواند از برای آنکه چون بیان کف میخواند اول
 آغاز میکنند که تائید را بگویم که تائید که همان در
 ابواب است که عبارت از کف است که سه اینه بگویند و اگر از
 برای آن فرود که در حدیث دیگر در صفت دعای لعین است
 فرود بود که مکتوب بین نمیشد کافی می کرد اینست
 از بیان آن که که در سخن خود همان صفت دارند که دعای
 لعین که در در آنجا در نزد و در در میان خود
 دارند که دعای لعین که در در آنجا در نزد و در در میان خود
 مانند از آن رو که کسب بود و یعنی فاعل و الما سجده
 رسیده بود که که در در آن در آن ملک در آن ملک
 و آن آخر

و آن آخر ملعون که چشم باین اعتبار بود که چون که آن فرود
 و جاسوسین و دیگر که تائید را بگویم که تائید که همان در
 التی فی الصدور و آن ملعون را اگر چشم ظاهری بود
 اما باطن نبود از آن وجه که در خلوت خانه قلب مومن که
 الله و عرفی الله است از آن صفت باب راه یافت
 بحکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتب مبین و حکم کل شی
 احصینا فی ایام قبلیات که است که اسم اعظم خدا ازین رطب
 یابس و در جمیع شمار خارج خوانند بود و سبحان اسم اعظم
 در قرآن باشد و می باید که البه حروفی تزیین باشد بدلیل
 فی القرآن اوایل السور اسم اعظم از آن وجه که بگویند سر لغات
 و بوشه نما از تشعیر محسوسات خلایق بی باطن دلایل
 مذکور بدان دوام مقدم المجدنی صفت دوسه کرده جمیع
 مسلمانان فرود الله اسم اعظم خدا در قرآن باشد و آن حضرت
 حلیفه الله باشد چنانچه از اسم بیما حیرت سازد آدم علیه
 خداست بخدا حیرت سازد از بیان آن وجه که تائید که آدم است
 که عالم و علم اسماء کلماست لا حرم او اسم اعظم باشد و این

اینها از بانی و بدلیل صفت دعای کتاب
 کون الله و بدلیل

او باشد که حروف بحیث است **الحکم** اندک گفتند
 و خدا در بیان آورد که اسم اعظم هر یکین همان بود که دیوان
 مستخر او می شدند یعنی را از سه سطر خاتم انبیا علیه السلام
 السلام ستیان دانست که هر ندان به مفصل گفتان
 آفران بیان آتیا و حده تا سر کی که تا از اینجا جا رسد نبرد
 مقابل دوان و دو لام و یک دو نبد انگشت ابراهیم در مقابل
 یک بی اسم ذات که الله است در باند و اسم اعظم را که الله است
 شناسند تا دیوانه چون سیحان سخن و نمان تو اندک در یک
 تمام موجودان ماکان و ماکون را من الما زلی را با بدو
 که الله از جمیع اسم از ان و هر که علم دانست اسم اعظم
 بود در آن محل که آن در جی ج بیان
 کل یوم می نویشتان میفرمایند که تا اینجا که قوه جی جی یوم نقش بود
 و شود و جوه در جوه و زان روشن شود صدق الله العظیم
 یعنی دلیل قطع خدا نیست که آن روز البتة البتة مرآت است
 که اگر مرآت نبوی ز یکونه در رویا سپید و سیاه از هم
 شد ندی که غودن روح و غودن مرآت بیضا است که عید البیضاء
 و حج آن کن

گفت

و حج آن کن است و الله رب العالمین میباید که آدم صلوات
 الرحمن علیه السلام حدیث سید العرب سید البشر بود در سید انام که در
 زنده است و از نماز فرود نیست که جمیع است و آخر هفته است
 مخلوق شد که حقین حلیف که مخلوق است در ظرف یک یوم
 الزمید است و خود دست که هر دو یکا می دارند اما یکا که
 سید العرب در روز دوشنبه از عالم قوت بعالم فعلی ظاهر
 تشریف شریف از زانی دانست یعنی دقیق در حق **حج**
 دارد که هر که که شمار سبع مثانی ایام و لیالی برسد از دنیا
 حق و دوا می آید از آن که که جمیع جمیع آخر هفته است شنبه
 اول هفته است شنبه و دوشنبه راست سه شنبه و رست که است
 متعارف و دو ساعت آن ظرف موافق فطر و فست که گفتند
 دو اجز در دیکم ایام و لیالی را از ان وجه کشتن با یک
 ساعت اندک خداوند سیم جی جی باین اختیار باین حبیب
 که الله فرمود و با و از سایر مخلوقات از زانی دانست از ان و
 که ظرف جمیع موجودات من او که آتی آخره جمیع و کمال
 سبع مثانی ایام و لیالی است و چون نبی خدا را برینتر گفتند

از روی جهات سه شش بارست چون کلام عالم انبیاء
 شده اند چه در شان حبیب خود این نعمت اقامت
 که و لغوا تبنا که سبک من المانی لاجرم او نیز فرمود که آدم و
 ذوق بکته بویای یوم القیامت که آدم و غیره درین ستم کلام
 دارند و **کلام** چ ی قول چه چون ای ایلم را گفته اند
 انبل ابراهیم رب بکلمات فاکمونا تمام این صواب باشد بحسب
 ان حمید با نزهه باشد و از حله ای ایلم صدق الله العظیم
 و صدق رسولہ الکریم و سخن علی ذلک من انما مدین
 بای طالب حقیقت بدان که ح اعدیت تعارضه بیان و تاویل
 حقیقت نیز نزل می نمایند که این بنی امی که دست و کلمات حدیث
 و بر تثنی و عبادات کلام و خبر وی ما و تمام شد می باید که سبک
 از دین و ملة ای ایلم باشد و آورنده ان دین و ملة پاک
 باشد که کلمات آن را که صحت اندان تمام و بشو این جمیع حدیث
 تمام کرد که اول حوی فرقی را بشکافند و رو بیکم این وجه
 وجهه للذی دران رو کرد که کلامی تا کنان انا و جرمه لکم
 و الیه ترجعون و هم بیان می است قول چه و لا
 کلمه

ولا تخطئ بکم اذ انزلنا کتابنا فلیتوا
 تا بیاید فی صدق الذین انوا یعلم الله صدق الله العظیم
 این که حرف متبع اینوشتن بی بین کرد و از خداوند
 بمن صلوات الله علیه از بر ایدان بود که خود خواست
 فرمود تا بفی که بر صدر او نازل شد همچنان از روی ان
 چه رسول این م در باطن خود میگرداند که چه فرمود که
 علی بن ابی طالب و رسول بقره که چه عرض می نماید قوله چه
 و حق الی خلیف لکم مافی الارض جمیع کلام استوی
 الی استاف و تحسن سبع سموات و **کلام**
 شی علیهم از قرست حق و خلاف عظیم چه با این خلق عالم
 است بلیل مافی الارض جمیع و تعلق بان عبادی
 الرحمن دارد که خطاب کافی باشد **کلام** الحمد لله رب العالمین
 آدمی چه که آن در محل است که نقطه آدم بر حق
 می نماید تا آنکه اگر صبا یل را رسد که سوال کند که کلام
 از نفس آدم چون مخلوق شد و می نماید که آن
 گفته شود و حال الله دران محل هیچ قرینه نسبت که آن

و هو

ستوا

گفتن ظهور کند اما از زبان حق تعالی که یوم الدین چه در اسرار
 محرم اطرام سنه ثمان عشر و ثمان مایه از او راجی چه از او
 راق برادر دین در روشن کباب و حرم معنوی روشن
 که یک کیفیت نو از حق شناسان در آن محل که حضرت فرموده اند
 قول چه عوی عارض و رنج و انقباض و سلب از وجه حق که در
 ناهوشی که حق آتاه از وجه آدم تعقل و توهم کند که عوی که
 حطت و عوی عارض که یک حطت بجهت الله فاضل ندارد
 ازین جهت فرمود که در روز قیامت همه خلق با ما در با خود اند
 و ازین جهت که حق از غرض آدم مخلوق است که خلق خداوند
 نایست که بگویند به و الا صانع صدق الله العظیم و حال آنکه این
 بیان در کتاب کبریم مجید و در سبب احوالیه آمده است
 اما چون ابائی داشته اند که تا این وقت غریب از ذکر آن قایل
 چون وعده صدق فرموده بودند که آن گفته شود در دین عباد
 مبارک آن گفته چه احدیت تعالی نه از صدای صبی و احدی که
 چه احدیت بگویند و سخن این بنده غیر حق تعالی نوازش
 رسید و از احوال جمال با کمال محبت و جعیتی حقا و فریضی
 متواتر

این حدیث
 در کتاب
 در بیان
 در بیان

متواتر بجا بیاید و بی نهایت حاصل کرد و السلام و الحمد لله رب العالمین
 صدیق بود در حق بی نهایت تجلی خود و خلق خود را
 که اسم اعظم را در کتاب کجاست بنده در آن محلی این بیان میفرمایند
 که فایده کل شیئی اول صدق الله تعالی است که چون اسم اعظم در کتاب
 الکتاب باشد و آن صفت آتیه که در از او صفت کتابت به حق است
 که آن صفت را نام ام الکتاب باین اعتبار است و از آن صفت آتیه
 یک اسم الله الرحمن الرحیم است که تا در حق الله در حال و حال
 تا در محرم شد اطالب اگر قلبی در آن اعتقاد باین درستی
 که اسم اعظم است و صفت و شریف و کتابت به نام خدا نیست
 حلقه آن کتاب کبریم است و ازین وجه است که در بیستم
 الله الرحمن الرحیم آدم ساقیست ای دیو حیم در بیان
 اسم اعظم میفرمایند که فرموده عباد خرد و ابرو و من سر صفت
 خطه از حق داد که و اگر گویند که چون فایده فرمود و بی
 باید که اسم اعظم حق باشد صلوات الله علیها چون است که
 فرموده اند در عیاج و شاف و مشرق که یک کاه و دو این
 سنی را حق بنویسد و بنویسد الله که اگر چه و است نیز

فرمود صلی علیها و آلهای و سلم **سجده** آن چه در آن فعل
 که فرموده اند که از برای وجود یک سجده ابوالشتر سنگ نهادن و حشمت نهادن
 که سنگ که از اجسام نرانی حکم گرفته واقع شده اند و چون وجود ابوالشتر
 صلوات الله علیه بود تا وقتی که بر منفرجه واقع شده است پس با
 اخبار بیان آن چه حکم فرموده اند و سبب فضیلت اوست تا حدی که حکم
 آن بر هر کس که بگوید که **سجده** بر منفرجه ای که خداوند آن را حکم کرده است
 در آن فرموده تین مذکور است و حکم بر کسی که آن را شنیده که در وقت نماز سجده
 صغیر بر جای سجده نام او صغیر از برای ابوالفضل خواهد بود که آنرا صغیر
 در حق بر سنگ است و حکم اطلاق کرده فرموده **در روز عید** در روز عید
 است ایضا که اگر چه هر چه است مدد است که البته فریضه و اعیان باشد آن را و لیکن
 و از آنست بدان روز که آنرا پنج بودی چون او سید ایام است و کبریا
 جهت از نشستن روز اگر چه است پیش گرفته است بابتی که آنکه و معالنه در فریضه
 بودند صلوات در بیشتر بودی و حال آنکه در فریضه نشستن روز پنج ماه است
 خدا به این هم می فرماید نیست و در روز جمعه است که فضل صفت میگوید که نماز
 جمعه است بنوعی و دلیل او اینست که میگوید که اگر کسی بنوعی بابتی که در فریضه
 نشدی و اگر چه بر صفتی بنشیند بود که بدانکه اگر نماز تمام نبود و در آن وقت
 از برای جمعه

سجده
 در روز عید
 در روز جمعه
 در روز عید
 در روز جمعه

از برای جمعه گفت و چه دارد و چه بودی نیز که در وقت صید میکنند و از پیوسته
 شرف و کرامت و بار و بی دست باز میگردانند تا گنبدی نیست از عبادت حق
 و تاب و تابی و طاعت صلوات بر او **در** در آن چه که آن بیان و توفیق
 از آنست که هر که از آن میخواند و بیان همان از کون بودن و کجا بود
 میخواند و چه دیگر از برای مداین آن چه می تواند بود که حکم کند که من علیک
 و حق و در یک دو الخ و آن کرام که هر که حکم علیکم یا شتر علیکم را در وقت
 وجه الله در بیان آن که حق آن بر جبهه وجود افتاد و جبهه از برای آن از هم نیست
 تا همان نزد و از میان بر جبهه روان حقیقت که وجود حید و در آنشیا از بود که
 که است و در آن است غایب تمام او شود و با بر و صلوات و مطایبان و تادین
 چه الله حید چه ما باشد که درین فی بیان فرموده اند که تا تو نماز و فریضه صحت
 و عید در روز عید و گنبدت شد از خود و در وقت رسید آن را جمعه تا نماز
 بیان میان نیست که حید وجود از برای آن از هم برخیزد تا غایب شود
 بر جبهه است و وجه الله قدیم حکم کل شیء تا لیکن الله و بعد از آن علیها
 غایب این آیه تا فی الزمانی ظهور این حق است تمام تمام کرد و در روز عید
 چه حکم همان وجه الله بود و حقیقت آنست که وجود در روز عید از برای آن
 از برای برخواستن که تا و آن حق و وجود و صلوات با بر غیر از خود در آنست

ظهور در آن است که خداوند که از این امر بیست و هفت ظاهر ظاهر است
 شد چگونه آنکه اهل بیت را در دیار و بلاد و فرق و ملوک که این ظهور
 بعد از اقرار خود را قرب بودند از اختیار این فرق و حکم فایزیم از حق
 حیث است و چنانچه او حکم مستند خود من حیث لا یعلو و رانده
 کرد انبیا که اگر در یک و آنچه ضیق نیست جلست کاین صاحبان بی
 بصارت بحسن بی طهارت یکبار استفاق کردند با آن ملک که بحسن قبول شد
 شکوه دیو غیور بریدید موعود و عبد علی الله و العباد بالذکر
 و یکبار هفتاد و دو از دینار نام کردند و روانه کردند چون که اقی
 چه که نسبت با آن شیاطین نیست شکوه بود و این فرشته میخواست که از دست
 او زدند و از دست ملک بیسی زده شد و بجای ملک که این ملک نسبت
 بی جنتی که در دیار بهر از آن سزای آن که نفسی بظاهر آورد و دل و فکر
 و کور و دور و در آن سزای آن ادنی با تحقیق و دیوانه شده بدرد
 بگذرد و آن دانسته باشد ملک از دست آن دیو بریدید بپای مردود
 هر دو دهن در گاه از آن مخلوقات حضرت الله که در آن اوست
 و در میان او و حضرت علی علیه السلام و کلمه جنم و ساد و حیر
 حاله بین آنها لا یخفی عنهم العذاب و لا هم یفتنون

حدیث
 که ظاهر آنکه خداوند از این امر بیست و هفت ظاهر ظاهر است
 و در آنکه ظهور و عباد از این حکم و حکم
 و در آنکه ظهور و عباد از این حکم و حکم

مشاهدات و قرآن از این امر بیست و هفت ظاهر ظاهر است
 بر او است که در مثال از این مرتبه که با خود هم بر هم و خود غیر از یک
 واقع شده است که در کمال فضل الله یونیت و نیست که نام الهی از آن
 وجه که چون واحد است مناسب با شکوه و غیر نسبت دارد که و غیر
 نیز خود است و از آن وجه که بی نکر از هر حکمت در مثال آن اگر
 که نسبت کنیم که از این هم از این همه فرمود که و اجعل لی سابق
 حدیثی فی الاخرین که در دیار از آن وجه که امر در باشند خط سر
 که فرست در مثال نام الهی حرف واحد است که بوجه که هر جمله است
 که مسیح که کشنده از آن اسمان سرفرو داد و دیگر بر سر و بریم
 نزول بعد از فرمود و اگر گفته کن به اقرار انبیا و یکسند خط گفته
 حواحد که از این است و در وسط حبسته و فر دوس مقام و
 قرار داد شیطان ملعون شرک گذاشت که بر آن عین و افده
 ح با دنا و مولد آن قرار گیر و در میان داند و از این غیر از
 هر که که گویند که عبادت از این بی آن که از خود عبادت بر
 عباد از این غیر و نه از این که تا فرنگند بجز و شر که عبادت بر
 و ندانند که امام بتقدی و غیر از آن که از این همه صفات

او

و چون ندانند پدر را بکند ندانند و خود نشوند و از آن مجر و جوشید
 آن عین واحد صمدی است که آنرا که همه کس اندر غیر از خود حقان که
 بنوکان حقت بکنایه ای است اندر کسی دیگر در حق ندانند با فدا گشتن و
 ششتم که گوش کر را از استماع این صیحه واحد بضی و مبرذ نیست
 و کور خود را از این صورت زیبا رستم که الهی و ماست و رب العالمین
 لاله خود که که کند از این طایفه که فرستد که نفس العین در حق الله مالک یوم
 الدین است که الهی است که در اندیشه است و تمام در حق حق است
 و در حق به یا اله ادم ارجح لی رب رحمت بر رسول و اجهبا باشد صدق
 اله العلم العظیم الله ابد آت و فیض ناشناختی اوج معنی جبین روی
 می نمود که بر رسول از برای آن و اجهبا باشد که تا بر خلق فرزند آن
 صورتی و مجازی فرزند معنوی و حقیقی او باشد که بر ادم جنانچه او بر
 و در اظهر بر بزرگی و علوی قدر حق بادشاه عاشقان صلوات الله
 و سلامه علیه منقول شد و که شید طبع یکی از فرزندان شد و فرمود
 مگر شیطان و دینی از اهل کفر و این بیانرا قبول نکند جواب
 او آنست که ای ادم اگر قبول نمیکنی بین این که حق فرمود که
 اگر یکی از رب رحمت اگر در واقع همه فرزندان اوست بر نشان غیر
 از این فرزند

جانشین و جانشین و سلطان
 صاحبان و جانشینان

از این فرزند معنوی چه آن چهار رحمت سنته شام قبول این فرزند حقیقی
 بی ادراک جنانچه در دیدن آن حسن و جمال بادشاه صاحب جمالان کو بر
 در جواب این شکر لک و لال شود و نیست و نفوذ کرد و بیان
 جی جی چه به هر که امر است از حق علم و خداوند است کلام حق به باشد
 در باب که آتوم ما مسبو و ملک از برای تعلیم اسماء آن اسم که در واقع
 باین دلیل که روح الهی که در جانی دیگر فرود که از اسوئیه و تحت
 فیه من روح لغوی است جدید و چون کتاب ادم در حق تباری بود یکم
 حدیث بی خبر از اسماء اصل اسم او اندر بود جنانکه مظهر یک آن اصل
 اسم او بود و جنانکه مظهر یک آن اصل از جنس مخلوقان و موجودات
 اصل شریف از ادم حق آید به چه صلوات که در و همان او بود
 بر عهد اصل کلام نهاد و فرمود که در وقت تو بتبر و باصل آباد
 کنید که هر یکی از بناد در نشانک شخص حاضر بود از زبان حق اصل که
 که سر مبارک او که اصل وجود دست و ظهور و دخول آنجا بود
 آتیا از آن سر مبارک است که بسم الله ارحم سمع و ندی و مبارک الله
 است از آن حال که است از خدایت بادشاه عاشقان و بیان حق سلطان
 جمیل چه و بادشاه جمیع صاحب حسنان صلوات الله

که اول امتیاست **ح** محمد مکه که فرمود انا ولسا
 کما بین از برای موافقت آن آیت فرمود که **ح** فرمود و الذین
 یؤمنون بالآخره یؤمنون به یعنی بکتاب محمد و پیغمبر که
 ظاهر رسالت و قیامت از آن تعلیل است **ح** آیت **ح** ازین
 معنی خبر داد و آیه فرمود که یعنی ایشان دعوی میکنند که بنیاد
 ایمان داریم با او بریم باید که ما باین رسول ختم ایمان بیاورند
 که در علم ما ثابت شده است از ازل الی الابد الانبیا
 که هر مخلوق که خواهد که شرفیافت برسد و کفایت آفرید باید می باید
 که ما باین رسول ختم و کتاب او که قبی قیامت ایمان بیاورند
 که ممکن نیست که بی ایمان فانی ایمان اول ثانی نبوده بود پس از
 برای آنست که بیشتر گفته اند آن از برای تاکید مثنی واقع شده
 اند و از برای اینست که بنیاد صمیمی بکنند و و کلام است که
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله است
 چون ظاهر الله تعلیق بر روز آخر داشته و ظهور از دنیا محمد
 آفرینان خواست کرد پس عمر که بخاست که مروج نیست
ح الله کوای که حد آن کوای وقتی مسلم باشد که کوای بر الله
ح رسول

بنا

تو رسول آفرینان او برتر بود **ح** آیت **ح** صالح
 خطاب را ای جوان از خطاب قائما بالسطر آن **ح** خداوند
 تا بدین و بیان **ح** که صالحیت را ز قائما بالسطر بیان فرمود
 از آن حدیثی است که این معنی دارد که هر حقیقت غیر الله صحت
 کسبت که بعد از و شرف حقیقت کند که صلا حقیقت در واقع حد
 و رسیست و کوای حد آن کس است که کوای بر کس است و حد
 از برای ایا بود که **ح** شهادت الله لا اله الا الله بود که فرمود و کوای
 به وحدانیت در حالتی داد که قائما بالسطر بود که اگر راستی
 و حد و قط در بیان نباشد صلا حقیقت را ممکن نیست که وجود
 داشته باشد می شک و ترسد و ترسد و صلا حقیقت که با کس نیست
 اینجا خدای که وین بودید بلکه بنین و مندیوم بنیغ الصالحین
 چه فهم که بنیغ راجع مقاست و وین راجع مقام اعوذ بالله من
 که در سوره قمر می نیز صفت حقین است این بود که فرمود و الذین
 ۱۰ و بالصدق و صدق با و لیکن نیم المستوفین لهم ما یشاءون
 خدایم و نه جزای الهی بنیان البکیر الله عزیم الله الذین عملوا
 او بجز نیم ابریم با حسن الذین کانوا یعلمون الا انهم مقام

و الذین یؤمنون بالآخره یؤمنون به یعنی بکتاب محمد و پیغمبر که ظاهر رسالت و قیامت از آن تعلیل است ح آیت ح ازین معنی خبر داد و آیه فرمود که یعنی ایشان دعوی میکنند که بنیاد ایمان داریم با او بریم باید که ما باین رسول ختم ایمان بیاورند که در علم ما ثابت شده است از ازل الی الابد الانبیا که هر مخلوق که خواهد که شرفیافت برسد و کفایت آفرید باید می باید که ما باین رسول ختم و کتاب او که قبی قیامت ایمان بیاورند که ممکن نیست که بی ایمان فانی ایمان اول ثانی نبوده بود پس از برای آنست که بیشتر گفته اند آن از برای تاکید مثنی واقع شده اند و از برای اینست که بنیاد صمیمی بکنند و و کلام است که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله است چون ظاهر الله تعلیق بر روز آخر داشته و ظهور از دنیا محمد آفرینان خواست کرد پس عمر که بخاست که مروج نیست ح الله کوای که حد آن کوای وقتی مسلم باشد که کوای بر الله ح رسول

صدق و قسط و عدل و راستی ای کذا ان گرفتار و دل ازین
 که کذب که ضد صدق است در باب که در مقابل اعلای علیت چگونه
 ازده که ز جو و نظم در درک اسفل السفلین جاودان گرفتار خواهی
 بود و ... یا ذله عانتان را چون تمام فرسیت
 با ذات الوهیت چه که این بیک الله حکم واسعه و اقتریب بعد از
 استیاق قبولی او ادا است که باز جای گرفته در گمان از بیان
 آهن و حده لا شریک له همان احصا نیست که در حق است که حکم کلمات
 بدیهه یعنی که معنی در خود و قوت و ادنی یکسبت چون از خود
 آهن چه بعضی مایل بود که بنظر سر برسان مبارک او گذرد
 بود از برای التماس چون چه و غنچه خود که مراد از آن نزدیکی است
 که تا مقام ذکر و صلوات و اتصلا و لافرق پیهم و پیوسته است
 از آن وجه که بعضی آیه کلام آهن صفت بعضی در است و هدیه آیه حبیب
 نیز از آن وجه که آیه کلام حبیب است مایل که صفت بعضی حدیث باشد پس
 حدیث که خود که در روز قیامت چه و نه چه از دنیا میوان کند از نشانه
 این را و در سینه نیکان را چه صفت پس نرسانید از انبیاء علیهم السلام
 بیکبار در جوانی اندید با بر و در کار دنیا بی شمار خود بودید
 رسانیدم

صدق
 صدق و قسط و عدل و راستی ای کذا ان گرفتار و دل ازین
 که کذب که ضد صدق است در باب که در مقابل اعلای علیت چگونه
 ازده که ز جو و نظم در درک اسفل السفلین جاودان گرفتار خواهی
 بود و ... یا ذله عانتان را چون تمام فرسیت
 با ذات الوهیت چه که این بیک الله حکم واسعه و اقتریب بعد از
 استیاق قبولی او ادا است که باز جای گرفته در گمان از بیان
 آهن و حده لا شریک له همان احصا نیست که در حق است که حکم کلمات
 بدیهه یعنی که معنی در خود و قوت و ادنی یکسبت چون از خود
 آهن چه بعضی مایل بود که بنظر سر برسان مبارک او گذرد
 بود از برای التماس چون چه و غنچه خود که مراد از آن نزدیکی است
 که تا مقام ذکر و صلوات و اتصلا و لافرق پیهم و پیوسته است
 از آن وجه که بعضی آیه کلام آهن صفت بعضی در است و هدیه آیه حبیب
 نیز از آن وجه که آیه کلام حبیب است مایل که صفت بعضی حدیث باشد پس
 حدیث که خود که در روز قیامت چه و نه چه از دنیا میوان کند از نشانه
 این را و در سینه نیکان را چه صفت پس نرسانید از انبیاء علیهم السلام
 بیکبار در جوانی اندید با بر و در کار دنیا بی شمار خود بودید
 رسانیدم

رسانیدم چه آید به قبول کند اگر چه میدانم که رسانیده اند
 کلاه طلایی کند از دنیا و دنیا امتان چه حبیب را بگو ای آورند
 چون که این بدین بر وجهی هم قبول نرسانید از آن وجه که نزدیک
 جواد چون آید چه حبیب نیز که خود بیاورد و بعد از آن قبول
 و مایل که شهادت علی الناس و بگو ای از آن علیه که شهادت این
 حریف و دیگر متین این حدیث که فرمود علی و ائمه کانیان
 نمی اسرائیل از آن حریف که علی و ائمه در دنیا بنی اسرائیل از آن
 ااعلاء است از علو امه از بیان آهن چه که شهادت غنچه علم
 امتان است از سردی کلاه و تزکیه در محل قبول نبود ملک
 و حبیب ملک ادب صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین
 تا علوم شود بدیده تحقیق که از ذات الوهیت فر و تر نزل
 چه حبیب است و پس از برادران فرمود و حفظ اگر که فلان آن
 تبارک الله فاتبعونی یکبکم الله و الذین یاتبعونک انما یتبعون
 الله و من تعام عشق زهی تمام عشق که آید به با عشق
 صادق خود را با عشق جمیل ملحق خود داشته و الحمد لله رب
 العالمین و حکم که اسیر و نذر بود یک کوی مایل که داد

اصحاب یحیی و شعل در عرصه و صلات از بند کمرها رانندند
 و هر یک بنام باشند خود را و ان اشک که در دهان آید حق تعالی
 در شان این حبیبان ۴۰ فرود در پی حق تعالی بکشد از هر طرف
 او آید بکشد صفای قوسین او اودانی بین صدقه الله و صدقه
 الله از بند این آیه حق تعالی سبعت اهل قرآن این که بخندند و در
 و دیگر آنکه سهوی نیز دانسته باز یاد و تحقیق که باز نماند که از دست
 باکم از این دو بیرون نیست بین دو کج که یکدیگر از سر و انداز
 کم و ایضا که در نماز جوهر سو واقع شود تا که آن سه سو سو بماند
 کند و بوجه ذکر از برای آنست که تا معلوم شود که از نماز مقصود
 سجود است و دوباره ناکید که یکدیگر نماند از نیست و در نماز نیست که
 از برای هر رکعتی دو سجده باید کرد و در هر یک رکعت که دو دو سجده
 میکند از برای آن حق تعالی یکی از برای سجده و یکی از برای تهنیت شیطان هر دو
 سجود می باید کرد و وجه دیگر آن ناکید است تا فرستای سجود باشد
 بر سایر افعال دیگر و در سجده از برای آنکه در قرآن مجید دانسته
 و در خواندن او در صلات سجده است و بر طرف اصلی رو باز کرده که
 با آن حق تعالی است لا اله الا الله حق تعالی فرماید که و اما حق تعالی
 شیطان بریم

مفسرین و مفسران در این باب
 آن در سجده و تهنیت
 سجده و تهنیت
 سجده و تهنیت

شیطان بریم

یعنی قوسان شیطان ملعون هر دو یکدیگر در شکر خنجرین که
 قوس حنی را از صراط کج کرد و باز در حنی که باز داشت بدلیل
 و از قوس علیهم السلام تا سجده و ان آیه از برای آنست که قرآن
 که از آن است که در وقت خواندن این قرآن که در و بعد و گنا بماند
 و جام در دست و با چهار ده سجده واجبست که بکشد خود
 با کف دست شیطان از سجده می باید کند که باز از خود با کف دست
 شیطان از سجده چهار ده حرفه می گذارد و بنیای کج و حقیقی نماید
 گرفته از آن دو مرد و مانع سجده لعین می گردید پس
 و با حیلنا اله و یا الهی از برای آنکه الا فتنه للناس و التفرج
 الملعونه فی القرآن از برای آنست که آن آیه ناکید در نماز
 واقع شده بود و التفرج الملعونه شیطان لعین هر دو که فتنه بر
 استد آن حد حبیثه که فتنه می شایع بود که ما ان احسن که هر کس
 است اول کار فتنه بود و از برای آن در باب سجده آن فتنه که
 احسن قرآن است که دو فتنه از برای آنست که در آن حد حبیثه خود
 جوهر آن حد حبیثه می بود که از جمیع ملائکه ساجد در نماز حق تعالی
 بودی مستثنی شده بود لا اله الا الله آن ناکید بر وحدت دلائل

مفسرین و مفسران در این باب
 آن در سجده و تهنیت
 سجده و تهنیت
 سجده و تهنیت

فتنه شایع بود از برای آنست
 که در آن حد حبیثه
 فتنه شایع بود از برای آنست
 که در آن حد حبیثه

که در شجره است که بگویند فالق است در است بران نفس حینت و اقد
اول کافر نام المتعین سید الزمان خواند بر و اند که از ج سید
الانبیاء و العزیز و مودود بودیم بوجه انوار ما بود که کسی
مهر تر قطره داشت که قراصن دریا و حواست که در این همیشه
بران مهر کمال حاصلی خوانند بود که آن الجنة کج اقام
الاصحاب و جنان که روزی در نزد و محمد که بگویم است سید الایام است
آینه الکرمی نیز مهر قطره است که آن حدیث را بنی ربی فی حدیث
قصیران مهر قطره حکید از بیان آیه سید و است بلا شد
و او از حقیقت الارض انما لها ابناء انقال که در ارض بود که در او کبریا
روز خود دارد از روی قابلیت آن را بیرون آورد از آن کوه
صفا حق بود یکم گفت کفر محضاً که در بین کعبه خجی بود
که لایزال کفر الکعبه الا ذل السو قیاس من الیه فاستبها الله
یتقون و یؤمنون انما کانه و الذین هم بابائنا یؤمنون انما
هم بابائنا یؤمنون الذین یؤمنون الرسول ابی الایم که کتب
بدست مبارک خود در خود تا خدا و او بزاید در میان و اوس
کلام منزل خود و عده لا شریک له و چون قسمت زکوة از زبان
آیه

لقد انزل علیک و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل

از زبان آیه تعلق بدست داشت و کتاب آیه بدست خدا خواست بود
بدراف کتب ما بین مناسبت خود که تون انکونه خود سجان
و خالدا غیر تون و بان دلیل که بگویم کفر مخفی ذات حقیقت حق
و در کعبه که خانه الله است کفر خفیت با جرم عیارت از ان کفر
خروج و ظهور را بداند که از خانه خود کند بارت خود و دلیل برین
که شعله بود و در اوزان حق باشد آن آیه عظیم ان ان الله است که کم
در حق قیامت است که خود را بکلیه لوقها الامم و تکتب فی السماء
و الا فی حق نقی ثقل عوالم و ارض ذات حق بود با جرم از خانه
خاک از روی قابلیت خروج کرد که انطق الله الی انطق کل
شئ و انعام حق الله هم که ان که کفر و خود و است و کبر
و را حقا شد از زبان آیه ج و در ضمن خود و در دار کبر
باند تا یکم و انقی الفرع نیز باشد که میزبانید که سخن سببان
یاد م برد از ان وجه و با از ان که در ان و صبت و تقسیم
شد است از تقسیم آیه توان خود صدق الله العظیم خود و از این
و هر را حقا رسوا شد بر یک است و است خط استوا
و ان استوا از زبان آیه ج - بیان آیه ج که فرمود ان کفر

و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل
و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل
و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل
و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل و انزل علی سائر الرسل

علی التام دلیل این معینیت آن وقت که هر چه بود در حق خدا آید
 برای ظهور کنایه عیش و جنت با بنای اعتبار که اگر است و اگر نیست
 و اگر است و اگر نیست عبارت از یکی وجود انسان است ازین
 آتی که در هر یک از این دو وجود انسان ضمیمه با حق است و نیست
 نیست ازین آن آتی که از جمیع اعضا که انسان متشکل دارد
 که ذکر هر یک را نسبت بخیر و خود از دنیا بگذرد و بر عرش و جود آن
 قطره آب که از قلم ذکر فرود میاید است ازین آتی که در هر یک قرار
 یافته است از قدر معلوم اوله از آن قطره آب بر وجود دیگر در هر یک از آن
 اعضا که در هر یک نسبت بذاتی دیگر و خلقی دیگر دارند پس ازین
 وجه عرش بالا آمدند و آید به بند - اسما من شمر از آن
 برای آن سوره الفتح و خود که منها از برای آنست که حال خود آنست
 و حال آنکه ازینست به خود توان رسید بخلاف سوره و اصل مندرج را یک
 ناپاکی هیچ ادراک عدد و سوره و کامل گفتند و در دشت زانقص
 از نقصان ذاتی که داشتند و دلید بوسیده تر از نیست خلقت آن
 این که عدد سوره در تقسیم هر خودی دیگر خرد میگرداند و بر عدد است
 عیناً آنکه گردانند که آنست از آنجا بود که از نقصان یکبار آنست
 خلاف

اصل 4

بخلاف سوره که بمنزله امکان رسیده بود که سوره الفتح است
 ازینست حاصل نمیشد تا هر سوره الفتح را که حبیب الله در آستان
 ششم ششمه فرمود که بر مقام محبط است - مسئله اول
 بواسطه بدین فیس بی واسطه تفصیل دارد ازین آن آتی که
 اصل جمیع کلام در سوره که اصلاح که اعظم عبادتست بر عبادت
 و چون لایق آن آتی که در هر یک ازین بود و در هر یک ازین
 است باشد و بعد از آن اصل کلام که او آورده بود البته در هر یک
 اصل که در هر یک توفیق آتی و از برای سوره الفتح است
 حکم حبیب که چرا او را در حقیقت آمده است و چون از برای آنست
 که هیچ وجه از وجود تا کسی رود و او کند صورت و حق عینیت خود
 چون بهر حال آنکه بخت آن خواست تدبیر است که از حقیقت آمده است
 پس در آنکه و حقیقت نشان آن آتی که با وجود آن چگونه از آن آدم
 بود که در وجود هر از حقیقت بیرون آمده بود و در اول حقیقت
 او را او بود تا چار از این تفسیر که در هر یک ازین بود
 جمله عرش و ملائکه و جبرئیل و میکائیل و اولین و آخرین بدلیل
 کلام جمیع و مخالفه ابلیس حیدر تبار خدایان بدید

از آنجا یافته بود که در این نظام بران دلیلی که بیشتر گفته شد داشت تمام
 یوسف جمیل عالی تر می نماید که این نیز از حلیل در اول طلب را بخود
 خواسته دانسته که که تکیه بر در اول مرتبه یوسف که تمام عقل بود
 خاضعین و خاشعین از برای یوسف در سجود اند اما چون
 فی الحقیقه چون تمام بدی از برای با و احوال تر و خاضعتر
 و یکی دلیل که اینست که آن فضیلت یوسف جمیل با برتر از خضد
 شبت بنی و بنی زاده از خلیل الرحمن رسیده بود و کمال و جلال
 کوی واسطه با و چون یوسف ابو البشیر از خدایان و کائنات و موله
 موجودات رسیده بود که موهبت و به او عمارت که به فرزند
 فرزند خلیف خود در اسماعیل عا که بعد خلاصه انبیاست از برای
 آن در و در حدیثی که خود و من ذریتی یکلفه و فرزند اسماعیل
 که خلفان اسماعیل که یا را حکم کن عمارت طایب و به الله بود و انیان
 خدایان افعال ملین و بیشتر که فرزند ان عالم بعد خدای عادل
 بخواند رسیده و حتی ان امانت که امانتند که ان مقام حکم
 و قسط که خدای الله در حقیقت معلای حقیقت و جزوی ان
 عدل و قسط است و خداوند عادل است که قاطعاً با قسط است
 که فرزند

و گفته

که فرزند لایزال الاموال العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام
 که حج امام حقیق با بن اعتبار خود را اولی المملکین دانست و از ان خود
 که عدل و قسط خود در کتب خود از فرزند ان خطی امام افر داشت در رد
 آخر بدلیل بیان سوداوی خان فربا حلیقه الله المجدی علیها السلام
 عدل و قسط خطی خطی از خدای تعالی هم حلیقه او شده که ابو البشیر
 ملائکه است که ملائکه ازین و به در شان او گفته که قسط فربا و قسط
 الدماء که این صفت دلیل روشن است بر ظهور خداوند قهار که انا
 حکیم سلف حقیقی غضبی شفیق المذنبین از سایر انبیاء علیهم السلام
 رحیمی و مهربانی خواسته بود که گفته بود اول ما خلق الله تعالی روحی
 و نور که هر دو یکسبت با بنی مناسب گفته شده به جم در شان او
 این آیه در حدیثی که نازل شده که و ما از سناس ان رحمة للعالمین خطی
 عدل است که ان تعلیم عدل و عدل و قسط که العدل و عدل است که ان
 در حدیث خود دارد و موقوف بسیف و قتل و فدا رسیده است
 و از ان وجه که حج خداوند تا و لی و میان که فرموده اند اگر چه
 او عینه لطف است که رحمة للعالمین نیز فرمود که انا رسول بالسیف
 که گفته آن کبر و نبی و هو هر یک که خدا که عکس نیز فرمود که عکس
 عکس

و

آن جناب است و موثر آنکه و حدیثی است که خداوند تعالی فرمود بر جبرائیل علیه السلام
 بالسلام علی وجهی دیگر و آنکه بیان مذکور است و چون غضب و خط
 و قهر و لعنت در وجود نبی آدم هر یک مقام و مرتبه دارند و اینها
 لعین چون تعلیم اسم از زبان خداوند آدم که کمال او درین است و اینها
 تا بعد از آن تعلیم اسم و صورت تمام اسماء در وجود آدم بنشیند و در وجود
 اید چون ازین دولت البدی و سعادت سروری بی نصیب و محروم مانده و چون
 علم از آن خارج بلام شد که قائلان است که هر کس را که از غضب و خط و
 کار لعنت رسد تا معلوم از او و این خود او بدین را که میکنند و بر او
 ناشایسته او می نهند و میگویند لعنت خدا بر او باد و هر که بر این شیطانی
 غیور و بیخسیر هر چه بدیدد و در و خط و در این تعلیم نیاید و از
 برای آن وجه پاک که صورت اسماء کلمات بود و بر سر و بر زبان
 ناری سرکش که بخورد و لعنت الله و ملائکه و انیس اجیبی ها اند
 فیما لا یخفف عنهم العذاب اگر سائی سوال کند که ملائکه
 در جوارح انبوت با سماء و نوال و تعلیم لنا الا انما علینا که گفتند
 آن که نام علم بود و چون بوجه ذکر از مدینه ای زبان آتی آن چه
 ایشان از آن احدی بیشتر از ظاهر یافته بودند آن خلیفه
 الله

بعثت

الله

علم تعلیم یافتند و چون آنست بوجهی که نام خود بیشتر از ظاهر و حقیقت
 خلیفه الله ~~فرمود~~ فرمودند که گفتند شایع میگردد و قدس لیک است و اینها
 که شیخ و قدس بی آنکه باشد که هر یک یکدیگرند و در دنیا که گفته
 اشتباه بدلیل و آن منشی الای شیخ که که بعینه همان مقام ملائکه است
 که آن فرمود و لیکن لا یعلمون بهم نام جبرائیل چون دنیا فیه الای شیخ و قدس
 اشرف علم بود و از آن ملک علم آن چه مخصوص آن خلیفه الله بود
 از ازل تا به صورت آن شیخ و قدس بر وجه خلیفه الله از بدایت
 آنست که رت العالمین و ما کن یوم الدین است که چه مکتوب شده
 بود که بر ملک که از آدم آنرا تعلیم اشرف جمیع علوم رسیده بود آن
 وجه پاک را چه و فرضیه بود و خداوند و از بر او این معنی بود که آن
 حدیثی که در عالم علم که تفسیر حضرت سلطان الله علی و سلمه فرمود که
 فضیلة العالم علی العابد کما فضیلة علی سائر امتی و این که که شیخ
 از اشتباه است الای شیخ که تیر و در کار خود گفته و گویند بوجهی
 دیگر شیخ در این معنی باز وجود پاک ملائکه است بدلیل حقیقت
 الاصل و انما رتبت و بدلیل حدیثی که حکمت الله و روح الله و صلوات
 الله علیه که فرمود الای شیخ فوات الاربعة و روح القدس صوته

معنای آن بود از روی مثل نسبت بخشش خود با حق باین آیه و بعد از
 خدای که حکم بود از ای بیت المهرست که در آسمان هست که اینست
 که اینم که بانی کعبه بود و دست بر او بود و در ذی القعدة ماه عا و نه بود
 به بیت المهر باز دادند خود با حق و این دیگر و دیگر که بانی کعبه
 انجاء طایف انبیا و اولیا و از کتب و صلوات و انبیا و عا و نه و در
 این بیت المهر در آسمان طایف انبیا و صلوات و انبیا و عا و نه و در
 در حرمین و کربین و غیره میگویند و چون در میان ایشان
 صورتی از حواست بود که این صورتی که آسمان از برای
 آن در زمین کوی این نوعی است که در زمین رسول نبی
 این مکه افضل المکات که فرمود که انفسیون تا بختی که از برای
 آن روی بیت را در این نوعی می باید کرد تا باین صورت برین
 خود که در زمین نبی است که در این نوعی که تمام مکه از این مکه است
 که تا نزل از رحمت حق می نامیم که طایف المهرست که رسول الله و چون ذکر
 این مکه دارد که ما در حقیقت مکه است که مکه را اصل المهرست
 که آیه فرمود که **قوله تعالى انزلنا البکرة** و این است که در این
 الطایف انبیا و اولیا و از کتب و صلوات و انبیا و عا و نه و در

که در زمین می رود از برای اسماء الطیلة است و بعد از آنکه سما است
 بر سانی مکه خود از زمین کعبه و در کعبه سما و از آن کعبه
 سینه که آیه از برای آن در مکه است که در این نوعی که در این
 که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 صحیحی و موافق کلام مجید است که در حقیقت با حق و در سما و از برای
 در حقیقت که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 فرمود و در میان او است که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 جنة المأویة یا باین نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 چون غیر زمین که در زمین می تواند بود که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 و استقامت و اقبال این انبیا بسیار در کلام مجید و در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 و خود حقیقت و جهم چگونه بود که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 و از این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 معلوم است بختی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این
 تا اگر از این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این نوعی که در این

که نفس را روی کتاب به پیمانه فاولیکه میزدون کن بپوش و لا بظلم
 منبلا لآن فقیل خط الن بر وسط خود داشت و بر طرف دیگر
 سورت می داشت و من کان فی منزل اکتمه و اضل سبیل
 درین قل حانی و صفایا بسیار و بر شمارست و اضل سبیل
 یعنی هر کس که باین خط وسط بنیاشد و کور یا ند و از سبیل
 آید که خط وسط فقیلست که از بنیت کنی شده بر خط وسط
 جمیع اشیا از سر که و در آن و غیره نکند شش وجهی ظهور یافته
 اعمی در شان اوست و وجه دیگر چون این شکافها دانها
 را از فقیل شکافند که بهی از این است نه بدوان خط صدای را
 بخوند و کور یا ند بطریق اولی که در شکافنده اولی که کور یا ند
 بود که تا گاه با لفظ درج هج درین صفی هر ادقوله هج
 فالح الحبت ایندای سبیل است که با نیکو دانند
 ازان وجه که در سورت اول سوره است و سوره ثانی جادوانی
 سوره است پس هر کس که سبیل را ندید و برین سبیل خط
 نکند شش تا سوره که سبیل را آن سوره جادوانیست
 در حق اوست که فقیل الا حرج اعمی و اضل سبیل که بران
 سبیل خط

موقوف امام زمان

سبیل خط فقیل جسد نکند از برای آنکه کور بود که هم
 در سجده ای که فرمود کور را با وجه ادم کار نیست
 از خط وجه بر چهره در انبساط الاله صدق الله العظیم
 و دقیقاً دیگر اگر چه بنامی وجود بن آدم کتابت است
 اما چون ظهور کتابت در نامی وجود را دست بود اما بن
 خصوص حقیقت کتابت را بدین راسته میداد در هر وجهی
 و با این صفت اصحاب یکبار از اصحاب شمال که در دوسرا
 کور بودند در وجهی صحاح از محمد کور جدا میکرد که فریب
 فی الجنة و فریب فی السعیر - آنکه در سجده فرمود که و کل
 شئ اخصیه فی امام حسین و در جادو کور فرمود که در حقیقت
 و سبیل کل شئ این دو آیه جدا که حسب صورت فقیلست
 بحسب جعفر محمد زبیر از آنکه امام حسین که لوح فقیل است
 است که در اشیا را در او شش ده باشد و چون چنین است
 بل شش و شش ده اشیا در امام حسین نبی باشد پس امام حسین
 به شش و تیر و ده آن رحمت آنها باشد که هر یک از اشیا و اسم شده
 باشد تا ازین مقدسه حادثه علایان توحید حق لم یزل را

چه ان نجه اصادق اوشن نو دایک مسمات که بر خودی خود
 نزاران نزاران نزاران اسم مایهات از برای دلید بر این نزاران
 بی نشود و مثال خود با خلاق الله تبارک و تعالی است و یکدیگر
 است و ~~یکدیگر~~ که صد نزاران نزاران صفت علم از خود بر خود خست
 و خود است سبحان و تعالی عما یشیر کون - در جای دیگر در ان
 محل که در بیان آمده است از برای انچه که در ان حرة دار
 الحیوان است که عبارت از جنین حیوان نوع ان نیست موافق
 انما انشئت که و فروده و اگر کرده اند که با اینها النفس
 المطمئنة از جن الی یکی را فیه مضیة بان که نفس میارند
 و نسبت نفس فلک و ملک و معادن مطمئنة واقع شده است
 و نیز نهانیا و نمایه حلقه جمیع اشیا جنین حیوانات است
 که مقام از جهت است بیرون در کار صورت کار خود که
 قوت ازین کار است چه و نیز نهانیا داخل جنین نیست بی اثر
 که نفس مطمئنة از جمیع نفوس نفسان نیست که هر طریقه
 و رحمان است که محض و علی هر رحمن که هر که از خود خود
 ان در جنیت خواهد در آمد در صورت آدم که صورت اوید
 کاراوست

و نبات و اجناس
 نفسان نیست
 که بر اثر الله و جاست

کاراوست و اعداد و قاصور کال نفس حاصل نکند مطمئنة
 که تواند از برای این بود که در وقت آوردن قرآن مجید قدیم
 چه که بیان نبر که ج آدم میکند که نفس ملک حوز جبرائیل
 بدل نفس انبی که صورت تمامه مطمئنة حلیف الله می بایست شد
 است که می بایست شد که نیکو نیک از نفس مراد طاعت که درین
 محل مراد خطر روح و جاست بدل حدیث نیک که
 فاروقی با صدق رسول الله و باز ازین نفس مطمئنة مراد
 ان نفس کاملست از جمیع نفوس ان که از عوالم
 حلق عظیم چه و ادراک این صافی کرده راجع بذات بی
 زوال چه بیرون در کار صورت نیکه مطمئنة خود شود و از
 جمله بلیم افضل نباشد از انعام که یک نوع حیوانند که بان از
 انواع دیگر حیوانات افرید که بوجهی با اینها نسبت اولی که
 لا انعام فرود که عبارت از گا و کوه و سفید و شتر و اشالانند
 که بیشتر طبع انان این نوع حیوانات میشوند و بلیم افضل
 این نوع را خواهر بود که بعد از انکه و هم که جنسیت و عادت
 نیز که یکدیگر چه در صورتی ان کرده که ادراک اینها حق

ان بعد
 بعد

بقدر آنکه در وجود ما آنکه انعام باشد که بر حال از انعام فایده کم بیش
 نسبت بحال ایشان در وجودی آید یکی از حیوانات خودی بل
 افضل و یکی جماد مطلق که حیوان نبیند از آنکه آدمی جماد احد
 است تا باریکه شریک آن باشد شریک آنی قولی تا از برای جماد جماد
 صم الله علیه و سلم از ان و به که در دیده بینا و
 بر اعدای جمیع اشیا عینی مکرر و غیر از این تمام وجود مادی در
 نظر ایشان نیست و نور خود آنقدر که صورت ظاهر اشیا
 الله و الله چه فرمود که خلق من نفس واحدة و خلق منها ذکرها و
 و بیخود جماد اکثر اوقات روحی و جسمی آدم را نفس حسیه که
 آدم از برای آن خلق کرد که تا از وجود خود را حاضر گردانند
 از غیر خود و حده لا شریک له سبحانه و تعالی باینکه چون
 ای طالب اسرار الله که شرفی ملاوت کلام قدیم حکم علم چه که
 می است شرفی شوق کلام الهی دارند و می حق و حقایق از بیان
 حقایق حقایق چه در بابی و شناسی و از ان کلام قدیم که نه
 حق علم چه به بری و از شر که پاک شدن و موقد شده در دین
 چنین تحلیل الله بر اشرار و جمیع الهی و رحمة الله علیهم و الله

و تا شریک جمیع الایمان از این
 علم و در دو عضو مجید
 نیست صحیح

علیهم در آمد و بختی نیم تم جا و آنی توان نمود آن ملک باین سوال
 کردن تحلیل خود و میو ما بیک گفته بود که کینه بیک لعل و کینه از او کم
 نفسی که گفته و جواب از تحلیل خود شنید از فرمود که خدا رب من اعط
 فقر من یسبب کون حقیقت این معنی را ای طالب اسرار در میان
 بر اسم کوفت چهار مرغ و در میان طلب رویه حکم ملک علم که و
 شرط رویه او که فلان ملک را که کینه بیک گفته و کینه باید جست یعنی از این
 جماد که معنی در اسم کوفت چهار مرغ از بوی صدمه باید یافت
 که تمام زنده شدن آن چهار مرغ این که وجود آن کاملست
 که تمام بختی است که همان معنی دارد که فرمود و خلق من نفس
 روحی فصولی ساجدین اما فرق این مقدار سبب سوری که از اسم
 یکسان کون وجود و بختی سبب رویه است ایست از بیان بر شریف خال
 معانی چه که ظهور رسوخ قدیم او در وجه از ان که سبب و به
 است هر گاه که از اسم بر نیز در زنده شدن را نیز سبب در اسم کوفت
 آن چهار مرغ است که هر یک از بیان الهی چه گفته و کینه و شنید
 صورت دارند بر وجه که از ان معنی و از ان معنی بد از آنچه گفته
 در در آن که هر یک از این معنی میتوان رسید و در حقایق و در ان
 و حقیقت

که آن کس که حق بان چهار کنه بنا بر صفا الهی داشت کسب رحمت
 او از بنیان آید و در میان ائمه درین خلل سوال تا یکدیگر جوانست که
 طواف بجز الاسود که قتال آن حکما در سیاه است از برای ایاضا
 که تو گفتی مخصوص شبست از برای ایاضا همان سکنی از برای قتال
 و مناسب است که نیست با شکی نیست که هر کس که حق برود کار خود را
 بگوید از برای ایاضا او با این اسرار تواند رسید و از صفای الهی
 تواند آمد و دلیل کلی از برای ظهور ایاضا نیست که اقتضای غروب
 کند و پس شب از روی سواد ظاهر می شود از کوه عرفان روان کند
 و مناسب دیگر از برای ایاضا آنست که در اول و اثنای ایاضا که در شکر
 کس که می کند که همان **کسر لوج** ۲ مناسب است و با جدا دینی
 این حکم **کسر لوج** ۲ و بر آنکه **کسر لوج** ۲ و سر بر انداختن که
 خشنود و می خواند که **بسم الله** همان حکایت حق حکم ملک علم است و چون
 لوح را بر هم برون زد که جای تر اندن حاجی نیست و شکست
 و قوم او در آن حاله در آنجا بعد از آنکه **کسر لوج** ۲ حکم در کوهین
 انفسه ذاکم **کسر لوج** ۲ حکم در کوهین **کسر لوج** ۲ حکم در کوهین
 فرمود که با جمیع قربان را حایان می کنند مثال انفسه است
 یعنی جای

مداست

فشار

این کلام در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

بنده جای خسر خود حیوان و کوفه بان می کنند حیوان قوم سببی
 که در صفت حیوانیت یک بود که اگر یک بنویسد که سبب حیوان
 نبیند ندی سبب ای طالب اسرار حق برورد و کار خود را که حق
 تا جایی قربان نشود یکم و یکم فی القصاص حیوان سببی از برای
 سمدی حاصل توانی کرد که چهار مرغ اسرار از حیوانی با نیست
 که در تاج او ایام آمده زنده کردن چه بود که کار خود را از روی
 بقیان در پاید و بجز از این قربانی با نیست شد و از حسن شده
 و از **کسر لوج** ۲ زنده شدن تا حق می و **کسر لوج** ۲ و **کسر لوج** ۲ و **کسر لوج** ۲
 بجای الله الحیات که در ماقبل احوالی این بود که قتل از برای بعضی
 که در حق حق از برای این حق نبیضات از برای ایاضا
 از خواص تیره را بر حقیت با نیست زو از برای ایاضا و تکی
 وجودیت و بقره آن صورت **کسر لوج** ۲ و **کسر لوج** ۲ و **کسر لوج** ۲
 بر نیست یک در بعضیت می آن در حق در وجه و در دست
 و با ظاهر بود از آن تیره در حیات دست و با از برای ایاضا
 شد از برای آن بر خلاف و در دست و با تکی اعضا کسب
 صورت صورت نام است یعنی کسب ظاهر از آن صورت و کسب

و آله و عا لیت بدلیل آن بویست خورده است ابطال
 ضایع و دقایق کلام قدیم ملک علم چه در باب و بدیده نون
نظر کن و همین که اگر نه حیوانی و **در هیچ** و **در هیچ** **نظر کن**
 است که در صورت انحراف وجود است **در هیچ** و **در هیچ** **نظر کن**
 یکبار بطرفی دیگر که همان می باید رفت از برای مثال خود را
 حیوانی می باید گشت و در وقت حرکت کردن اول حرکت خود بر
نظر کن حیوانی در میان **آله** و **آله** آمده است که چون مثال من
 خود گشته است باید که اول ضعف آن با و سر خود از آن بگذرد
 که بعد از آن که اول خفیه خود بر داشت باقی را بر گزید و گشت
 می باید کرد این حرکت نیز دلیل بر حیدر و یکا نیست ای طالب
 اگر از میان **نظر کن** و دقایق کلام ملک علم در بابی ترا
 البته البته حلقه می شود که از برای حرکت و شناختن
 خود خویش در وقت است که البته البته آنرا ادای **نظر کن**
 باید کرد تا از آن قصاص بجات بی صورت بعد از آن
 واصل توانی شد از جهت و شفقت بی دروغی **نظر کن**
 ذکر صورت **نظر کن** که فرمود **نظر کن** **نظر کن**
 الموح

از برای حرکت

از برای

معانی

توحه الاولى و و قیام عذاب ای فضل من ربک ذلک الفوز
 العظیم که رخصت خون حیوانات رختی عند الله ازین
 جهت بود که از روح حیوانی بپزند و بر روح انسانی زنده شود
 که عیسی **نظر کن** که خواستند و توحید **نظر کن** **نظر کن** **نظر کن**
 ازین کافیت که بیشتر ازین مدایع آیه **نظر کن** **نظر کن**
 و خوف پروردگار خود از جهت حیوان جانین که در صورت
 انسان داشتند و جان که در وجود آنها داشتند مجبوراً
 بودند که اینان که قبول صدق **نظر کن** **نظر کن** **نظر کن**
 بوده باشند یعنی چه جانان نام که می باید بپزند و بدل می گشتند
 بلکه از آن حیوانات نوری دور از مردم و گزند مردم تغییر
 از قتل و دفع حضرت ایشان از ایشان حاصل بشود این نیست
 و عباد مطلق که با ایشان فرود آمدند که سگ و گاو نیز
 جمادند و حال آنکه بویهای از جمیع حیوانات غالبند که بر مثال خود
 ادم و روح **نظر کن** **نظر کن** و فطرت و شدت آن در مقام دیگر که در
 امانت داری تا می نباشد در امانت خود و حیواناتی که خود
 که از جمیع اجسام تراب کمتر و سبتر واقع شده است از برای

آن تا عود نامه را بجز **الاسود** که سفید نبود و بجز سیاه از
 برای پوشش از سفیدی غالب تر است همچنانکه در وجه اول کتاب
 آن سیاه بود و در آن الله ان بود که تا این دم **اسود** عقید است
 برکتیم از دیدن نامم پوشیده و مستور باشد و نیز چون مجاد بود
حق حقایق علم چون بوجهی که ظاهر و باطنیت آن معنی نماند
 است که در باب که با ما اند که در دریا قتی که با ما اند در دریا
 که بیشتر از اراده از حد اند و از این از برای آن قضیه که در ظاهر
 است که از خدای پس با این اعتبار که دلایلی بسیار می باشد
 که بجهت که نشسته را که می توان کرد اما بنظر این ظاهر آن امانت
 در سنگ حکم نماند و آن سنگ سیاه و تاریک و بیره گردانید
 اگر چه عزرا یعنی در علم او نیز سفید بود که اگر در العباد باشد و حقیقت
 بودی بر وجهی که از او کائنات را فرزند گرفت و از خلق قدر
 ان امانت عظیم است ان آن جز سیاه بود و من که شایسته
 و من سوات که شایسته سجد و تهنیت و تهنیت
 این حکمت از حد است ذات **حق** صفات که بجز این
 در بیان آید و اگر نه ذات **حق** صفات که بجز این در حال
 ان لا یرا

این ال بی زوال خود را در سوره **الشمس** و ظاهر که در این نامی
 سوره را نام بدین صورت و معنی قطره خلی ذات خود کرد و اندر
 قابلیت محل خود که ذات خود از رحمت بی نهایت خود **حق** که
 و خود تفصیل سوره **الشمس** بر سایر اشیا بواسطه آن نهاد
 که اول نور ذات خود را بواسطه قابلیت که با او داده بود و دیده
 و خود و خود و بعد از آن از اشیا که در تیره مرآت و بزم و بزم
 و کل و کل الله الحی که را می گردانید و از برای بودن و با شیدن
 بزم که می تواند خود که در حقیقت خود که و قتی می تواند رسیدن آن
 اشیا که می تواند و دوی از این **حق** و رفع خود بدین مدتی که این
 که بیان از کل **حق** حقیقت است که اگر با دین عالمین که ما سوال الله
 این امانت بنویس از آن وجه که به است الله است راه بر این از **حق** حقیقت
 نشان می دهد و من که از آن حکم فاذا **السلح** ان **الشمس** الحرام که بیان
 حرم از این **حق** از سوال الله **حق** که فاقول الله که این حقیقت و حقیقت
 خود **حق** او را بنویس از برای آن در قتل متحرکان که این **حق** خود
 فاطمه را و هر چه تعلقی که او دارد که با این است که اگر
 که اول **حق** ابو ابراهیم حنیف و فرزند حنیف او **حق** است این **حق** که از خود

بکران طهارتی لطائف و العاکین و الزکوة الشجرة و غیره
 بحسن العی رانست و یا نیست شد تا حار و سردی و احد
~~محمود~~ لم یولد و لم یولد و لم یکن له کف احد جای
 طواف و اعتکاف و رکوع و سجود بعد کان موحدا یا
 شود از غایت مدایقه بنهایت حق غار و قایم قول صدق من الملك
 البوم بقا الواجد الفاروس و سلم با با کثیر الوالد و لم یولد
 دیگر آنکه حکیم کوسال برستان از برای قبول شدن توبه و تقوا
 انفسکم فرمود اینست که چون آن قوم روز روزه کردند که از
 انعام بود و از برای قتل آمده بود مبروحه انانی و احد خود و محکم
 ان قوم از برای روی کوسال ناقص الحلقه کردند که در شان
 ان قوم بود که میرا گذاشته و ادنی را اختیار و از روی
 دل و در ادجان کرده بودند که میرا گذاشته و ادنی را بقیا
 و از روی دل و در ادجان کرده بودند در شان ان
 آخره که وضو و طهارت علیهم السلام و الحکمت فناء و احو
 بغضب و صراحت و در وقت کوسال بر سر نیز گذاشته و
 چون جنبش خود را حبس الفتند شدند و ان قتل برانستند
 کردند

احد

که در دنیا بی بوجی انعام از جنس حیوانات دیگر اما انعام و حکمت
 اینست درین محل که بعد از انابت آن قوم را قبل از خود
 مشغولی می باید شد چنانچه چنان کعبه الله العزیز طواف
 فرمود که بوجی خاصیت کعبه فرمود و توفیق و قوت و کمال
 استوار و حمانست که در پیش محمد خود و کشتن از بین
 لعالمین و ذکر حق رب العالمین و کرده کردن و ذکر با حق
 و کسر حمرات کردن و بان در پیش می بایست که توبه می
 شود که در علم قدیم و همین معجز بود که آن نفس واحد
 از میان جمیع نفوس فردا و واحد چون به حلقه آن
 برسد و حقایق حلقه را اول از صورت نفس خود درایه
 چنانکه در کشف خوریون غوده شده بود که تیره و مفت
 شاخ که صحن جهان را فرو برد در پیش هر دوست و بی خود
 فرمان شود و آن وجود باک نفس مطمئنه خود را بکشتن دهد
 چنانکه داد از برای این علت عالی بر جمیع انبیا و اولیا و شایان
 صورت و جمال با کمال آتی و واجب و فرض عین خود
 که چون با آن مثال برسند و شرف زیارت آن ملک عالمین

و مبارک

[illegible][illegible]

الا ماشاء الله ان يحول الله اليه ان يعلم فضل الله ان وفاء قبل
 الله طمأنينة ان نذرت بواسطه ان قربان از قربان شود و زنده
 جاودان بكم عينا ينزها بها الموتون كدوا بوجوه ازان هو
 ناقص بل قد خلاصه شد طمأنینه دودان چندی در فضل خود کرد و گاه
 نیمی جلوه نم بدان هم جلوه دیگر بواسطه تغییر و تبدیلی از
 منزلت و بجهت و تلبی شده که اولی که بیادون ساکنان چندی
 سالها بیار و فرمایان شمار که از حال این و ابد الابدین که
 تمام بعضی را طول زمان مراد است و ممکن است که باز باین صورت
 نجات در بدو از آن عذاب جاودی خلاص باین بعضی از ماده و مواد
 صورت او بعد از این صورت دیگر می شود که آن ظاهر بازندان او
 شود و هر دو در این اشیا بکم آن کتاب الابرار یعنی عیسی و ابا
 محیط و مبسط تواند دید چون بی اشیا بواسطه اهل قرن جلالت
 آن است که در ظاهر انان در ایند و عارف حق خود و بر دیگر
 صورتها را خود چه غوطه بین برگاه که مطلق انسان که جلالت
 این صوفیه و فنا فی الله دارند باین کیفیت و باین حقیقت پسندیم
 اشیا مطلق ظاهر حق کردند که از اینها خاص است که هر دو در این

چه در تنی جبر فرموده اند که جنت و عذاب که حق السماء و
 اعز الله الذین امنوا بالله ورسوله ذلك فضل الله يؤتی من
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم ای طایف اسرار و انک
 طهر در جوفی حاکم در بر و از انداخته چه از بر و از این
 حدیث باینه سحر صفات خود می نماید که ما نمی گوییم الا الله اگر کسی
 که حقیقت الله را بشناسی پسین که در آن حالت بیرو از نگاه دارند
 ایالات در آن موی بلند را چو مکان کیست و حال آنکه غیر
 از قوت ازلی باین صفت چه کیست که در آن بیرو از نگاه دارند
 اینست که هر کلمه الله آن قوت ازلی را بدو خود خواند و طایفه را
 حضور این او و خود را سخن او آن حداد اصوات و الحان که از قوت
 ازلی کم نمی چه از ذات آن مرغان ظاهر شود و بسبب قوت ازلی
 ماه دانه این نیست که حق الله حقیق آن قوت سحر صفات
 سحر و بدین دیگر از این است که بحسب صورت در آن جوف سما
 گاه داشتن ایشان با وجود قوت ازلی دو بال ایشانست و پس
 چون آن طهر نیز یک لایم و اما لکم حشر ان لنشدنا جوارک
 دو بال ایشانست نیز چون دودست ایشان خواهد بود

لا انزیر انک نوره

عاشقان بود و در آن طرفی کرده و پیشانی بر زمین نهادند
 که قربان کنند که در آن حالت در میان تاویل فرمودند که این
 سوره القدر المبین از آیه های تائیدیه است و امر جلیل است
 و جامع و مختصر که دید که این جامع ملک النفس ایما کافیه کسی که در
 در آن حالت که در سجود اید و سر خود را قربان بیکر و متوجه آن
 حالت که پاک با جرحه شده ایم طاعت از کرم و جسته و آسمان
 چه تواند شد بطریق اولی که آن حالت پاک با جرحه و غلظت موی
 النعایلین باشد که جبار یک جفت ناس که سر این مامور الله علیه
 است و الله تواند کرد و بس بماند و تعالی عاقل شود — ح می چه
 قولی سوره القدر رسید که آنرا کج و حال و زینت پوشیدنی
 که فرمود هیچ بشری وصف آن نتواند کرد و بیکار گفته شده است
 که سوره القدر چهار جو که از و بیرون می آید چیست و کسبت
 الهی الایه صده الله العظیم و صدقه رسوله الکریم و حق علی ذلک من
 اللط مدین و الحمد لله رب العالمین ای کرامی که چون کوفت در پیش
 ندارم این حکم واحد الهی را از کجی توان شنید و ای کرامی
 که در چون دید که بصیرت ندارم این حش و جمال و دینیت
 سوره القدر

سوره القدر را از کجی توانی دریافت و ای لایزال چون قلب
 در بایزده ندری حقیقت این معنی را کجا فهم توانی کرد و در تو توانی
 آورد که میزبانید هیچ بشری وصف آن نتواند کرد و با وجود حقیقت
 آن علیاً باینده است در میان می آید که دیگر گفته شده است که جسته
 و کسبت زینت در آن و اید که توصیف یافتی که از آن چهار جو حقیق
 مختوم ملک الهی را بیا شای و زنده جاودانی کردی و از غنای او
 طهارت جمیع این جهانی و آن جهانی صفای با بی خبر اندیش و آفرین
 ذلک هو الخیر ان القی — در آن عملی که جبار زنده کردن
 چهار جو را از ابرار الطینان چه خصلت فرمود و میفرماید که چهار جو
 هر یک مختص سطر دارند ابطال با بهر که چگونه کسبت ظاهر غیر از قدر
 چه خداوند تاویل موافق و مطابق تشریف است که در اذن کاشانرا
 زنده که داند از این چهار جو از برای توضیح تخیل نیز موافق آورد و فرمود
 که مثل الخیرین یصدقون افعالهم فی سبیل الله گفتن خبر اعتقاد بیع
 سائل تا آنجا که از برای جان خط استوار ظاهر شدن مغفله کتابت
 آن فرمودند که والله یصلحون لحساب و از کج و در دو غنست اما
 بوجهی که چون بر آن زیاده بشود دلیل بجهت بیست و نهم

روشن گشتنیا داشته جنبای بعضی بر آن منتقد گشت اند کجایان
رجال بعضی تر از انوش و رجال بر آن منتقد خطم مانند که باب دوم است
و از کتو و فوری که دارند بر پشت مشت دارند از آن طراط مستقیم کشنده
رفته اخرو با نه خط آنه — ابطالی اسرار بر دیگر آن رجال
لعین آینه که عارضه میج است بجنبه نشان شیطانی میج میج
غیر مدید بید است که عارضه میج صلیف الله بود بد و بدی آنکه
حصول قیسی که عیسی را بادم بود دیگر از انوش که اسکی خدا
بود و آن ظاهر کن خدا بود کجا و دیگر از انوش عیسی چون منتقد آدم
بود که این بی بدی خلق شد و آن بی بدی بر و ما در کجایان دیگر آن سلطان
غیر لغی را می جنبای منتقد با رد جمیع کلام قدیم خود را می کرد
و آن مرد بید نشید و در سجود نیامد رجال امور مرد و مد و مرد
نیز در مدینه علم از آن منتقد باب در نیامد تا معلوم شود که بنگام دیگر
از آن شیطانی و ابلیسی تلخیص رجال بوده است و چون تر از انوش
چاکر مدینه با شاه عاشقان صلوات الله علیه منتقد بطل بود پس آن
منتقد با رج الله که که از کجور کرد و در آن عیسی مرد بید مدینه

هر بابیست
تعلق بطن بود که باشد تا بعد از آنکه شود که شیطان و دجال غیبی بد
انعام بطون قرآن محروم و بی نصیب شدند و ظاهر نمایند که در حق ایشان
و ذرات بندگان است که اگر آنکه می نمایند که ادوی علیهم السلام
ابجد و انجمن شیطان غیبی در حقیقت ادوات آن در برابر خود
نیکو کند و دجال هم که حاضر میس ۴ بود در حقیقت در دجال
که کشنده و نیست کشنده آن لعین بود در خلاف او صفات هر از آن
مضامین هر داشته و شنگان نه و زخمها از آن حق است
کرد اندید و بر خلاف شیطان و دجال و ذرات ایشان بن آدم را در آن
حقیقت علم در آورد و یکجا دو جهان جاودانی و اصل گردانید و
روایت شد بعد از آنکه مغرب بود که از برای امت و السلام
گشتند و از عالم که خداوند بیان آن تا وید کنیم هر خود روان فلان
او بر روی این عالم سبب است که بدست و کین با و از آن جهت که
بدست روان میشود و سبب است علم صورت دارد که بدست
روان شدن با و سبب است با علم خودی دارد که هیچ و باز وجود
بر ما که غیبی از آن که تا کنیم صراط قطعی در غایت تعلق
وجود دایم و از عالم معنی عالم صورت آید و نور ذات الهی

از این عالم بیرون رود و عالم ظلمات را براندازد و نورانی گرداند
 در روزه عده صدق او بود درین روز آخر با خبر رسیده السلام
 فرمود که ای دارالآخره خجسته که در این عالم فی الاخرین
 و الاصل و العاقبة الموفقین این خبر است که از خان سلطان بنویسند که
 یکی از ایشان فرمود بود که اعلی فی الاخرین در شان اوست لاجرم
 چون نماند بود در دین خود و ذوق و نیست و نفوذ شد که آن بود که
 که در این عصر از وی غایت و عشق ذاتی در آمده بود که حکما این
 عناصر را در ساطعت اخلاص میگویند و حال آنکه جناب ایشان را میگویند
 نیست همچنانکه در ترکیب مابعد که امتزاج دارند در ساطعت ستر از هم
 جدا نباشند که در این مابعد دیگر جاسد بل ایشان را با هم جاسد نباشد
 حال دیگر که خدا اوست سر و حقیقت است اگر سر دی خدا نیست در
 مابعد جاسد نباشد باقی همچنان بی تضاد و فصلی نشان گفته می شود
 خدایند و وجهی بین عین و السلام و دان که یکی که خبر از پیوسته
 و تابو عالم بی توفیق میسر و در این جاسد مابعد نوال است که
 حریفین و تاجان گفتند و متبرعان ضل و فضل در جواب
 گفتند که حق صد نام کن احمد بن عبد الله جاسد که احمد بن عبد الله بن

و ابنا هم و اندر این چون حریفین
 بگویند که خدا که این که در این عالم

که در این عالم و باز آن ضعیفان بی توفیق در این و دانی در جواب
 گفتند و در واقع راست گفتند که در این عالم و دانی در جواب
 لا تفر ما لله و جعل له اندادانی آخره این سوال و جواب بظاهر
 و فضل بی توفیق بداند و ضعیف در دین خود و دانی در جواب
 تاجان گفتند که کفر نباشد و روشها بود که از اندادانی در دین
 در این عصر توفیق بداند و در این معلوم شود که آن که فضلان علوم
 و ضلالتان بداند و تاجان بی بوده باشد و زهد و تقوی سرشته باشد
 از آن ضعیفان بی دانی از زبان برده باشد که از لوازم است که
 سرگاه که از هر جهت بعد از **حقیقت** مدد و مدد بعد از این و دانی
 قوم آید اول کسی که با آن سرادق توفیق می یابد کیست که در میان
 قدم نهاد و موقوف به علم و زهد و تقوی و ریاضت نیست که با غایت
 صادق که از زندق و ریایاکی شده است این توفیق بر نکند و توفیق
 بین روشها و روشها و توفیق بر وی هم نمی یابد و توفیق
 سخن در کلام تفریق قوت جلیل بسیار است ضعیفان در اول و دوم
 قرآن آمده است که اذ اقبل ام آملو کما امن الناس قالوا انما
 کما آمن السفاها تاجان در جواب ایشان فرمود که الا اراهم هم السفا

و این که در این عالم و دانی در جواب
 که در این عالم و دانی در جواب
 که در این عالم و دانی در جواب

۱۲۴۰

و لکن لا یصلون چنانکه تم نیت نمائید که و اذ قبلکم لا یصلون وانی الان
 قالوا انما نحن فی صلیون الا انکم تم التعمیدون و لکن لا یصلون
 بین ما بعد و بعد یحقق فی اینجا که آن مکرر کنی تا در آن مصلتان علم
 و عمل و بان و مصلان نشان بود ما است که آیت ترا از آن عمل و علم هیچ
 حاصلی بجز کرمی نگردد و سفید که خود بودند و دیگر از سفید پنداشته
 الی هذا المیزه برایشان در بد و رسوا و شر و مار و دوزخ و جهنم شدند
 اخرون را نیز من خطا است در آن حق که در مورد سجده الیکم که از آن
 انکار روز فتح کنند و گویند که حق مندا الفی این کتب صادقان و حج و کعبه
 با حسیب خود گوید که گوید که گویم الفی ما یمنع الذین کفروا بانهم و
 لا یم یظرون این آیه عظیم الشان بیان آن این میکند که یوم بانی نبی
 آیتان را با یمنع نیت ایمانها بی معلوم شد که در بیان روز بعضی آیتان
 برورد کار و حسیب آمد این روز فتح بوده است که اگر در وقت حقیقت
 باشد بعضی آیتان و این بود که فرمود از آن فرشتگان که در آن روز
 باشد و این چگونه فرمود از آن فرشتگان که در آن روز و در آن روز
 درین روز فرمودن بودند و آن فرشته الاهی بود و در آن روز
 آمدن بعضی آیتان خود هست که فرمود لا یمنع نیت ایمانها حسیب
 ظاهر

که این آیه عظیم الشان
 بیان آن این میکند که یوم
 بانی نبی آیتان را با یمنع
 نیت ایمانها بی معلوم شد
 که در بیان روز بعضی آیتان
 برورد کار و حسیب آمد این
 روز فتح بوده است که اگر در
 وقت حقیقت باشد بعضی آیتان
 و این بود که فرمود از آن
 فرشتگان که در آن روز باشد
 و این چگونه فرمود از آن
 فرشتگان که در آن روز و در
 آن روز درین روز فرمودن
 بودند و آن فرشته الاهی بود
 و در آن روز آمدن بعضی آیتان
 خود هست که فرمود لا یمنع
 نیت ایمانها حسیب

ظاهر با حسیب باطن مرد و کبیت و هیچ فرق در میان مرد و نبیست
 که در روز فتح فرمود که از آن ایمان نماند نیست بعینه همان نفسی که
 نفس دارد اگر ادراک روز فتح خود ننشاند که در آن لحظه است
 که در بعضی آیتان آمد روشن و مبرهن در روز فتح خود و کار بزرگ
 آن ایمان هیچ نفس غیر نماند نیست که عباد از آن بعضی آیتان
 که در جمیع نفوس تا باقی است از بزرگ است که در وقت خروج دانه
 چه مردان از خوف و وحشت او در نماز گریه نمایند خود را و فرشته
 همان تصور کنند و آن دانه گوید که تو حید که بجز این نماز دارد
 و در آن روز که من ترا در کرم حوام شکستن بقول حدیثی حسیب
 صادق الودع الایمن علم و اولاده الطاهرین احمین
 منند چنانچه از حروف مابین اسم حضرت اول ارواح است
 که در نماز اسم آن اول انوار است بدلیل حطای که بعد ازین دو
 سوره عظیم الشان ما اوست از بزرگان و حدیثی که فرمود در روز
 که حقن حوام بعد بدینچه فرمود که فرمود اول مصلی الله
 تعالی روحی و نور و دیگر فرمود ان الله تبارک و تعالی و
 طوبین قبل ان یکن السجود و الارض بالقیام علیها

آسمانها و زمین بودند بمانند که آن آفرینش آن حق حبیب خود را خواند
 بمانند با جسم آن فرماید در شان این اصل ارواح و اصل انوار که گویا
 لا خلقته الا فلک و این که فرمود باین عالم موافق آن آیتست که فرمود
 که و ان یوما نبعثه ربکم کالیوم سنه بما تعدون که آن نرسان در شان
 آن یک روز فرموده است که کان عرش علی الماء است که بعد از آن خلقت
 آسمانها و زمینها و ما بینها در سه ایام باقی معتمدند اگر سوال
 کنند که روز فرمود چقدر است و خلقت در رسالت در دو هفته بوده است
 از روی مولود چون آنست که خلقت صورتی جدیدی درین روز
 بود اما خلقت نوزد روح در روز فرموده است که اولد ترایه
 در روز فرمود که آن فرمود و لیس فیین روح فقط الله صمدین
 زنی عشق عاشق حقیقی و زنی حسن عاقل و ان مشوق حقیقی که نه
 کاینات مع کل الوجود از میان بر جاست اند بطوریکه بگوید
 بنیر از عاشق و مشوق حقیقی فردی از افراد موجودان وجود
 غایت و این دو ذات و با یکدیگر یزیدت یا غیا در هم
 آویزند و عیان وجود یکدیگر شوند و کاس یکی عاشق باشد و یک مشوق
 و کاس یکی مشوق باشد و یکی عاشق و گاه یک بران یکی عاشق
 شود

شود خود را بکشند و در مشوق حقیقی نیست و فانی شود و گاه
 این که بچنین تائید ابدان بدین غیر از یکدیگر آنست که اصل علم بر دوام
 وجود ابد و لم یکن که گویا احد و دیگر هیچ و جدا از جمیع وجوده
 و وجود باشد من الازل الی الابد و هذه لا شریک لها شریک نه بچنین
 ما انشأته و برزخه و الحمد لله رب العالمین — المذکر فرمود
 و یسئله فی الروح قل الروح من امر ربی انما یطایر سر روح اگر چه این
 که بی بیگانی و بر روح هدایت زنده شد میان اینانیات را از آن آیت بود
 مطلقه محقق بخوبی فرمود و کذا لک اوصیا الیک روحا من اولادک
 ندر ما الیک با و لا ایمان الی از آن حقیقت روح که سوال کرد بود
 و آنست که میان میواید که محقق است و اخوان او که از ایشان از عیان
 بر میزند حیاتیات را وجود باشد و نگفتن بر او نه با نثر حقیقت آن
 روح که آنست که ما بین رسول فی اقل علیه افضل الصلوة از در
 و حق محسوس کرد اند این مطلقه رؤس کتب بود که از عدلیت
 بر نهایت آنست واجب فکر و العبادة در بیان احد و در اقل بود
 نیز از آنست که ما بین معنیست که فرمود محقق که الیک روح الیک
 الذین من قبلك الله الخیر الیکم و السلام — از آنست

اینکه بچنین تائید ابدان بدین غیر از یکدیگر آنست که اصل علم بر دوام وجود ابد و لم یکن که گویا احد و دیگر هیچ و جدا از جمیع وجوده و وجود باشد من الازل الی الابد و هذه لا شریک لها شریک نه بچنین ما انشأته و برزخه و الحمد لله رب العالمین

اینکه بچنین تائید ابدان بدین غیر از یکدیگر آنست که اصل علم بر دوام وجود ابد و لم یکن که گویا احد و دیگر هیچ و جدا از جمیع وجوده و وجود باشد من الازل الی الابد و هذه لا شریک لها شریک نه بچنین ما انشأته و برزخه و الحمد لله رب العالمین

نباشد از زبان آن آیه صلوات بر او ام قبول نمیشود کرد لا محذور
 کتاب بسیار علم السلام حرکت بود غیر آن دو وجود اصل بود
 صلوات الله علیما سرکن ارث دما عمل اصطلاح بود و متواتر شد
 کرد بخلاف خود آن که صلواتی آن داشته که هر یک که خود را
 شود و بعد از آنکه بندگان صلوات خود را داشته اند که آن
 آیه صلوات بر او ام قبول نمیشود و هر یک که صلوات از زبان او
 این صفتی که ملک جیب دانی که کتب بجا است آیه درج ما به
 از برای ارث و شیطان و کوری شیطان جیم ملعون میماند
 که از غایت کوری او بود که جیم خود را در لوح محفوظ آن میبرد
 تا بآن جنسیت سجده و خش غلط که مقرر دارند صلوات است
 توانست که بعضی چون او ناری بود که غلط اصل خود را در آن
 لوح محفوظ بدی از خدا و انکار کند شنی و غیرت و غیرت کنان
 بکشد اشی و از برای اصل خود در سجده آید که هو نارا آیت
 که با حقوس حکم این آیه الله فرمود و اقم الصلوة بکرمی که صلوات
 نیز از روی لغت و آتش رفتن است و با صلوات غای صلوات نیز
 همان بود که شیطان مط و دود و دود که قوت تمام
 بود از آن

نبود از آن یکبار از آتش بر خیزد و بعد از آنکه آتش بر خیزد
 آتش از برای او آید و بدین بودی سجده کردی سوی او صلوات
 بنود این چون در آتش از برای بر باد آید صلوات الله علیما و السلام
 رب العالمین صلواتی طالب بداند که بکس ظاهر از زبان آن آیه درج ما به
 الصلوة و السلام نصف آن کتاب آن که آید آدم صلوات الله و السلام
 علیه و آله بر و در میان عالمین یا حق و از زبان آن آیه درج ما به
 این از آن است و ذکر و بر این و شهادت یکیش از زبان او واقع شده
 اند و این سخن بوجه دیگر در اجزای کلام تشریح و صبیح
 در سوره جیم چون صورت و در او ظهور کرده است که آن سوره است
 از برای آن اول جزو باشد و واقع شده است که نصف سوره و از برای
 کوی که در کتابت مخصوص بود جیم است صلوات الله علیما و آیت
 کتابت و است جوست که در اجزای کلام اول از واقع شده است که
 آیت که بوجهی چنین است که بکس ترتیب صورتی اما بکس جیم در
 از برای آنکه اول آیت و سوره که بر قلب پاک و حبیب از حق آید
 آیه نزول احسان فرمود سوره او آیتیم ربک الذی خلق بود که
 بکس ترتیب صورتی در جیم از حق آید است سبب بوجه دیگر که

گفته است که در شان او است که آیتها را در حقش بیاورد
 لکن الله ما تقدم من ذنبك وانا اخو ورفیق لعنک علیک
 مستقیماً و بی غیرش که الله خضره عزیزاً و مسلماً و مکرراً
 نیز وجه دیگر آن محبتی که از پیش در بیان آمده که هر که
 را از آن خطا بخشد در قیامت میبایست شکافه تا عهد نامه که این
 اسرار است که در کار هر روز کار بر و نوشته بود از خود کتابت
 آن و هر چه حلیفه الله است و حواله شده شود و از دست سودن
 نبی آدم بران محکم سنگ سیاه که یک عیادت فرزندان خطای آدم
 ظاهر شود و چون در یک عیار که در آن میروند از برای جوشن قیامت
 آن خطا کاران در آن سحر و جادو و سحر و جادو و سحر و جادو
 غیب با آن بسوزند و نیست و نابود شوند که یک من علیها فان
 و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام ان سنگی که یک عیار
 آن وجه باقیست که آنکه در فرمود و الله علی الناس حج البیت
 من استطاع الیه سبیلاً و من عذر فان الله عفی عنکم
 و الله اعلم و در حال حق که دعوت الهی کرده و بزیارت وجه چون
 سوره للعالمین بود دیگر که سوره ای یافت و مقوم و مبدع
 سرای است

سرای آن حد جاو و آن بار یافت و این شد و هر کس که این دعوت را
 قبول نکرد و در سرای باقی در دنیا بود و سرای فانی که ساری
 الله است باز که عیار از عالمین است از خودی که داشته در دنیا و فنا
 غن شد و چون حج البیت جای و باقی بود و عالمین و ماسوی الله فانی
 و بر حج چون فرمود بود که یکی شیء لک الا وجهه بعد از و من
 ما فی ضایع فرموده فان الله عفی عن العالمین که از عالمین که
 از حج الله از برای آن غنیت که حج و فانی الله و در حکم عدم مشی
 سائیه ذات که هیچ کار ذات سائیه ذات موقوف نیست بودن و نبوده
 سائیه ذات علی الله است سائیه ذات اعظم الله ان عالمین که خود را
 بر سنگ صاحب عیار با یک نیست نبی که بر سر و تمام عیار
 انقیاد که در میان که آن سنگ است فیض حلالی که او را نکند
 بود و حق چنین بود که در آن کویر باقیست من کرده الله
 ان کذب و حق فانیست کواه و صدق الله العظیم و صدق رسول الله
 و نحن علی ذلک من ان مدین و اهل البیت و اهل البیت
 الواح و کسر حرات در شتر الحرام که از پیش گذشته است که بوسی کلم
 در آن وقت که غضب بر شترکان بخش کوه سائیه نیست کرده بود

که کس را بواج فرود و قوم که انابت کردند فاقضوا الفکرم از برای این که
 بوجهی که در علم فکرم ملک علیهم السلام بود که در وقت ظهور آنجا
 کتابت آن فرود و انانی بعد از ظهور بر هر اهل الحقیق که کمال آنجا
 انبیا علیه و علیهم السلام که آن بجز اینان بیکبار قبول و انبیا آمد
 که در کتاب کبریم انانی و حبیب ملک علیهم السلام که در کتاب کبریم
 چنین بود که اذ انشی الاشرار هم فاقضوا الفکرم حبیب و کبریم
 که این سنج ماه با بر صفا بعینه همان معنی کس را بواج و جبره داشت
 و شک نیست که اگر قوم موسی و هم شرکین بودند و خدا را نخواستند
 و متوجه کسب نافع و بل موانع شدند و اینها شرکین از این
 زمان ملعون و حیوان و حتی خدا را در دناک جاودانی که کس را
 القتل که از انزل آن تا بعد از انبیا بدین بود و از این جهت شرک
 بجز اینان این قبلی در این کبر و نایب که کس را در کتاب انعام
 حاکم عالم کافر فانی فاجر شرک بجز اینان که ذات تا بیکبار قبول انبیا
 و نیست شوند که بقیه هم نیز بیکبار جلیلی که که فرموده فلا ترهبوا
 المحسین هم و فرمود فاقضوا الفکرم هم درین سوره که نام
 تو به دارد که موسی کلیم شرکین قوم خود را از برای انابت میخواند
 فاقضوا الفکرم

که این سنج ماه
 که این سنج ماه
 که این سنج ماه

فاقضوا الفکرم کتاب ملک علیهم السلام که بوجهی بعینه همان معنی
 که فاقضوا الفکرم کتاب ملک علیهم السلام که بوجهی بعینه همان معنی
 کتابت آن فرود و انانی بعد از ظهور بر هر اهل الحقیق که کمال آنجا
 انبیا علیه و علیهم السلام که آن بجز اینان بیکبار قبول و انبیا آمد
 که در کتاب کبریم انانی و حبیب ملک علیهم السلام که در کتاب کبریم
 چنین بود که اذ انشی الاشرار هم فاقضوا الفکرم حبیب و کبریم
 که این سنج ماه با بر صفا بعینه همان معنی کس را بواج و جبره داشت
 و شک نیست که اگر قوم موسی و هم شرکین بودند و خدا را نخواستند
 و متوجه کسب نافع و بل موانع شدند و اینها شرکین از این
 زمان ملعون و حیوان و حتی خدا را در دناک جاودانی که کس را
 القتل که از انزل آن تا بعد از انبیا بدین بود و از این جهت شرک
 بجز اینان این قبلی در این کبر و نایب که کس را در کتاب انعام
 حاکم عالم کافر فانی فاجر شرک بجز اینان که ذات تا بیکبار قبول انبیا
 و نیست شوند که بقیه هم نیز بیکبار جلیلی که که فرموده فلا ترهبوا
 المحسین هم و فرمود فاقضوا الفکرم هم درین سوره که نام
 تو به دارد که موسی کلیم شرکین قوم خود را از برای انابت میخواند
 فاقضوا الفکرم

سیم

بر نرسد آید همان قدر سنگی می شکند و سنگها را در آن کشت
 و خدا را در آن شکستن بیادنی آورند و هاری کوسا را از آن
 سنگ جدا ظاهر میگرداند که بوجوهی خدا بدیده که همان مخلوق کن
 بود این بود **و السلام** - بسم الله الرحمن الرحیم تسبیح و التوان
 الحکم انک یوم المرسلین علی مرط مستقیم در رسول بنی اقی را بایز
 انبیا علیهم السلام خصوصیتی که با مرط مستقیم است یکی آنست
 که آخر از وجه انبیا میتوان دانست که مفسد کتابی بر وجه دارند
 که هر یک حرکت از چهار مرط و خط الهی اندست مرط باشد صورت
 سه رسول بنی اقی نما و از آن وجه که البته خط الله است و هر یک
 است اول بر وجه میگرداند و صورت که خطی چه در وجه
 ظاهر نمیدیند با این وجه مرط آنست که الهی که رسول بنی است
 علی افضل الصلوة و اکمل التحیات بر خلاف انبیا دیگر بر مرط
 مستقیم نباشد که چون این رسول بنی اقی بر مرط مستقیم بود و
 اخیر نما او را پس خواند که هم است و هم عدد در وجه
 فتح نیز که همین فتح خط است و تا دوی حقیقی چه خط خود
 هم بر همین جیب خود تمام کرد ایند ازین مدایع مرط مستقیم که تمام
 بحر حق

بعوض آن چهار را بود و در مفسد که در خال آن مفسد
 اصل است بر خلاف است اول بحر که در نماز بر و احب کرد اند
 و بر آفاق او که هم از نیسان الهی چه امیاند و در روز آخر کرد
 حلقه معلوم جمیع اسماء آن بحر که نماز تمام کرد اند و بعد
 از آن نماز بی خال بیاز و آن خود در سوره حمد مدایع فرمود که
 فاذا قضیت الصلوة فاستبرأ فی الارض و استبرأ من فضل الله
 و اذا نزلت کثیرا فاستبرأ و ازین جهت که رسول بنی اقی را
 در خال آن مفسد بود که مفسد بود و در خط الله که هم بر آن مفسد
 میکند تا از مفسد خط الله هو خط خدای چه ظاهر شود این
 رسول بنی اقی در سوره که مفسد آیتست در شان روزی بحر که
 نماز با جیب میکند و در سر رکعت در قرآن آن مفسد آیت
 از آیه است ربنا انزلنا و ما لک یوم الدین چه یکبار خط
 مدایت با این مرط مستقیم و ظاهر او در روز دین میکند و با هم
 اینست آن مرط مستقیم را مخصوص خطی میگرداند که تمام
 از جهت مالک یوم الدین چه یافته بودند و ایشان غیر المفسد
 علیهم و الاضالیین بودند زمین مفسد و زمین مفسد و زمین مفسد

بنده که نماز را
 ظاهر بر مرط مستقیم
 در خطی که خط الله
 در نماز با جیب
 و ازین جهت که
 در خط الله که هم
 بر آن مفسد

چه بسا در عالم معنی هم کرمی نوزانی را که عبارت از شمع و قمر و کواکب
 دیده بود که او را سجده کردند تا او بیدار شود و مادر و برادران که در پیش
 هیچ نیک نیست که بنویسند آن گفته که ایشان خدا را شکر و قمر و کواکب اند که بر
 بکسب ظاهر صورت بشریت معین داشتند تا ازین معنی آن خداوند بیخبر
 و غیبت در میان مردم که بکسب حاصل شود یعنی از بطن او از روح خدا
 و کمال خدا و حق خدا و ما چون تعقیب و نور و نورند بنابر این
 بکر برقعه مردم علیها السلام بدان اعتبار بود که دست خیر او را نشاید و
لایت الا السوادون حمل او از روح القدس بود که هیچ بشری بر حقیقت
او خبر بد نتوانست رسید و السلام چون بر دست از اسرار الهی که میانی
بر فاش قتل و ابله چون نور بر حقیقت میگویند غنی قنله شامه قتل بود
 از برادر آن چون صاحبان زبانت و الله میکنند و از آن و در میان
 آن و در آن چندین مجامده و شفته راه دور و دراز است و میکنند تا
 ایشان بر آن و در آن چه نامه می شود که هر کس که طاعت می شود که باقی
 است قربان که بجز از بابت از بر او نفس خود میکنند و بدین عشق قنله
 است تا معلوم شود که هر کس که عاشق می شود که بانیست که ده است و خوشی
 در ذوق دارد و چون از بر او معنوق خود و حقیقت خود تسلیم

محال

از بر معنوق دوست که باز ذیت دوست با کرم و کرم فی النقصان حقیقه
 که چه حیوان و را این تو اند بود که معنوق و محبوب دنیا او شود
 از طالب حقیقت و دعای کلام قدیم خالق حقایق به یاد که کلام
 فی النقصان حیوان مادر عالم تو حقیقه است احدی صمد را بداند
 در نیایی و در مایکی نبینی و یکی ندانی و نه غیبت حیوان خواهی
 یعنی اگر کوشش بریدی کوشش خود را قایل تمام آن کوشش گردان و اگر
 جنتی کنده ای چشم خود را قایل تمام آن چشم گردان تا او را جوید قصاص
 و کرم فی النقصان حقیقه یا ولی الالباب بین چون حیوانی شستن
 تو صید بوده است و حیات که بر سر دهن خدا و خواهر بود که سر کشته شود
 یا ایها الذین آمنوا انما السراکون نفس قلایه و الله محمد الحرم چون
 آن خدا الحرام از روی تو صید می نماید که ای کمال است که مجموعه ما را می اند
 مشرک نفس مردم دو جهان جاودانی را از قرین جنت لایق و ابد
 طایفه پاک می فرمود بیان ترس آن که بعد از این می آید
 استواری را فی استودان و ماق الارض و ما بینها و ما تحت السموات
 که عبارت از جمیع اشیاست فرموده اند یعنی مبادا که رنگ بر کمال
 خط استواری و بعد آدم که عرض عظیم بر آن عرض راسته باشد

انما هو كل من هذا حيث يشاء ولا يستحق ان يطاع
 انما لم يرد عليه في دفعه انما هو جليل من انوار
 دلالة شجرة في الجنة كجبر ومكينة كآن شجرة خلد
 وملك لا يشاء وملك من غير مكينة ان ملعون قد وصى بين ملكه
 الله والملك والناس الجاهلين فيكون انما كسبها من انما
 كذا انما كسبها من درود ودرگاه مكينة في آتية
 بواسطه ان شرب بدو وبن آدم تا ان جود ادران
 او نكند و شرب بر او اواله كذا كذا تا قطع من شرب تا بدو
 باين كذا فرمود تا طاعت من شرب وبن شرب
 وازين حبيب كذا شرب رضوان كذا شرب باكل و شرب
 با شرب شرب من شرب كذا شرب شرب الله و شرب
 انما شرب كذا فرمود درگاه كذا شرب با طاعت و شرب
 قلوا لا ادر من كذا شرب و شرب من الله انما شرب
 قد شرب و ما كذا شرب و شرب با طاعت و شرب
 كذا شرب انما شرب مع شرب و شرب و شرب
 و از شرب شرب الله و از شرب و از شرب
 و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب
 و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب

بان

و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب
 و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب

و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب
 و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب

انما لا يحب الشرفون الى ما فرمود و لا يستحق ان يطاع
 الشيطان الله كذا و شرب كذا شرب الله و شرب
 ميكرو و بان كذا شرب او كذا شرب كذا شرب
 ديوانين كذا فرمود كذا و ما جعلنا لم حبه
 و ما كذا و ما كذا شرب الله و شرب
 بوده است كذا شرب و شرب و شرب و شرب
 او ان شرب و شرب كذا شرب و شرب و شرب
 الا ان كذا شرب او كذا شرب الى الدين و شرب
 تا كذا و ما كذا كذا و ما كذا الى الدين و شرب
 اكر در حقيقت آدم تا شرب شرب كذا شرب و شرب
 و بي روي شرب و شرب و شرب و شرب و شرب
 كذا انما لا شرب و شرب و شرب و شرب و شرب
 جنان تا شرب في الجنة و شرب و شرب و شرب
 كسوة انما شرب و شرب و شرب و شرب و شرب
 شدند و مراد الله شرب و شرب و شرب و شرب

فانته

و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب
 و از شرب و از شرب و از شرب و از شرب

و

بود ادا که این معنی نگردانده ان بود باز از نار جوع کشید و حرام
 کشید تا آنکه فر خود مانی آدم لا یفتیکم الشیطان که آخر آیه بود
 من الجنة یفرع عنها لیا شفا لیربها شفا استیها که بود دلالت
 بر خلاصی از عذابان شیطان میگردد و السلام و انکه هر چه
 فرود که در آید درین مرتبه و مجزید از او از هر جا که خواهد که این مرتبه
 از ان و هر که ایمان از است حکم جنت دارد که آدم و حوا و اولاد
 الله علیها در آنجا ماحور با کل بودند از هر جا که خواهد که
 جنت را نام سلامت و حق آن که این مرتبه را نام ام التماس است
 بحقیقت فرموده است که دار السلام است و مرتبه روشن الله که این
 مرتبه در وقت در آمدن با کل فرود ماند جنت ششم و مرتبه
 الله که این مرتبه در وقت در آمدن با کل فرود ماند جنت ششم و مرتبه
 کشند آن هفتاد و نهم که بیت الله است چون بود درین کشند
 و نان و آدن و نعمت حور اندن از سایه انبیاء علیه السلام
 عدتم البشیر و مود و مشهور او بود که سوره یه خلیل صلوات
 الله علیه در میان جمیع فرق و مذهب شریع عام دارد و جمیع مذهب
 صورت که عمارت از او یافت بواسطه مجرای انبیاء الله که درین
 آن هفتاد

آن هفتاد با آن هفتاد کشید خانه معنوی نیز بواسطه اکل و شرب عمارت
 هر چه تا آخر از وی یافت با هم بود و دیگر از نباتات الله که مخصوص شد
 قبل از انسانی نبی آدم با آن تشرین دو حلقه خداوند خانه که بآن قدس
 فرمود که اسوا خلیل بر زمین چون قلم وجود بواسطه است انبیا
 الرحمن در ملک بود و بواسطه آن قلم قدر حدان طاس تواند سازد و
 کتابت حدان که وعده صدق فرموده بود که کف کثیرا لا یزین یقین
 و یوثق و کوفه و الذین هم یأتمون الذین یستعدون الرسول
 نبی ام علیه افضل الصلوات ان این گروه بودند و در نام الوفی کردند
 که خلیل حدان و موعود عالم او بود با هم بدو خلعت حدی بود
 شد که موافق حال او بود که برده جامه است که کسب از سر او دید
 زینت و انبیا الله و توفیق ناشناخته سجاد و ثناء تا بیصفی و از
 ان وجه که ممکن نیست که از جمیع مخلوقات و موجودات در عالم
 ظهور ص که ان غیر از ان از خدا دیگر تواند بود و دیگر از ان
 وجود او از خوش وجه او و یک از خوش بکار کس در ان
 و زبان او که حدیث است که کس نسبت با عرض چون حلقه نیست
 که در میان ان افتاده باشد و از بیان ان ثابت شده است

و در شفا کشید و در کتب و کلام
 کتاب سحر و جادو در این هفتاد و نهم

از فی الم که در کتب کان نام
 رسول بنی اوق

که قاطع الهم بودند بآنتم قوم بخلون حطاب فرمود و چون
 ایشان را خبر نمود قوم نوح باب بکاک کرد و باین که ما و ما
 ایشان هم ناسر خود اند و که ما حقیقتاً از خود فدا گشتیم
 نارالاجرم جوشش آتش عشق را بن عذری در خجل خود برین آورد
 شیا طایین این زمان که جای ایشان نیز ناست و عذاب ایشان
 باتش است و باز آست نسبت آتش برین جوشند و از برای
 ظلم و جهول طرفان نوحی میکرد و چون برخواستند حکم
 قاتلشوار از مقام آتش خروج میکنند اما چون عشق حقیقی
 از همه نار آهن در خروج و ظهور در آید و بیکشت زار
 روان میکنند تا بنا بر سرای جاودانی از و حکمت و استوار گرد
 بین این عشق ازین رو که ازین بوده است ابدی نیز خواهد
 بود که ختم آن چه فرموده اند که هر کس که چنین عاشق نیست خود
 نیست و جادوست و طریق عاشقی را ندانسته است اغود با بخت
 الله بخیر الله ربنا والیک الحسیر - چه بی رحیم عالم اول
 که در بار مبارک بخود و از آن وجه که چه بود تا بهمان منزلت و افضلیه
 چه تقدیر نیز چه در اقیق مناسب حال او و من المومنین فرود
 که میتواند بود

بیت الحسیر
 ازین رو که ازین بوده است ابدی نیز خواهد بود

۱۰
 ۱۰۹

میتواند بود که ملک باشد که فضل او محل و مقام ایشان سحر است
 و در آیتی دیگر این مرتبت که فرمودن بیکشت المومنین ان یوم
 عبد الله و الله الملائکة الموقنون ما یومئذ که از پیش گذشت
 که آدم و حوا صلوات الله علیهما از آن وجه که آن حق و تائید و آثار نام
 مخلوق شدند که جمیع بود و چون بر فرزند که از بطن حوا برای وجود
 می آید شدن مخفی و وجه جواهر است که به بد قدرت و قوه ازلی حق
 لم یزل حق بود و دارد بین باب و میتواند بود که هر خطی در راه
 روزی واقع شده باشد و از حجابی سرچ باید که تسلی باشد که در
 الحزب است داشته باشد که از فضیلتی که چون روز جمعه دارد سر آمد
 جمیع خطوط آتیه است و اوست که از روی توحید بداری که گاه گاهی
 تا بیاتن وجود را فرود میگرد از زبان آن چه و نیز اوست که از آن منته
 مکر نیست چون آذینه است و بر سر که دست و وجود دست مخلوق است
 که در روز جمعه چون آفتاب بوسط آسمان رسد که از آن خارج گردد
 بخلاف غازی دیکه و حج گاه الله که در آسمان بود نام مبارک او
 باین اعتبار میجو که خط استوای آن چرا که گاه به حال و محل
 حوی سرست که بر آسمان وجود بود که در وقت و خلوص کلاف دیگران

بیت الحسیر
 ازین رو که ازین بوده است ابدی نیز خواهد بود

و علی بن ابی طالب از این سواد و در این است که در این کتاب و در این کتاب

آن چهار اسمی می باید کرد که در آن وجود بود که در وقت و صفو
 بخلاف دیگران آنچه را می باید کرد که چهار اسمی است
 و می است که چهار اسمی او داد و در وقت حلاوت چهار کون که افکار
 بواسطه آنها رسد نزول اهلان از آسمان که عند المآرة الیضا
 شرقی و غرق که باز شاست که تعلق سواد و در آن که علیکم بالواد
 الاغلام که در حد و حد شده با بنی محسن فرمود که فرمود الفخری و
 سواد الوجه فی المآربین و ضاره و حبا که جای نداء تسلالت که از
 آسمان آمده است چون طور وجود دانست از روی زمین و در
 است و بیضی بوجی از آن جهت فرمود که آن روز که این معنی و حقیقت
 در و نزول و ظهور و حواس که در آن حقیقت فرموده بودند و در
 موافق و مطابق یکدیگر باشند این پنج فی ملکوت السموات و الارض
 قرین معنی این حدیث را از کلام قدیم است که در آن پنج اسم الاله که
 شده است بخوبی که در اینجا دو ماهر استانی را مشتق می باشد
 یکبار از برای سواد یکبار از برای بیاض و در کلام تشریف بر پنجین
 آمده است که لا یستقیم انوار السما و الارض و لا یصلون الجنة حتی
 یصلوا الجبل و یصلوا الجبل و یصلوا الجبل و یصلوا الجبل
 و اخذ خود

داخل شوند بعد از آن که چنانچه می که اسمی خاص فرمود که هر دو حد و در وقت اند
 یکی در آن که است و یکی دیگر در آن که سوزن است بین آسمان از آن و یک که است
 تعلق سواد و یک که هست داشته باشد و بیاض و بیاض که در آن است
 آنها است که در تعلق با آنها دارد که بیاض در آن است ایشان است که گویند
 که جلد نیز تعلق با آنها دارد آن را از وجه آنها که چونید که آن معنی
 بیاض و یک که هست در آن است سواد و سواد که اصل بیاض بر آن صورت
 حدیثی جاودانی خوانند بود تا معلوم شود که حقیقت حقیق بیاض و حقیقت
 و در بیاض الله بیضی و حقیق از زبان الهی که جمیع سواد و بیاض را از این
 باید خوانست تا سواد بیاض بوجی که سرای جاودانی کردند که در کلام تشریف
 است که جلیل که تشریف می نیست که فرمود کل من علیها فان که هست
 که بر زمین و حقیقت که در آن است که بیضی و بیاض که در آن است و آن که
 بی قولی که خواه این اعتقاد بین ای پیغمبر باشد از حق بدید با سواد
 بیاض آدم را و احمد را بهم فهم کن پس رسول ملک قدیم از آن
 این معنی بود که در برادر حقیق علیه افضل الصلوة و در آن حدیثی میان فرمود
 که تنوفا الی انوار الحوائی که یون من بعد من ثم یخبر فی حدیث الله الحی و بین
 فرزند آن حلیفه الله صلوات الرحمن علیه این قرآن الله باشد که بر

[illegible]

کتاب درین مقام بنموده شد و چون بآن مقام خود رسید
 بر سر شکست که موقت باشد و چون موقت باشد البته مغفرت و رحمت
 خداوند بر او من غایت و عطف و رحمت و مغفرت که آن آیه در
 بندگان نشان حال یا کمال خود را از ازل ازل از ان درشته
 اند الحمد لله و الحمد و السلام و این آیه درین وقت
 که قبل ازین در تلبیس سید الایام و عبد الوحید و حج الکبیر برداشته
 شد از سرایه هوا و روزی که حضرت الله بوشیدن شد و به نزد
 اهل فرموده است که از برای یادگار در کتابت حدیث خود در
 در آن روز بزرگوار شد و گفت و نامان به اسم الله الرحمن الرحیم
 مافی السموات و مافی الارض الملک القدوس العزیز الیوم و الابد
 تبعه فی الامیین رسولاً منهم تملک علیهم اباته و یتزکیم و یعلم
 الکتاب و الحکمت و ان الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هو
 العزیز العظیم ان طالب تقوی و دقایق کن به الحاق حدیث
 که بر آن این آیه بیان از سرایت دارد که صفات که بیان
 صفت و مافی حدیث الرحمن صلوات الله علیه میکند که فرموده
 بود در بنا و تبعه فیهم رسولاً منهم تملک علیهم اباته و یتزکیم
 و یعلم

این کتاب درین مقام بنموده شد و چون بآن مقام خود رسید
 بر سر شکست که موقت باشد و چون موقت باشد البته مغفرت و رحمت
 خداوند بر او من غایت و عطف و رحمت و مغفرت که آن آیه در
 بندگان نشان حال یا کمال خود را از ازل ازل از ان درشته
 اند الحمد لله و الحمد و السلام و این آیه درین وقت
 که قبل ازین در تلبیس سید الایام و عبد الوحید و حج الکبیر برداشته
 شد از سرایه هوا و روزی که حضرت الله بوشیدن شد و به نزد
 اهل فرموده است که از برای یادگار در کتابت حدیث خود در
 در آن روز بزرگوار شد و گفت و نامان به اسم الله الرحمن الرحیم
 مافی السموات و مافی الارض الملک القدوس العزیز الیوم و الابد
 تبعه فی الامیین رسولاً منهم تملک علیهم اباته و یتزکیم و یعلم
 الکتاب و الحکمت و ان الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هو
 العزیز العظیم ان طالب تقوی و دقایق کن به الحاق حدیث
 که بر آن این آیه بیان از سرایت دارد که صفات که بیان
 صفت و مافی حدیث الرحمن صلوات الله علیه میکند که فرموده
 بود در بنا و تبعه فیهم رسولاً منهم تملک علیهم اباته و یتزکیم
 و یعلم

و یعلم الکتاب و الحکمت و ان الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هو
 العزیز العظیم ان طالب تقوی و دقایق کن به الحاق حدیث
 که بر آن این آیه بیان از سرایت دارد که صفات که بیان
 صفت و مافی حدیث الرحمن صلوات الله علیه میکند که فرموده
 بود در بنا و تبعه فیهم رسولاً منهم تملک علیهم اباته و یتزکیم
 و یعلم

چا باشد عاشقان محمد صلی الله علیه و آله که سید کائنات و سرور موجودات
 بود ازین بود باین نسبت این باشد و اقربا را نیز از آن و در
 که منم فرودم آن خواستند بود که ظاهر از آن نشی بآن فرود
 مع و این من اولاد فاطمه صلوات الله علیها و در حق عاتق
 نیزه و جنین است از نبراه الیکان مفسد که تمام الکتاب
 اگر چه نسبت خلیل الله می بایست شکافه اما سبب این رسول نبی
 اقی که او سرور دین و معاد است و او را شکا راه شد از آن شکاف
 مفسد که بر این آیه مشت شود و از دست خود بکند و در سر زده است
 که رسول نطق و صلیف الله است چه را کرد و بدلیل علم آدم
 کلها که کل این عبارت از آن که نطق است که نزل است و چون
 دیگر چون آفرین که از ایشان بود که آن جمله بود که هیچ این
 را می بایست آورد چون عیسی نیز با منسوب شد کلمات دیگران
 او نیز اقی بود برین آفرین ایا که صلیف الله در سر زده نزل
 اجلال کرد که آن سوره منسوب به یوم الان و است از نبراه الیکان
 سوره را سوره که بعد نام است که فرود لا تقدرم الساعة الا یوم
 الحشر که آخر ایام است و این که فرود ذلک فضل الله یؤتی من
 یشا و یختار

می باشد بوجه دیگر آن معنی دارد که جنات است نطق آن از آن
 ظهور مخصوص بقوم عرب بود و آن چهار رکن آن در میان جمیع
 قوم عرب چه متراکست برین شد و بجهت آن فرود که اراده ذاتی
 را و آن بود که از زبان جمیع قوم چه بقوم فرس که این فرمایند که
 ظهور حق آن آیه در میان او جنین بود که ازین نطق است که
 که تمام انبیا چون در شان ایشان است و چه خلیل الرحمن که در شان
 دیگر کرد و گفته و اجلال می بیان صدق فی آخر این عبارت می از این
 عبارت آخر بود و از نبراه الیکان بنی آدم با جمیع اگر چه بر قوم علی قدره
 باین است و سوره که آن مکمل نیستند برین و این حزب الله مخصوص
 که لو کان الايمان مکتفا بالانسان لدرجا من انباء فارس صدق
 رسول الله اما چون از روی صورت است و چه در کتب است
 و چه در دنان و اطراف وجود و سید شخصه و صلیف الله
 آن آیه است و سوره اند علی التوین اند از بریم قابلیت نیز از آن که اگر چه
 باشند و روم و ترک و غیره که بسیار جهان و شان که آن چه صلیف الله
 تکمیل جمیع اسماء کنند که فرود اند در حق آیه قوله صریح که او را صورت
 آدم بود را باید کرد و حق این دم بود اما در حقیقت که

[illegible]

کلمہ میرا صرف میرا اہل اہل ہوتا ہے
کلمہ میرا صرف میرا اہل اہل ہوتا ہے
کلمہ میرا صرف میرا اہل اہل ہوتا ہے

ان تس طایفه فی خصوص خود هستند بود که علماء اوست باشند و از اهل
و باید و نیز که آن وجود و اصل وجود آن که ترکیه این است که
شمار نیست فرمود که آن را نیز از تعلیم و کلی باها و در بیان محلی که
آن که حضرت ترکیه ذاتی فی مثال خود میفرمایند قوله الهی
از بعد از کسی سوال که که ترکیه ششید بحجت تو از کجا حملی هست
که آن لی حق علم با الماعدا که و لغز زنی السعد الی الله سبحانه
نه کلی شیطان رحیم و در حق حق چون صلوٰه فی کل یوم و لیلته
و مثال آن الله از میان آن ترکیه ذاتی فی مثال و مانند حق معلوم
میفرمود که آن ترکیه دیگر ترکیه آن نام آن که در میان آمده است
در حال دیگر نیز از نیست یعنی آن ترکیه را خاص از این ترکیه
خود فرموده اند و بقید یکی وجودی و دیگری در کفر خود و
نه شماریدر باید که گویند که شهادت باشد و تارک الصلوٰه
نباشد با وجودی که فافهم و التمام حق و تعالی با معنی الجین
والانس الهم یا بیکم سدا بقصود علیکم ایا ان و نیز و لکم فافهم
بوحکم خدا و او استنیزای انفسا و غیرهم الحیوة الدنیوی
شود و علی انفسهم انفسهم کافوا کافون و ذکر آن که بکن
فی الکتاب و فی الذکر و فی انفسهم

وصفتها
ملا

بسم الله الرحمن الرحيم

رنگی مملکت الهی بظلم و اظلماء معلقون ای طالب اسرار
 حق پروردگار حق اگر ادا کنی داری دریاب که آن دو کوه
 با جوی و با جوی حسیرون فی الارض معارض ذوالنونین این
 جن و انس بودند که خود بر نفس ناشناخته خود کس دادند که کار
 و آن نیز وجود ایشان را از آن ملک کرد که اهل آن قریه بود
 زاکان ایشان بود از صورت وجود و صفی بودند و به وجود
 بنده بودند که حرف نشدند فخر حق ربّه و عزّت ایشان بر
 فرستاد و ایشان را از آن غفلت با انواع آفات نماند و این
 سخنان برقرار آگاه شدند و در آن جوان غفلت نماند و این
 ملک شدند و از حجاب نباشد معنی و این را از آن
 حواس بود و این جوان و این را که غفلت باشد و این ملک
 باید بشنود از این قریه معلوم شود که غفلت و غفلت و غفلت
 بدید خدا را که که نور علی نور اما در آن کردن این حق موقوف
 معاینه او است که فرمود **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ** از آنرا که
 معاینه معینست که قریه صورتی غیر معاینه از اهل خود که در
 ساکنند دارد که چون اهل او از قریه و این فرستاد و این

این کتاب از کتاب
 جامع الفوائد
 است و این کتاب
 از کتاب جامع
 الفوائد است

نهاد تا بنودی بکبار عالیهات فیما بین حجاب و حجاب
 معنی آن ظاهر از آنرا که در حق بر علانته دلیل و حدیث و آیه آورده
 و هر صادق عا فرموده است **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ** از آنرا که
 اینست که او نادیده انداخته است که اینست که اینست که اینست که اینست که
 اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که
 خود را در آن وقت العظمی و استعمل از این شنبه گذارد
 حق با حال صورتی او مناسب بود و معنی حدیث نیز بر این
 است از آنرا که کس که نتوانست زندگانی کند از او هم یکی اولی
 باشد که آری این حدیث که عام جای و الله الله بود که با انوار
 و معنی خود از آن و کس است که بر این قریه و حربه طلب دغدغه
 و معنی خود در این حرم حلیه الله نیز در آن راه حقیقت
 دلیل و شمار کرد تا بعد از آن حدیث بآن و بعد از آن یافت و گفت
 این در حقیقت و حقیقتی فیما بین السموات و الارض که آن مساوات
 از این در حقیقت روزی خلق شده بود که این و بعد از آن صلوات الله
 علیه که از آن خاک با آن مخلوق شده بود که این ایام هم را در آنرا کرد
 و آن حقیقت اصل در روزی بود که و کسان خسته علی ایام

این کتاب از کتاب
 جامع الفوائد
 است و این کتاب
 از کتاب جامع
 الفوائد است

اما حقیقت آن ملائکت موقوف باین روز قیامت بود که یکبار
 ملائک شوند و نیست که در تا و به الله که ظهور در قرآن آن صحیح
 صافی داشته تا به تمام جمیع المکان شود که کثرت با کمال الکریم
 که الحکم و البیت ترجمه و جنبه بی بدین در باره قوم ضعیف بود
 که در آنست **الکمال** و المیزان اقیاری که میخیزد وانی
 احاطی علیکم عذاب یوم یحیط کاین روز که محط است این روز
 ظهور و شن و کس است که فرمود که وسیع است السموات
 و الارض و روز ظهور **الله** واحد و یست که فرمود که والله
 علی کل شیء محیط و فرمود که و قد احاط بكل شیء علما تا اینجا که
 باز قوم ضعیف را نیز بآن صیغه واحده که گفته و فرمود که و احاطی
 داریم ما شئین تا اینجا که فرمود آن فی ظالمین تا اینجا که
 عذاب الاخریة و ذکر یوم تجزئ له العیش و الخالد و یوم **الغیور** و مشهور
 در رسالت صلوة الله علیه چون فرمود بود که من ادرک
 الکره فقد ادرک الصلوة لا جرم بود فی این صلوة را بیان
 فرمود که من را از زمین فزونی نکرد تا آن تو حدیث من ادرک الکره
 ظاهر شود و چون این بیان خوانده شود آن بود بیان جبر الاسود
 که چون او

این روز که در آن روز قیامت
 ملائک شوند و نیست که در تا و به الله
 صافی داشته تا به تمام جمیع المکان
 شود که کثرت با کمال الکریم
 که الحکم و البیت ترجمه و جنبه بی بدین
 در باره قوم ضعیف بود که در آنست
 الکمال و المیزان اقیاری که میخیزد وانی

این روز که در آن روز قیامت
 ملائک شوند و نیست که در تا و به الله
 صافی داشته تا به تمام جمیع المکان
 شود که کثرت با کمال الکریم
 که الحکم و البیت ترجمه و جنبه بی بدین
 در باره قوم ضعیف بود که در آنست
 الکمال و المیزان اقیاری که میخیزد وانی

که چون اسبابه بود و صراط استوار چون بر میان و به داشت
 در رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که چون بکرم میفرم او را
 تعظیم میفرم که چند کند من میفرم بیشتر از من بکوش من فی اعدای
 جبرائیل مولی مردم که نیست که در پیش است او در جواب گفت که است
 حکمتش را بدین اگر چه بوجه دیگر در موضع دیگر خورده شده است اما
 و جبر دیگر که اوست آنست که چون جبر الاسود را بیان و بیان
 با و در روز قیامت مشابه خداست چه بود این و به هم باشد از حدیث ظاهر
 بیان آن یعنی چون جبر الاسود از جنه آمده بود که کند صدقه الهیه
 بیان جبرش نیز چون در حال او بود و پیش رو صفات رسالت آن
 وجه که چون بود باشد بود و هم مکان در آسمان داشته بک در صدق
 الشهدا که خدا جنه الهی است **ع** ای طالب بر که که بد آن از روی
 تحقیق و وجود صلاحت موقوف بود که و قسط است که در باب
 حقیقت الله حدیثی بیا الارض عدلا و قسطا آمده بود و به که تحقیر
 وجود و بلیغ الله بود که بر سر خدا عبادی الصالحین و فرمود تا انوار
 شود که بجز صالح عباد الله است که از بر او آن بود و به چون بخور
 این صلاحت بواسطه شکافی از بر عدل و قسط بود که در ج

انشهره بکرم رسول الله و الله سبحانه و تعالی و الله سبحانه و تعالی
 الشاهین الکاذبون و در جوار دیگر میگوید که در این بوی بکرم
 که در این روز این وین بر این مفاصل کنز این بود که معلوم
 نماند این آیه که و علی و خود بود و جوار بر این مفاصل کنز
 معین که در این بود که این الشاهین کنز فی در کمال این من الف
 اخذ ما به من خط الله از آن رو که سر در این بوی این کنز این
 شیطانی ناز در این بود که این مفاصل کنز و در این بود
 و بر این آدم مشغول میزد از صفت که تمام این و شیطانی بود
 بیرون اندازد که و در داده بود که در این مفاصل کنز
 این الف که او کنز در لغت و در این مفاصل کنز در این بود
 بر این نهادن و در این مفاصل کنز که او کنز میزد از این و الله
 خود و کنز و کنز و کنز که روح الله است از این و کنز
 و چون کنز و کنز و کنز که از این مفاصل کنز کنز
 بکرم و کنز و کنز و کنز این مفاصل کنز کنز این بود
 خود که در این مفاصل کنز و کنز و کنز و کنز و کنز
 و این کنز و کنز و کنز که در این مفاصل کنز و کنز

حاشیه و در کمال
 در این مفاصل کنز
 در این مفاصل کنز
 در این مفاصل کنز

واقع شده است که جوار و کنز اما چنانست که بیت المقدس
 بر طرف دست چپ کنز و کنز واقع شده است جوار است که آن
 موضع مناسب حال بیت المقدس است از آن رو که جوار
 ظهر است و جوار آن حار باشد که در این مفاصل کنز
 که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 ظاهر شود که تا دالت بر این کنز که در این مفاصل کنز
 رب العالمین که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 و الله است که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 جوار از این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 و در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 و در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 شما که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 با این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز
 حقیقتها را از این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز که در این مفاصل کنز

بودند گفتند و خداوند از حکمت کس را واجب نداده و در
 چگونه تواند آورد و در آون سوره که الم ذلک الله یست
 که و خود مانده بپوریا من خلیه شمر است به بیان که نشسته از توفیق
 بر آیتها خداوند تا وین و بیان که و آنکه حق فرموده اند و لا توترا
 ماله التیمم الا بالیة تصحی احض از براد که بفرینه یتیم چون آن یتیم
 بخود در احض خود نیست که صورت اصل نیست لاجرم توترا یال
 او بناسبت حال او واجب را بگوید **فعل** از صحنی و جوی کوی
 حیدر که مکتوب است از خط بیدالله فوق این بریم سوره یونس
 سب الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم
 و شیئا لالی الصید و فیکون و رحمة للمؤمنین و فی فضل
 الله و رحمة فذلک یلغز هو ایضا مما یجمعون **فعل** از بریم
 ما انزل الله من رزق یخلف من ذر اما و کلان فذلک الله یقرن و کلان
 الذین یتوبون علی الله الذین یوم التیمم ان الله لذو فضل علی الکما
 و الذین اکثرتم لا یتیمون و ما یلغز فی شان و ما یلغز من فراق
 و لا یلغز من علی لکما علیکم شهود الذین یبصرون فیها
 یعذب عن ربکم من شیئا ذرته فی الارض و لا فی السماء و لا فی
 ما و کلان فذلک الله یقرن و کلان فذلک الله یقرن و کلان
 و کلان فذلک الله یقرن و کلان فذلک الله یقرن و کلان

ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی
 ایضا از صحنی و جوی کوی

و کلان فذلک الله یقرن و کلان فذلک الله یقرن و کلان

من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب من الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
 و لا هم یحزنون الذین امنوا و اولوا ایقین الذین هم البشیر فی الحیوة
 الدنیا و الاخرة لا یتبدل بکلمات الله ذلک موعظة العیال ای
 طالب حقایق و دقایق کلام علیک علام که درین روز قیامت این سوره
 فو عظیم آن فو عظیم است که در جاردیکو می ماند قوله تعالی و کلان
 اصحاب فضل من الله لیتقن کان لم یکن یتیم و یتیم خود
 بالیقین که نیست نعمت فو عظیم از این فو عظیم توقع
 نصیب داری آن طالب درین ایات بسیار ذات که صفات نام
 نیک نیک بیک درین روز قیامت و به بین که از براد این فو عظیم
 که اشکان ترین جان نوشته است یا نیست که فرموده است و صفات
 و با حاد و در جمانی ما و دان از رحمت که الله که رحمة
 است و الباقی معلوم و السلام علی من اتبع الهدی چون در آون این
 ایات عظیم آن از رحمت شافی که شایسته قلبی است که در رهش
 بخلاف قبولیم نفس فو عظیم الله رحمت و لعل فو عظیم الله
 یکریمون سینوا که بود که بر الله که کذب را فرستاده و صانع
 در حالت صحت صورتی از بر جبر صورتی بر و می تواند آمد و نیز که
 و کلان فذلک الله یقرن و کلان فذلک الله یقرن و کلان

و کلان فذلک الله یقرن و کلان فذلک الله یقرن و کلان
 و کلان فذلک الله یقرن و کلان فذلک الله یقرن و کلان
 و کلان فذلک الله یقرن و کلان فذلک الله یقرن و کلان

معلوم که چون جزئی از این که بعضی را آورد از آن غنایم
 الکتاب و اینکه را بر آن کثیفه و این رسول الله در حق
 هر کس علیها بکثیفه تا آنکه جزئی در جواب گفته که گفت علم تمام
 اعلم و غنایم الکتاب در آن حق میزبانید و تمام چه و جواب
 در آن تمام که لا یعنی غنایم کثیف و در آن تمام که جزئی گفته
 بود دوست گفته لا قریفة الا به صدق الله العظیم چون جزئی در حق
 یکسان گفته که در آن از کثیفه غنایم است رسیده بود که بازنده
 بود که اگر ندیده میشد میوه بی علم اصل کلام که با آن میوه
 و صورت آن است در آن است نه انکشت دودسته چون نه
 بود و در حق میوه را از کثیفه و آنست که این حقن مخصوصه اوله
 سر این بود که حق وجود اصل او را باین اعتبار حق میوه که گفته
 ام الکتاب چون ظاهر و صورت حقن او بود و او میداشت با و
 نازل شد که فرمود و لایقنا که سبحانه الثانی و التوالت العلم
 که بعضی از طین صم قات و الحمد لله رب العالمین
 محمد و کتاب صورت مصطلح چنانست که آنست
 نه از خود نویسنده انجنانکه در لغت آمده نویسنده یعنی ان
 لی فی

لی فی حیران از آن در لغت آمده یعنی به حرف و در حق
 همان که پیش تصور داشته که در صورت کتابست و آنست که تا بود
 حفظ و ام الکتاب نیز باشد که تو نهاده و لا فضل الله علیکم و
 ما فی شکم من احدی الا بعد ان یخبرن آیه از جوابی که در کلام و شک
 تمام چه آنست که اگر نه ذات حق بودی و کلام او بودی بر شایان
 از شما این که این گفتن نبود که با یک شد و گفت الله یک که شایان
 والله جمیع علم از آن و که علم را به بر نبایست همه بعد از جمیع
 یا علم فرموده اند با جبر کلام که حق میوه را از انکه که انکم انشا
 لا ترجعون چون در روز قیامت مجروح مخلوق را در حق خلق عظیم
 چه باز میبایست گفت لا یهم آن روز که قیامت در روز عظیم
 که حق حبیب رب العالمین عید خود که در حقن باز گشتند و حق
 آنروز را عید کند و لا یهم من لایقنا از آن فرمود که حبیب فرمود
 بود که نوشت فی نفس سائی تا اوقات که کثیف و این حدیث را از آن
 آیه فرمود که در کلام محمد چنین بود که و آیه را به میوه با لا قریفة
 بودند به که در علم قدیم حق علم چه چنین بود که ظهور قیامت از
 سایر دنیا و الله و فوق و علی و ایت از این نبی حق و ایتان او به

بین ما و این روز عید که بازگشته است از آن او اقبال او باشد
 و الله **ما فوق** و رحمتی و سعادت کل شیئی که گشته از این
 بفرستد و بپوشد انوار و الذین یاتنا بؤمنون الذین یستقیمون
 الرسول النبى الامى الخ ایضا لیس تحقیق تمام توجه بدان و درین
 که این رحمت و ممت **حکایت** حاکم کل شیئی که که با شایسته است حدیث
 موسی حکیم در توحید چنین خبر داده بود که از میان جمیع بندگان من
 مخصوص شده است تا بیان رسول که بنی امیه افضل الصلوات
 و **الحیات** بعد از ایلایب اگر چه صفت است و تا با این رسول نبی است
 شده که باقی دیگران می باید که این دید و خوف از احوال ذاتی و باشد
 بلکه بر بر دهنده از اذن کلین و بر بر جزوی از اجزاء موجودات است
 رحمت را حکم و الله و اینم محیط وسیع و سبط توان دید که اگر **حکایت**
 دیگر ادرک این معنی نگردد و تواند کرد بر بیان در پیش از پیشین
 از برای آنکه که **حکایت** نام کتاب که این رحمت را از ایشان درین داشته
 و نوشته بلکه بتوارد آن و کرامت فرموده است اگر چه این رحمت را
 از آن و هم که کعبه الله که نام آنرا است و در نشان ام الکتاب است و هم
 2 ابوالمبرست که که این رسول نبی است چون بوجه دیگر از این
 بود این بود

بود این بود خوانی و از طایف جان و جلاله این معنی را در بیان
 و شک و ترس و از این خواست بود که هر کس بقی آن فرمود که هر کس را که است
 باشد و بان کعبه الله نرود و شرف زیارت او در نیاید بلیغ بود
 با او نظر اینها هم **الحکایت** تا حدیث مطابق قرآن باشد که این بود
 این استطاعت نبود و این رحمت الهی را بر جمیع اشیا و حق محیط و سبط
 توان دید که در میان وجود شب و روز فرق نمی کند که آن که در میان
 ماضیان و وجود و بالذات و العشی **تیریدون** و چه خبر که خود
 بود در موضع دیگران غدا و عشی انوار علی نور نیز خوانده بود
 عقیده کرده که چه خبر است الله انور و ممت تا آنجا چون این **حکایت** رسول
 نبی است باین حدیث از کتابت این رسول اصل رسیده بودند که در
 بحقیقت این رحمت وسیع و وجود کامل مکل و بود در مبدء آیه حق
 مبدء باین معنی فرموده در عالم توحید در این و این معنی را در بیان
 یا ایها الناس ان رسول الله الیکم جمیعاً الذین له ملک السموات و الارض
 الخ از برای آن در وقت توحید ام القوس در مبدء ام الکتاب را در بیان
 که ممت الله است و در وقت زیارت ممت طواف می کنند که از برای
 حوی سرود و آید و چه بار از برای چهار مرتبه که در جنبه تبیین است

بعث

خواهد دید آنکه خلفان آن لعین مردود گرفتند باز از خدا این صفت
 شنید و در سجود دنیا بعد تا از آن صفت برداشتند و بعد از آن
 ترا خود دانستند من الشيطان الرجيم **ای طالب این صفت** وقت توبه
 روشن شود که از سر صدق و افاضه شرف تلاوة کلام قدیم بگویم
 چه را در باب اسم الله اکبر الهم **ما** گفتن چون ببرد و در باب
 در قیامت افاضه نماید **ای طالب** دان که باین نسبت است **ما** صفت
 باین نام چه نسبت است از برای این رسول کامل **ما** گفته و در حقش بگوید
 هر که باشد او را من بوالشیر **ما** از خود انداختن باین اسم درین
 صفت خبر بگوید زان **ما** صفت انداختن **ما** باین نام **ما** حق تا در این صفت
 دان این اسم تا مشایق حق باین خبر چون تر اتم از پیران علوم
 اوست بیش حق اسم اعظم است روی خود در کمال کمال و شرف
 که در حق خدا را طلب **ما** از آنکه کان و عبادم را خدا داده بود
ای طالب اندر که **ما** صفت الله العظیم و صدق رسول اکرم
 و حق علی بن ابی طالب معین و محمد بن عبد الله رب العالمین در روز
 قیامت که از شما من صفت العظیم **ما** از خداوند کلام **ما** ناطق شدند
 از برای آن بود که در جواب است بر کلمه بگویند و در کمال و اولاد
 آید که جلوه

آید که جلوه که در صفت آمده بودند و بر ده از روی کار بر صفت آید
 که در حق جلوه دستور بود و الی هذا و نحو است که بر ده از روی کار
 ایشان بر افتد و سواي و در جهان کرد و آنچه گفتند که **ما** شنیدیم **ما** گفتند
 جلوه در جواب گفتند که **ما** از شما صفت آمده ایم و پس و گواهی میدیم
 بلکه شما شیخ را چه خداوند کلام و صفت علامت چه در سخن آورده است تا از
 قرینه جلوه و سخن ایشان معلوم شود که بر شی که در سخن آمده از برای این است
 و گواهی در سخن آمده تا در دو حد و در از شر که چون باین مقام برسد و بگویند
 فطر صفت به بنده بر سخن و رحمت و وسعت کلی شئی برسد از برای این است
 این چه که فرمود و بعد **ما** بگویند فصله علی علم موی و رحمة الله و کرم
ما صفت که از برای حق که حقیقت حق عالمیان است چه خداوند اورا میدی
ما صفت فرمود و در وقت توبه باین طرف در صراط از برای آن است توبه
 و آن درست نیست که **ما** صفت **ما** صفت اسم و کلمات و شریف است که بر شرف
 کرم است و بود و باشد و صواب بود و سخن و صواب آن شرف از برای این است
 صواب بود و آن شرف را باین اسم خوانند و قرآن خود است که **ما** فرمود **ما**
 فی الکتاب بدین شرف و لا طریقی و لا یابین الا فی کتاب مبین این کتاب و
 ضابطه و یک سبب میان قرآن و علم آدم **ما** صفت که باین اسم خوانند

فهم
 او را که اولی است
 خارج
 تا رعد اولاد

در شان اوست که چون خود کل شیء الحقیقه فی الجمله از برای آن بود
از برای آن که حلال نیز از وی رکن بعد از آنکه کلمات که در گفته که
صورت گفته کتابت ام الکتابیت هر گفته است که اشیا در کل الوجوه
همه اسم دارند که سوره الفتح عبارتا از است که لولم یفطر غیر ما هیست
که حق بر کل امین ما که از است که و انی جعلکم اسما بود و قرآن از لولم یفطر
و در صورت که لولم یفطر که آدم است بی اولاد سراسر ما که تا بعد از آن
صورت حاصل نیز چنانچه بی آدم را چنانچه بی آدم در حق بی آن فرموده اند
بسم الله جبرئیل آن لولم یفطر شد ما سوی اسم و صفا هم شده بعد از آنکه
از غضا گفت تو بر صورت آدم به صورت آدم را بر و بعد از آن پیش
محمد آمده است شش فقره که هم خط لولم یفطر که گفت تا بدانی یحیی
و یاسرست و بود با هر دو حق که ما صدق الله العظیم ای طالب سراسر که برده
از پیش خود در کشی تو در ششم نوینای باشد با هیچ شک و تردید که این صفتی
قابل شوی که غیر از این ذات هو صفات که حق است احد صمد لم یولد و لم
یولدست هیچ شکار و در کلمات و کلک ما یفطر لولم یفطر و صفا الله
هر طریقی که خواست روی توانی آورد و از شک و در زینهار شیطانی نشو
و در بیان کمال الدین خلاص شده این توانی بود و از برای مثال وجه ذات
محدود بود

محدود بود که چون خود و من و کل کائنات اشیا و الحقیقه در شان العالمین ما
حق رسالت ما در ششم که در و چنان سوره الفتح که از مضمون که در کلمات خود
او نا انجا بود یعنی چون از جانب و جبر و کون هم بود رسید که خود را
ربانی حقین صورتی و از این آن حق تغییر فرمود که قرآن و قطی
صدق ان العظیم و صدق رسول ما حق که عالم و لغز را که نزل از حق
و در سوره الفتح ما جنة الماوی الا ان سوره الفتح که از برای آن
و طاعت جلیله ما حقیقه اوست بوجهی از آن جهت که گفت
خلوقات بدلیل مطلق وجود دانست این نوع حقیقت است که دانست
که حقیقت و او نیست یکبار بر وجود او تمام شود چنانچه گوئی که در فلک
البروجست نور او را از سماوات و اشیا که در مابین او و عالم حاکم
واقع شده اند مانع نیستند از نور شمع حاکم که مانع است تا دلید باشد
برای آنکه هر نفس که از سوره الفتح که بوجهی فلک البروجست بحسب صورت
تا عالم حاکم میرسد و نمایی نورانی بسیار است که در انجا از کمال
حاکم کسی مانع نیستند از نور شدن حاکم حاکم مانع او نیستند تا از
روح حق حقیقت و بین شود که در حقیقت سوره الفتح وجود بر او
موجود است یکبار است بیش از شش و تر در خدا الله و السلام ما آن جلالت

که خود را عالم حاکم دارد از این جهت که
دیگر یعنی بعد از این جهت که

ان صفتی نورانی است که
بنام عالم حاکم میرسد و در کمال نورانی

که حج حبیب الله خود که اول ما خلق الله تعالى نور با باین دلیل بود چون تواند
بود که نیست با مخلوقات دیگر از آن وجه که که نور خود را و نور تابان
او چون از روی او بر عباد جمیع ارواه و انوار استعانت اسم اعظم
نیز وجود **کمال** شکل او باشد از این نصبت که هر که اسم اعظم را بخواند و درگاه
و سخن خود را داند بدانشان صفت الجود و سخاوت او شوند و شک نیست
که این صفت و صفی میسر شود که این کس در دین و قانون این رسولان آن
باشد و او را در یافته باشد که تحقیق اسم اعظم الهیست که در شان او
از بر او ظهور می نماید دلیل که خود را رسد که الالهیست که کلین
از آن وجه که او رسول الهیست صلی الله و او اصل و حق تواند بود
که تحقیق بر این مقدم باشد از این است که اول از وجهی که او کم است
و آدم نیز است کتابی که خاتم خوانده می شود بعد از آنکه از این **کمال** می رسد
از این جهت که خود را زبان الله که آدم و من دو نکته نوای یوم النبی چون
رحمت الله کلام آیت خود و رحمت و رحمت کل شی و ابی رحمت
و تا از برای تا جان این رسول و صوفی بصفت این از برای آن نوشته
که اول بر قرآن مستقیم در وجه جمیع انسان صورت نطق او و او گفته است
او او اصل با این اعتبار است و تا که این نسبت را پیدا کنی از او در حق
بام که خواند

بام که با خود از خود و صفت بصورت ام که تواند داشت شد که نشان که نشان
هست که بتا ام خود در صفت با که خدا در قرآن او را می خود و خود با که خود
شد از جهت که طاعت ایست بدانشا و صفت نیست که هر کس که گفته این رسول
این نباشد به با ما خود که اندر بر در جمیع ام است از این الله و الله و از سر
یست که بام و الله که الله ربکم امها الله از این الله که بی نصبت خود
حادثه از خود با الله که خط الله و الله که طاعت تحقیق بیعین بدان و شک
و شبهار از این با بر دار که تا در و خود ام رسول الله و دنیا که شریف
او تنوی در صفت بصورت ام در سخن این رفته که مردان صورت ما در آن
دارند که این ام علیه افضل الصلوات از برای این معنی فرمود که آیه الهیته
نخست از ام الامت و این رسول الله امی علیه السلام از آن وجه که گفته
السلامین بود **جود** چون این بود و در رسد که السلامین داشته که کم
ام از آن است تا ایامی که السلامین معتز آن آید شود که از آن در باب
طوبی و این خود را اند که و صفت و صفت کون السماء و الارض اقدس
لله و این صفت الله و رسد که الله توبت من خا و الله و الله و الله
السلامین که صفت از این صفت السلامین اسمها و از صفت که در صفت بهشت
طوبی و این خود را و حال آنکه ایامی از آن طوبی و این خود را که ایامی

سوره

شد
 باو داشته باشد و حال آنکه این صبیح اند و در شرف آن کوه است رگه
 نداشت و اگر چه در الحال نیز بزرگوار باشد مابین عرض کوه آنکه آن
 حق بود که در ویم و خیال کاران بود و ازین نظر مراد
 والسلام **قوله** این الذین قالوا ربنا الله ثم استغوا
علیهم الملائكة المصطفیون الاخرنوا و انزلوا ما یحبون
من اولیادهم فی البیوت الدنیا و فی الآخرة و لکم فیها شرف
و لکم فیها من عونه نزلنا من عذرا رحیم و من احسن قولکم
والله و جمل صافی و قال ایق من السعیدین طالعها که برین
 طالعها اشیای بی سوری و معنی تو فایست و جان ذات خداست
 جای جلالا تو از آن ملک است چون کلام ناطق انداد تو کوکب
 آیات تو در حقیقت کشد که تو نظام روزیبت از فضل کمال تمام
 اوست و دست تاست و جان فست و ذات تو که بقی
 تو که کاشیا هم قائم باوست اندان ذات که وصفی است
 فضل بزات ذات است سخن بود و خلقه کرد از آن از آن که
 جاده مؤنیه از هر لباس مکرر در بر حق جزای شناس
 از برادران که در فضل شست و او را شرف از حق از فضیلهما
 درشت

درشت چون آن زمان که نمود و جاده مؤنیه از آن در خود بود
 اول از الحاد و کبر و جوان **طالعها** که نیست او فای از غیب دان
 پنج المله تر است و حرف **طالعها** اند است از فضل نیز از آن طالعها
 هر یک مستد ازین که هزار **طالعها** در حساب قطعه عمل کرد کار
 کردی از فضل از آن طالعها در وجود خویش این را بیان
 اول از تو که دیگر از دست **طالعها** پنج جاده راز تو و بند
 زان ملک هر روز از تو **طالعها** میکند برست معورت طواف
 میکند بر کرد تو هر روز طواف **طالعها** رهندارد تو لیک از ویم
 لیک انداز حدیث جبرئیل **طالعها** میکند این راز تو از جبرئیل
 داشت چون مقادیر **طالعها** سرای زین که هر از این زمان
 وای شریفان که سینه جاده **طالعها** نام و زین جاده که نمود
 این طالب معارف نه هرگاه که بر پنج المله کتاب مجید بری هر یک
 جاده در حدیث و در وجود خود صورت **طالعها** از آن طالعها
 وجود دوست و دو یار **طالعها** که مقادیر اند و بدان که خدا
 حکم تویم کالفا سینه هر یک هزارند تقابل که بدیده قلبی شامد
 توانی کرد که مقادیر از ملک که بر کتب معصومین و جاده در

حیات

پنج

میان آتیه و حدیث چون خواهد بود و چگونه راست آید معلوم شود
 تا علم العیون که خود که آن الله سبحانه و تعالی را به ظهور در ظاهر جلالت
 خود خواهد نمود که در کتب مشال اوست و نادی و مجید عالمی است بایا
 مناسبه نام او نیست الله است از حکم تا نیال عمری الظالمین ظهور انعام
 عادل از انعام است که عباد الارض عدل او قسطا کما علیک ظلال و جود
 ایشان را با و است حیاتی که در باب دایه الارض که هم فرو و از مسی الخرم
 جای اهل حوائس که در درمان و در زمان اونیوس روست و یوسف و یونس
 خواهند شد و در دایه که حکم نیست و حکم از آن که خود یونس
 و چون و شود و وجه با اتفاق اصل ظاهر در روز قیامت خواهد بود
 آن طالبی اگر میخواهد که آیت بیانات ذات حق صفات را از روی
 تعیین دریایی رو بیاورد که حیدر اواز شر که سخن گذر در نظر و نظر
 رایج دان و بدان که بعضی دارد که در وقت ظهور دایه الارض
 و خود انداز نیای فرضا و حق رمون و حبیب خود و تعالی باشد
 در دمان از حقیق او انداز ^{صفت} و نرسد باشد که نرو بایند بخت
 که بیا و خواهند سازش شکست ^{دین} و کما و ارحم هر کس که هست
 آتیه چون دایه الارض ظهور کند که از زمین آیت است که بوی از آن
 حق لا ینفع

حق لا ینفع ^{آیت} آیتها و خود انداز و باقی بر مسلمانان و مسلمانان نامان بر
 اند که چون از انشاء اوست که بیک باید و بوی از آن نه ایمان کافر نیست
 نه توبه با حق و نادر و جز عباد حق نیز برین با طاعت که در آن وقت
 نمی از بعضی مسلمان قبول نیست از آن جهت که دایه او را هم در هم خواهد
 که بیشتر از ^{ظهور} دایه آتیه که در آن بود تا بعد از آنکه از عصای موس که
 چ دایه داشته و سیاه شد بخلاف اهل توبه و ^{توبه} بیشتر که هم در و خوی
 صلوات از آن ظاهر و این روزی با نیست گفتند در وقت شش رو
 که الله بعضی و چون بوم بیشتر فیه الوجوه و لا شود و چون بوم و فیه
 الوجوه بدان رو سیاه که توبه نکرده بود چون دید که دایه ظاهر
 شد و توبه او قبول درگاه چ خزن نیست چرا در آن دور و در آن
 و این حال از دور و خالی نیست یا آتیه که بود در خزن دایه الارض
 نبرد است ^{آیت} تا آنجا دکلام آتیه دارد این صفت عاست از آنکه آتیه
 که بقیون او دایه ظهور کند همین حال خواهد بود اعلی و وجه آتیه
 که از غایت شیطنت که دارد و وجود دایه نمی نرسد و نمی تواند بود که اگر
 ره بردی که چ دایه ظهور کرد و او بی توبه و ایمان بود و با شق
 تحقیق و تعیین که از اصل دور نیست هم که آتیه و هم که حدیث

و نمی نیست که اگر سیاه روی خود را شست که در چون پستان از شمر
 مسلمانان را ندان و در دشت از آن و که که این جنه بر روی سیاه
 رو و سفید و در دم غلط شده اند و یکی حکایت قصه میکنند و این
 از آن جهت است که هنوز اول آقا راست و سفید و میان آن نوران
 قوت نیست که سیاه رویان را چون پستان ابر و رخت از دایره خود
 بیرون نهانند که دیگر بفرستند و بشیر نیست و معدوم نماند که این
 نیز همانند که وقتی که گزافان بدان درجه خواهند رسید و سیاه
 روی خود فرو شوند و در میان آید که آن فرموده و خبر داد آن که و
 الذی یسأل عن حاله من ربه اذ جاءه و ما یجیبه اجماعا و قال یوم
 تنه اثم یلکم من الله یوم یوم علیکم ایا ربکم و سفید و که نماز و کرم
 عفو انا و اهل و لکن حق که گفته اند ان علی العار و ان العیانی اذ و اقول اقرار
 نکنند و برقرار بر علی و خط خود نشود با شد و درین جای خبر آمد رسید
 که خود کویندی در جواب عزانه بهم بخلاف اعدایان و توبه و سفید
 رویان که در شان ایشان نیست که آتش را فرو نهانند که و سفید اند
 انقدر بهم آلی الجنه زمره آینه او خاد و ما و منته ابلایها و قال اثم
 خستها سلام علیکم طمطم فادخلوا فالین و قال الی الجنه الذی صدقنا
 و قد و

عده و اورش الارض یثیون الجنه و ان یوم فی الج
 السلام که خازن جنه بر تقیان حکایت از برای
 آنست که بواسطه صلاوات و سجود داخل جنه شده اند
 تا جوم که آخر صلاوات و سجود خداست که برایشان مسطر شده
 است که از برای آن میکنند که برایشان مسطر و ضبط و ضبط
 شود که و الله یدخل الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط
 مستقیم بعد از تمام ذکر اطمینان برای آنست که هرگاه که
 کن تبه و حسیل که آن شود و بعد از آن بر اطمینان یافته
 باشد که صاحب خداست که آن الله است و الله کان رسول الله
 صلعم لا صلوة الا بیاخته الکتب انی صلاوات کتب فایده الکتب
 که سوره الحمد است و فاتحه کتابت درست نیست از برای
 آن درست نیست و در محل قبول میشود که اگر از برای
 حکم حدیث و بیان این مفتاح است مناسب طواف اتم التوبی
 که از برای التوبه است و باید کرد که این الحمد را نیز بکنیم ام الکتاب
 و جود در وقت صلوة و قرائة ام الکتاب بنصوص اتم التوبی
 و سجرات سود در باید شد در هر رکعت یکبار بعد از الصراط
 المستقیم

سلام و صلاوات
 و سجود و توبه
 و استغفار و دعا
 و غیره از برای صلح

نیز فرمود که در شان اوست که ^{کلام} ~~الصلوة~~ ^{والتقوى} و التقي و التقي
 در باب بخت و عاقلان حال با کمال ذات الوصية ليحي
 شاه و شهنش و تردی نیست که از مقام الوصية بزرگوار
^{عالم} ~~عالم~~ نیز و نیز بگزیده تر و پسندیده تر از مقام پادشاه عالم
 محمد مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات نیست که عشق
 که این وجود پاک صورتی و معنی بر جان جمیل پادشاه صافان کمال
 و جمال با کمال باجسته اهدی از عاشقان دیگر را میسر نشود و خود اهد
 شرف و با اعتقاد این غیر حقیر این پادشاه عاشقان و معجزای
 و پیروی جمیع موجودات و ملکوت است و برین عزیزتر بگویند
 که نیست و خود آمد بودن الازل الابد که گفته بشود که عالم
 الهی نیز او بود از ذات حق و الوجود و الحال و الحلیة
 رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
 که عالمین و عارفین از و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الاولیاء
 و الانبیاء و الاصلیاء و الارکان و العابدین و الصالحین و الشاهین
 قدس و المحبتین و العاشقین و سلم علیهم ابداناً کثیراً و الله
 علی کل شیء قیظ و السلام علی من تبع الهدى ^{حسب ربکم}
 در خلقت

در صلوات که در شجره ابرو و واجب شده بود و نور ذات الوصية
 در صورت ابرو که خداوند مفت کن بن دلوز جان شکارست
 دیده بود از بر آن در فاخته الکتاب و ام الکتاب طلب صراط
 مستقیم و کبریا و تحقیق معانی قرآن قدیم ملک علیم چه رسیده
 بود که گشت ظاهر ذات خود را و داده بود که آن بر حق صراط
 مستقیم که و ما من دانه الا هو آخذ بناصيته که از پیش خود و در حق
 روشن است بین هر کس که تحقیق در معرفت آیه الحمد دعا کرد و گوید
 ادعونی استجب لکم دعا و اوبی حجیب البعوان در حمل قول
 آدمی باید که تحقیق و یقین باشد مدته جمال با کمال پادشاه جهان
 جلال و جبرهان چه او را نیز بخون پادشاه عاشقان حاصل
 باشد و از اخوان حسیبه الله از غایت و نهایت مدایت حق
 لم یزل و سلطان لایزال چه شده اگر صبر ازین مقام نترسد
 اما رسیدن بان مقام عالی بوجه ممکن است ازین غایت و مدایت
 و نهایت بدایت ^{سبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین}
 الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین ^{اللهم}
 الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم ^{المفضل علیهم}

این دعا را هر روز
 بخواند و در وقت حاجت
 بخواند و در وقت حاجت
 بخواند و در وقت حاجت

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین
 و علی من تبع الهدى و علی کل شیء
 حسن و قبح و علی کل شیء
 خیر و علی کل شیء

ولا الضالين این بسمت و بحر فنام الکتب علی الترتیب حکیم
 انا فیض من کلام بالاضافه بحرف ضا و تمام شده اند پس چون
 بضای و اضیف باشد از بیان آن معانی از آن وجه نظر است
 الکتب بود اتی شد و چون فعل مرتب بهما نیز بود و اضیف
 نیز باشد بوجه دیگر از مرتب بهما است که و ما جعلنا و بنی الاله
 الحمد لله رب العالمین رحمه الله بهم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک
 نستعین ادرنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
 علیهم و لا الضالین فاذا قضیت الصلوة فاستبشروا فی الارض
 و اتبعوا من فضل الله و اذکروا کثیرا لعلکم تتقون این که
 حبیب الله فرمود انا فیض من کلام بالاضافه این حدیث موافق
 آن است که کافران و فکریان او را بر خیر قضا صحت و بلاغت
 میدانند که میکنند مباد آن نبی حقیقتی که او در جهان حال
 کوشی بیشتر نیست که بیشترین کاری دیگرند از کافران در
 کلمات نمی آید که مباد قضا صحت و بلاغت او باشد معانی سخنان
 او و توانم که در این رسول فیض حکیم من صحت بخیر که خود فرمود
 بود از برای آن صاعقه چنانکه ایشان را بیدار است که قابلیت و
 استعداد

در استعداد دارد که صفای و در قای کلام فیض او نیست و اما
 خبر از زمان ظهور قضا صحت خود میداد میگفت که هرگاه که
 کلام ملک علام که در حق احد صحت لم بدو لم یولد است چه چون
 از جمال با کمال خود براندازد و حکیم این غلبه بیاورد و همان و آن
 کلام قدیم صحت ذات خود در آید قضا صحت و بلاغت من بر سر
 اشیا رخ روشن شود که شمارین حال در خواهند دید بیشترین
 و حال آنکه قضا صحت و بلاغت را داده شود نیست که نشوند
 ناشوندند نیست که نشوند گفت بین چیز که اصل من بود و کمال
 بر عکس تصور کرده بودند و بوجه دیگر این حدیث موافق آن
 است که در شأن این رسول فیض فرمود که و لولای فضل
 علیه و رحمته لکنت طایفه منکم ان یصلوا و ما یصلون الا
 انفسهم و ما یصلون من شی و انزل علیه الکتب بالحق و
 بالبرهان علم و کان فضل الله علیک عظیما لعلک تدق قفیم
 در خدا که مفضل است در بیان کلام قدیم خود دنیا من
 بزرگ و قضا صحت این رسول افصح قوم کمال خود کردی و
 در این و پیش از این و بر عالمیان که خدا فضل است که انکار

و اگر خطای خودی بودی و در حق او ایضا فیض است
 که در این شأن که کمال خود را در حق او نشود و در این شأن
 نیز هیچ چیز در حق او نشود و در این شأن که کمال خود را
 در حق او نشود و در این شأن که کمال خود را در حق او نشود

شری امام حسن بر صلات زخم کمار و اسلنگار بود که آن ضلالت
 و مغرور را بر ایشان رد کرد که فرمود ما فضیلت الاله انفسها
 یخبرونک شیئی الی و کان فضل الله علیکم عظما و انما
 انتم الصلوة طری السیار و زلفا من اللیدایه که چه قیام نماز
 بد و طایر روز انداخته و بیار از شب از برای آنکه در روز
 شب که بت و جانبانی از دو طرف بدر خیزد و در حق
 رکعت ص و کنایت بیاض ظاهر شود و بیار از شب خود آن کنایت
 سوادست که کاس است و کاسه ای الحاکم بیدار
 البیاض که باین صناع که باین کشفه بدر میاست حتی خیزد
 و حبیب الله که بدین که مغرور کنان بین پس بنویزد زنی ذکر
 للذکرین الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
 ای که مغرور و ای که مستعین است و انما الصراط المستقیم صراط الله
 المستقیم علیهم غیر المغضوب علیهم و النضالین این که هرگاه که
 حصی قومه کعبه الله شد و در قرآن سید الخانی احدی توبه بلیغ
 کرده اند انما الصراط المستقیم میگوید کنایت از آنست که چون
 متوجه شد عالمین شده است مدایه از خنده او و مدایه من طلبید
 و چون بر صراط

و باین در نماز و در کوفه
 و در نماز و در کوفه
 و در نماز و در کوفه

شاکر الله رب العالمین
 و الحمد لله رب العالمین
 و الحمد لله رب العالمین

این که مدایه من طلبید
 و الحمد لله رب العالمین

و چون بر صراط مستقیم مدایه من طلبید فرمود روشن آنست
 این که مدایه من طلبید و الحمد لله رب العالمین
 پاک خلق بود و آن صراط مستقیم آنست که آن حجر الاسود دخلی شد
 که بر میان خود دارد و نادای آنست و چون ابن رسول مقدم چنین
 که مدایه از و طلبید و لید با وفق مدایه او آنست که در مقابل آن حجر
 الاسود فرق مبارک را بسته خلیل الرحمن شکافه تا بنزد حق
 خلاف احسن تقدیم حسن شده حبیب کردید و در سوره فتح باین موعده
 ما نغایه و نه باین رسیدیم الله الرحمن الرحیم ما نغایه که نغایه
 لک الله ما نغایه من ذنوبک و ما آخر ویم نغایه علیک و بهدیکه صراط
 مستقیم و یبصرک الله نظر عزیزه از همین خبر بود که را آید کان حق
 علام الغیوب و غفار الذنوب چه خبر دادیم الله الرحمن الرحیم و ا
 جاء نصر الله و الفتح و رایتہ الناس یخولون فی دین الله افواجا
 جحر ربک و استغفره ای که کان تو باین اسم الله الرحمن الرحیم ای که
 رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ای که نغایه و ای که نغایه
 ای که صراط المستقیم صراط الدین المستقیم علیهم غیر المغضوب
 علیهم و النضالین ابن الحمد را که در میان میخزند و توبه بر می

این که مدایه من طلبید
 و الحمد لله رب العالمین
 و الحمد لله رب العالمین
 و الحمد لله رب العالمین

للعالمین کرده است و مدینه بجزایر مستقیم می آید و باید که بدانند
 چنانچه کعبه الله مدنی للعالمین است و از آن وجهی که در کتاب
 است از کتب جمیع با و راه است آن سوره را نیز در خصوص با و
 مابین صافست در سالت علیه السلام فرمود که فاحکم الکتاب و
 تنزل ~~من القرآن~~ ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین الیه یا ایها
 الناس قد جاءکم موعظ من ربکم و شفاء لما فی الصدور و یهدی
 و رحمة لکم و طمان قلب یفضل الله و برحمته یزیدکم فلیتواخذوا
 بما جمعون بخلاف اهل بیت من کوفی فلو لم یخرج من فرائضهم الله
 عرفوا و اثم عذاب الیم کا توکید بون ~~قال لا اصلح الا~~
 بام القرآن بدلیل بیان خدای که در جی سی جده احده است ام
 الوان ح طیف ابو البشر است جده از برای الذر و قیامت این بیان
 دلید قوله صحیح و می خورد پس آورد که فرمود بود که ان کلام الله
 النطق ما کان فی ~~الانسان~~ اما الله من رجا لکم و لکن رسول الله و حاکم
 السابق از برای آن توحید در هکذا بام القرآن است و السلام ما و ابن
 سم در جی سی جده آمده است که صوم بار استادن از کلام چیست
 غیر کلام خدا باشد و در آن حال صیغره باید که کتب علیکم السلام
 کما کتب

در کتب و احادیث

کما کتب علی الذین من قبکم منین از فرمود که کتب معلوم نشود
 که صوم تعلق کلام خداست و داشت از زبان آیه و صده لا یحکم
 و دلیل خدایان یکدیگر صریح در جی سی جده آمده است که فرمود
 که سبب است در ادب که با شد در بیان میگوید و العیبه
 فرموده اند که چون ملک در صورت ایشان در میان آید
 می آید که شش خدا را بر داشته باشند سبب آنست که خدا را شکر
~~فان الله~~ در توبه آمده است که انان میخواستیم بیاوریم که
 حاکم قرآن می آید و ما میان در میان آید آدم را بیاوریم که بر
 صورت ما و محبت ماست بین آن ظهور که در جی سی جده
 که ما میگویند که با بد که نگاه دارند ایشان انکه شد که
 حاکم ایشانست که بصورتی است و ظاهر است تا از آن
 در حدیثی گفته اند که در حال لعین در کشتن اند رفت
 بواسطه انکه هر کس در ملک در میانند و هر چه من باید که
 حقیقت امام متفقین باشد بدلیل حدیث صحیح و قیاس
 اثنی عشر فرمودند انما الله و حاکم ما یأمر و در جی سی جده
 در آن عمل که فرموده اند که بابت ملکات ارباب اینه را

آوردن آنکه در لوح محفوظه ^{و لوح محفوظه} و لوح محفوظه ^{و لوح محفوظه} و لوح محفوظه
 بود که در سوره برای منع شرکان کجایان از خانه و باک ام
 التوا نیز آورده بود تا معلوم شود از روی علم الباقین و عین الباقین
 که مشرکان کجایان همان و جلال الباقین غیبی بود که در اتم التوا و
 معنی در راه نداشت که من الله الا لا بد و در و دزد و کجایان
 بناد و ظاهر معانی اینها معنی باب نیز معنی می بیند اما علم الباقین
 داشته تا معلوم شود که گذشته و حال نیز او است چون گفته
 الله که کلام حق هر دو عین و وجود یک چیز یکس بود که در
 خدا و سخن خداست و السلام ^{فاما} آنکه در صلوة حسن را و که
 بنجامه وقت فرموده بود و از ده یکی قرار گرفته که آن
 جای فرموده اند که چهار در اول ده بار معنی نهاد در
 میزانی که از برای آنکه بعد از علم است کلمه صفا و از برای علم صفا
 از این بیان آن جناب معلوم میشود که در اول ده از برای آنکه
 شن بودن است که با علم از ذکر آن زیاد ترست و گفت این
 معنی از زبان نه تشدید شسته و کلمه دعا و نفوذ استیذان
 که بقیه همین صفت و السلام - هرگاه که بنده تو خدا کتب و وجو
 حود را

منتهی
 منتهی
 منتهی

حود را بر جمیع اشیا میخواند و منتهی در سوره جلالی قرار که در سینه و کف
 معنی کرده اند و در زندان دارند آن بنده تو خدا بنده و کتب
 که از آن ابراست که پیشین مقام عالی او را از ضایع خود
 وقت و فاعل بدعا خوانند که گفتند تو فاعل او را برادر دارند
 حق در حق حق حق حق فرموده اند که اگر کسی سوال کند که
 آنکس که فرمود که کتاب را در وضو بر و رسان ستر انداخته
 باشد و آن میفرماید که او در تمام کتب این معنی را فاعله فرموده
 بود و در آن کتب این را بن فاعله برساند و آنکه و ما کان
 این کلمه الله الا و حیا و من و را و حیا و او برین رسول الله
 قول را و در کتب حقیق و عذرا کتب بنیطقه آن کتب
 حقیق و فاعله که بنده حق است که صد کلمه و کلمه بود است
 چه این کتب است که هم در سوره قطعه الله است که کلمه
 مایشا و میشت و عذره ام کتاب با آن که آن حق که دانسته
 فرمود و آن کلمه که فاعله ذات صفا و او است صفا
 بی بوی از برای ظهور حقیقه این معنی را استمع که فاعله
 ظاهر دانسته بخور و نسبت کرده اند از برای آنکه احقاق وجود

بشیر
 با حق صفا

چه حکم آن صفت حقین را دوست خود را برین صفت خود
 سود و جمیع فرزندان را ازین صفت خود جدا آورد و بدست
 خود بعضی صفت خود را برین صفت خود واقع حال داد که بگویم خبر حق
 و نود و وجهی که خداستند و در باره آن تفتیش نماید و بیا
 و خود که آن غلط مضرت درین آیه ازینجاست که در حق
 کرده اند که صفت مولای الجنته و لا باکی و صفت مولای النار
 و لا باکی الحمد لله رب العالمین و اخذ بالله من خط الله
 که بعضی صفت اسم آیه ذات الوعیت چه شده است
 این اسم آن قوس ~~السمی~~ چه که بین اسماء و هدایت در
 آیه چه و عده لا شریک له الحکم و البیض جود سماه
 و تعالی عما یشیر کنون ~~در~~ قول چه فذلک السی الخیر و حروف
 نقطه که ک ح ی ع ص ک امین به لید یا که بعضی برای که
 بر اسم که ~~ص~~ بوز خود که است صدق الله العظیم ازین
 بعد آیه الله که اسماء حسنی را بر که بعضی چه آیه انما انزل
 بعضی اسماء الحسنی را بر که بعضی که فرمود الله نزلک الحسنی
 کتابت بجا شانی الایه و الحمد لله رب العالمین
 رب العالمین

رب العالمین ما لک یوم الدین چه در بیان حقین خود را میفرماید
 و کذا لک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لک یوم الدین
 و درین حالت تنبیه میفرماید که هر کس که ملکوت سموات و ارض را
 از حق خود جدا کند و از برادران حقین معلوم شود که چه دایم
 الارض چه فطام حبیب شیاطین عنید بید را از برادران در هم
 شکن و نبیت و نفع و کردار این که خوفین نبودند و بی روی
 و مونس و تقلید صرف بودند که فرمود از اوقع القول علیهم
 لکم دایم من الارض تکلم و آیه انما کانوا بائنا لا یوقنون
 و نری صفت و کرمه و فرقی چه چون نماز از اسمان آید و کائن
 آیه الایه از بیان حقین روشن میشود که چون حق از اسمان آید
 بر ارض که مناسبه او باشد چه رساله متوجه اسمان که مکان صراحت
 شدن بود تا هر که حق را بشناسد چراغ شد که اسم اسمان و هدایت
 که همان آن وجه باقیست که کلماتی ما لک الا وجه و چه در بیان انما
 العلم و علی ما بهای فاعلم میفرماید که اگر چه بعضی اسماء انوار کنند
 مع الایه و سر و هر صفتی چه بعضی چه بعضی او با این اعتبار خواهد بود
 که با علم او واقع شده است که دلالت بجه میکنند و آن مقتضیست که اول

این اسماء صفت حقین است
 چه در بیان حقین است

[illegible][illegible][illegible]

چون فرمود لا حجة ولا شریک ولا فطر الا فی یوم الجمعة ازین
 وجست که مقتضای ما بدین شایسته تا حقیقت این معانی ظاهر کند
 از حدیث بیان آید که این معلوم شود که الهیة الهیة آن روح الهی که در
 بیجا و اولی نبوده و در وقت قیامت یکبار آن حدیث که در
 کبر که حق را ازین بگردانیده و با شرف ازین کفر است یعنی
 که در درین حدیث که حجة و جنین آمده است که بن فاضل قوله و در
 علی الشریع و حدیثیه الخیرین الاله صدق الله العظیم و حجة و ان
 الله یاتی بالشمس من المشرق اکثر که صلاتی را از مشرق بخوبی راند
 و الصحاب الایمان ما الصحاب الیمین و الصحاب الشمال ما الصحاب الایمان
 الاله صدق الله ازین حدیث آید این معلوم کن ای طالب ازین رو
 بترس اگر چه تیران ترس سودی بوجهی نکند که اکثر از مشرق ظاهر
 را غریب بمراند که خوب جای غدا و در وقت بدلیل کتب است
 الله و الله ان اکثر است که آن میفرماید که ما جوس کلیم الی ان الله
 گفته و نیز آن اکثر است که میفرماید در در غدا و در حدیث
 شایعین که در دار خیرین او خواهد بود و آن را باین
 تیه کرد که و الصحاب الیمین ما الصحاب الیمین و الصحاب الشمال ما الصحاب الشمال
 صدق الله العظیم

صدق الله العظیم و حجة و ان الله یاتی بالشمس من المشرق اکثر که صلاتی را از مشرق بخوبی راند
 و الصحاب الایمان ما الصحاب الیمین و الصحاب الشمال ما الصحاب الایمان
 الاله صدق الله ازین حدیث آید این معلوم کن ای طالب ازین رو
 بترس اگر چه تیران ترس سودی بوجهی نکند که اکثر از مشرق ظاهر
 را غریب بمراند که خوب جای غدا و در وقت بدلیل کتب است
 الله و الله ان اکثر است که آن میفرماید که ما جوس کلیم الی ان الله
 گفته و نیز آن اکثر است که میفرماید در در غدا و در حدیث
 شایعین که در دار خیرین او خواهد بود و آن را باین
 تیه کرد که و الصحاب الیمین ما الصحاب الیمین و الصحاب الشمال ما الصحاب الشمال
 صدق الله العظیم

که تخلص الله در آن کتب از خود وجود آمده بود که اتم غلبت الاله
 از برای آتی و توفیق نامتناهی همان بیان میکنند که الله
 از من قبل و من بعد تا آنجا که کلمه الله فرمود که و احیا بالصلوة
 و الزکوة ما دمت حیا که در سوره حبیب رب العالمین
 علی الصلوة و التمس نور الوصیت را چه در حد آن قرئت
 من بعد و بر و احب و فریضه شد از برای آن فرمود
 که حبیب الی من دنیا که ثلثه طیبها و نساء و نورة کینی
 فی الصلوة صدق الله و صدق رسول الله که حقیقت الیه میل
 از آنجا در یابید که در وقت وضع حمل رحم از خود فرمود
 الی نوره لرحمة صوما فلن اظم الیوم اشیانا انا کما
 یقومها یحکم قالوا یمرحم الی لک هذا و او در جواب گفت
 قاله یومین عند الله ان الله یرزق من یشاء یوجیب الیومین
 که این سخن بجز بود و بحسب ظاهر بود و شوال نبود بجزیم سخن
 خود کار نکرده باشد و معلوم خود را نه گفته باشد با خود
 نمود که بفرموده سخن را بجز آنکه گفت بیک بر فرمود که قاتل
 الیم در شان اول العلم علی من استوعب الهدی و این که
 در شان

در شان آن بجز ما بود که فرمود که لم معارج الیم که بود و آیه
 الیم حبیب الیم تقوی بیان بقیاست بدلیل بانه کلمات است
 اتم الکتاب که فرمود بحسب الله ما شاء و ثبت و عده ام الکتاب
 تا معلوم شود که ای نبی تا بنفد ام الکتاب که در حد صبا که کمال
 ام الکتاب را بجز بجز و او مانع من که فرمود ظاهر این متن نیز
 میجو الیم که او شد که کلمه قبل میجو الیم عبارت ازین
 و جریست از بیان جمیع پیغمبران و پیغمبران و باب وجود در این
 صبا حکم و حکم بآن مناسب داد که این امر فرموده کلام ما فهم
 و این که بر وجه ایشان کتب خود را بود بکلماتی شانه شد که از
 شانه به نیست که فرمود و ما علم تا وید الله ان حدیث حبیب
 خود را که آیه در بیان او را داد که فرمود که زهر و بک سوره
 برون و آن عبارت در صورت سخن در آید آن حدیث آیه
 از روز نبره بانه رسید و ظهور بر پوست که معلوم شد که در جوف
 سما که دارد نه ایشان نیست بغیر از الله که او را اول آن
 از برای ظهور این حق فرمود سبحان الله الرحمن الرحیم الله الله الله الله
 الی القیوم و صدق الله العلیم و صدق رسول الکریم و سخن علی بن ابی طالب

انتم مدین و الحمد لله رب العالمین **یوم نزل الله تعالی علی کریمه**
 وانا قوم عن عین الله این حدیث صحیح از طریقت بیان آید که
 خبر از آن حدیث صحیح دیگر می رسد که خود ذاتی الهی را در حقیقت
 آن خزانة حق در صورت رجل در آورد تا معلوم شود که نزول بر
 خواص کرد که کسی حقیقی الهیست در باب این طالب اگر فهم
 داری و انکم چون بر حویلی را که بر وجهت پادشاه
 کنی البته از او صدای بر آید چنانکه از اناصل آشت و ضا صل
 سید و شصت استخوان بین صادق باشد و چنانکه خود
 الملائکة بر جلوس علیه من کل باب سلام علیکم ای واکم
 قلین اصیقت الناس والجنه علی ان یاتوا علی هذا القرآن لایاتوا
 بنیوه احدثه این حدیث را در صورتی که خواص خود و کافران نماند
 اول الصلوة را عاقل کرد اند و از این قرآنی صلوات فجر خواست
 که اکثر صلوات فرض بود که چون اهل را شنوا شد و در بطریق
 اولی که اکثر را شنوا شد آورد تا دانند این از صدای آسمانی است
 که چون است که قرآن فرمود و مرا در صلوات بواز بر او الله صلوة
 بی قرآن قرآن درست نبود چنانکه فرض دیگر و از روی تفسیر
 ختم این

چنانکه در این حدیث
 بیان شده است

هم این سوره بکس فرمود که ولا تجزها و لا تفرقها و لا تزلزلها
 که خوانست و السلام **حکیم الله** که گفت تعلم ما فی نفس و لا تعلم
 ما فی تسکین ایدان علام الغیوب حقیقت این صفت را بوجه
 از وجه از بیان علام الغیوب میتوان دانست که در بیان
 قرآن میفرماید که بعضی نفس را می بیند و بعضی اند و بیان میکند که هر نفسی
 مفرد است خلاف آنکه پس است که وجود نفس بر نسبت با کمال
 که معانی و صفات از او ظهور میکنند مفرد بود که کتب علی نیا از این
 این این نفس وجود ذات حق بود که در شب جوار در صورت
 امر فقط روی نمود علی که در ذات خود از بال صفة بود
 در کتب بالفعل روی نمود از برای این بیان آید الهی که می
 صورتی که در آمد که موقوفه آید بر خدایان بودیم در آن روز
 که یوم نزل الله تعالی علی کریمه و انا اقوم عن عین الله حقیقت
 این بیان را از آن حدیث قدسی بر برده رب در بیان که خود
 گفت که انما خلقنا فاحسب ان اخوف خلق الله و انما علی
 معانی الهی بوجه حکیم الله از برای آن فرمود که بار
 دیگر که بایم هر چه گفته ام انرا در بیان آورم که اول کلمه است

بعد بخلاف این که روز جمعت که آن فرمودیم در حق چه درین
 مقام قوله چه ما باز از راه سواجون باز گشت عمارت مسجد و از گشت
 ادم را دیدیم سر بر سر تابان داشتی بجز ایشان خبر نمانی از پیشتر این
 فرموده اند قوله در راه رجوع را به بر میگزیند در دو
 عالم دین نیز آن یکشده - الله صدق الله العظم اما اگر از این
 حد بگذارد دین این جهان و آن جهان یکی شود که بوجهی که
 برای آن در آن جهان ماحور شوند درین جهان هم ماحور خواهند
 شد چون حکم و الله الاخره و الاولی و قیامت اتباع فرموده
 اند در کتاب بکرم حق خود چه و السلام ماحور نماید یا اهل الذمه
 اموات تنفع الله بحکم قرآن و یکریم عنکم سیئاتکم و یغفر لکم
 والله ذو الفضل العظیم هر گاه که عقیده اهل ایمان این باشد
 که قرآن و قرآن تدبیر کند مصلحتی پس هر وجود منفق
 که از حد این حد است عالمین و ممالک بوم الدین چه قرآن
 شده باشد شک نیست که امام و هادی تواند بود و این شهر که
 این قرآن را می خواندند کافر است از برای آنکه این محمدی بود و غیر
 اگر حقیقت خود را ازین قرآن در بیان نیارد باینکه اینچنین
 که از این

وہم واکم تو اندر ہے

که از اهل ایمان باشد و را با من و مهدی قبول خواهد کرد
این آیه جلیل الله تعالی مدعا بسیار کسی خواندند اما چون
بر این معنی نرسیدند باجم مهدی نبودند پس وجود طایقی
که با این سر رسید باشد و بر تقوی و زهد و ورع و پاکیزگی و تقوی
نماندند بگویند و آن که کلام قدیم است علم است مهدی
او خواهد بود اگر نگار این معنی کنند بگویند که خدا انصوری
صود کا و خواستند بود که بگویند او چنین بعضی و گزینش
او گفتیم که اگر بخواهد در روز جمعه یکم از هر یک و عید النور
و چه این که این است از برای ادا این است او عود است با رندا
در خلق عالم بعد از برای اجماعی تا دالالت بر بزرگی علی
قدر و رفعت آن صلوات کند اما چون دانستن این سخن که با
خضر در پی باز شده است از سنت آن و تقدیر از برای آن است
لم یزل که از برای آنکه آن سه نام که بر خط خضر از عالم از برای
یقین محیط است در مورد جمعه با رندا که در مسجد جمعه نیست
آنکه آن و السلام علی من اتبع الهدی و این که سوره که این را
لبست آن حفاظ در روز جمعه که بختم است میخوانند از آن وجه

که من مورا خست و دلیل تحت آن حدیث است که آن حبیب رب العالمین
 ع و علیه السلام فرموده اند که هر کس که با من در دنیا صلوات
 از او سورت کند بخواند از سر خود حال او بهین اید باشد که در حدیث دیگر
 فرموده اند که هر کس که با من صلوات بخواند کل باب ملکوت و السلام ^{آن}
 در دنیا مفت گردد که در آن باب عید را با خود داخل میشود که در دنیا
 میتواند بود که آن روز باشد که شرکان بس اسمین از اینجا درود
 و فریاد آشت که بر آن روزی بعد از آن بسبب مفت طواف و بایست
 کرد و آن وجود اصل علیه الصلوة و السلام که انانیتیه العلم و خود
 از آنجه که آن بود از آن الی بود تا مسئله دیگر که خداوند کلیم
 و ملک عالم ^{آن} که حبیب خود را که منع قرارست قریب و بیان
 او فرمود بدلیل آن علینا جمیع قرآن فادوانا فایتم و السلام
 آن علینا بیاید و جمیع که از سر این آیه ^{آن} میتوان بود که اینها
 که وجود اصل او را بسبب خود در دوزخ حال آنکه از جسم کردن که خدا
 ترکیب بسبب خود منع فرموده بود پس که در بیان توانستی آمد
 و آن وجود که بقوله این وجودی که خدا را تعالی و تقدیر صلیت و
 خواست کرد و وجود کریم خود کلام الله فرموده بود در هر روز

ست علم

ست علم ^{آن} که در ظاهر او ظهور کرد و بیان تاویل کلام قریب
 خود فرمود که هر کس که با من در دنیا صلوات بخواند که در حدیث
 با آن روز که کلام الله بود بیان خود را بود خلاف عکس بقدر حق کند و آن
 و مال بوم الحکما تارین نه و اعلم بکن در حق ظاهر نام که بیان و توحید بود خود را
 به خود داشت علم هر که که بیان اصلیت و بجهت تاویل و بیاید که نور علی نور
 نوره حدیث و موافق کتاب اصل که بیست نه حرفی بود که اگر کوئید که در دنیا
 غیر خود بشود که در این بیان ^{آن} که در بیان که لام آن که بر یک در کتب ^{آن}
 البیوت ^{آن} که از برای آن ^{آن} و ستاد علم از آن است تا در کتب شود از برای حکایت
 تغییر و تاویل و بیان و دلیل ذکر روشن است که آن کلام که در او فرود
 بود او را کلام بواسطه خواند و آن کلام را که در کتب ^{آن} بود وجود حدیث حکایت
 و توحید و غیر کلام بلا واسطه باید که آن هر یک که تعقیب در حال است که در کتب
 شود و در بیان اصل خود در این که ظاهر ^{آن} بیاید که آن ترکیب ^{آن}
 بعضی اوقات بعضی حکم الناس فی الحکمه و کلاما جمیع علیه حسن دارد که
 هر مقام ترکیب است و کامل و سه سال که از برای آن ^{آن} که خود و السلام
 هر کس که اگر در هر روز و سه سال نبودی حال آنکه بیاید
 آنانی که کتاب بتوانند فرمود و این کتاب ^{آن} بخود دست و بنام

الصلوة صلاة الله عز وجل
صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم

از کج بود خدا را که بر تبار و تفرس و انتم **ع** حجب آن علیه فضل الصلوة
در نزد آن عیسی میز خود جلعه کلای مالم اعلم من آورد که از برای
آن میز خود که بعضی که از جنس او بود که بس و انوار الیکم
ایک من المصلین علی عر او **ع** از آن وجه که عیسی هم بودند
فرمود که من ادرک الركعة فمذا درک الصلوة **ع** آن اند واجب کرد
بود بر یونانی و حدیث و فقه و احب فرمود بود ما ربنا الصلوة
حجب آن علیه فضل الصلوة و اکمل النعمات ثابته باشد که آن دو
یکی نافذ و یکی نفی بود که در قاعده **ع** روج اند که این حکم است باز او
صلوات واجب نفست و چون آن مفتک کنه و وجه را که اصل است بفت
ی بایست شد اصغر نیز فرمود که کتب علی ثابته وین حکم است الا وین الی غیر
والخیر الا انشی صدق رسول الله **ع** فرمایند هر روز که **ع** عر نام ملک
و سریر الحشا **ع** هر صدق داده بود که توفی الملائكة و روج العقی
یوم کان بعد از خمین الف سنة میز **ع** از آن باز نازن خوانند
و درین روز که در شب خروج و فریاد کشن بخانه صلوة **ع** روج الایان
که تقدم الجین علیها است میز خود که آن سبی و سینه سبیل علیا ثابته بود که
توفی کن بود ما مفتا و دو باشد که آن بخانه حرف و نقطه علم عیسی

مفتا و دو دو

مفتا و دو و مفتا **ع** و باز میسر آید که بود اجواب آن دو
موقوف بالعلم کلام قدیم آن باشد در مصاحف ملک از اسمان آمده بود
که موعود آن نیز چنین بود که از مصاحف مخوف و از سینه **ع**
خط خوان که از کتب کرده اند و از او کتب و روج **ع** و دو
بورش آن کند فی یوم کان قیاده حسین الف سنة که آن متاد مصاحف
در آن بخانه حرف و نقطه صورت کتات فعید بود و نیکو نیست که آن
معدود که این خطای از خطو کرد که کلام الله و روج الله بود و دو کلام
قدیم علم خود را سخن خدا و کلام الله دانسته بود و عیسی و حقیق و حقیق
این سخن از معانی **ع** کلام و حد و ندر حکم **ع** از انجاست که
کلام قدیم ملک علم **ع** روج که از آیت است که نیکو نیست که بعضی از
و نیکو نیست که بعضی از **ع** که من ادرک الركعة فمذا درک الصلوة
ع بر لیل القرآن الیو صبا که **ع** ان صلاست صلا نیز فرست هم بر لیل
آن آیت که در از این سوره است که فرمود ما نجر صلا **ع** الی غیر
که علم و حق در آیت است از برای آن صلوة **ع** قرات درست است
که قرآن از میان آیت **ع** که در سوره مراح اند که درست که تعلق صلا
دارد قرآن است که وحی الله فی قلبه **ع** یا فیه لک عیسی ان یجعله ملک

و دیگرست بوده باشند بدین و آن منشی یا هیچ کس و کس
 تسبیح و ملائیکه را ازین معنی چیر که البته جسم کشیده
 بابت که تا قبل خط و کتابت باشد یعنی اگر آن مفسر طریقی
 ملائیکه را که ترف و فرم میانه ایشان بر صورتی آدم باک
 با آن بود که گفتند و سخن تسبیح چو کج و کج و کج و کج
 نکرده اند و اصل آن تسبیح و تقدیس را کجست اصطلاح بکلی
 و وضع منسوب نکرده اند پیش و بشیر از وی تبیین و تحقیق
 که در مفسرین خود و غیر اند بر که داشتن آن مفسر موقوف
 تسبیح و لوح و قرنی و حطست و آن و در آن صیغه الله
 بود که به آن قدرت آمده تا قرآن اسماء کلمه بر مفسر شده بود
 با صلا و صلا و ملائیکه و اعیان ازین حال خبر و بی و هم و هم
 از این جهت که خود را نودان میدانند و فرم میانه با آن مکرر
 و کینه هستند که تمام السیور و آن این قابلیت در نزد
 ایشان نهاده است که قابل شکل و صورت باشد بلکه قابلیت
 نمودن شکل و صورت ندارد بلکه ظاهر ظاهر که قابلیت شکل
 و صورت ذات او داشته بین بدین هم که هر چه علی الملائیکه
 صورت تسبیح

صورت تسبیح و تقدیر ایشان از تسبیح آن اول جابر و مکرر
 و دو ابر و را که هر آن سود در آن مثال است اول از آن که
 و دانسته که صورت است و مفسر طریقی است و او
 است و در آن و بواسطه این معنی شده که هر چه قرآن را ازین
 آن تسبیح و صیغه تسبیح یافته بود که تسبیح را در آن
 مفسر تا جنانکه تسبیح از آن اصل خوانده که حسب بر همان گفته
 الهی کام و زبان تسبیح بر وی و ایشان از تسبیح خبر دارند
 که وی ایشان است بهمان که گفته و ابیدین عید تسبیح
 بهر چه چون آن صورت اسماء در آن تسبیح و خوانده و در
 و مکرر و مفسر آن ابد و از آن شد و چون تسبیح آن اسماء
 در ضمن خود آن داشته که هر او را و علم او را تسبیح کنند و هر چه
 در وقت اذان و صلاه بعد از آن اسماء کلمات و در ضمن خود
 که آن نظر از چشم نایگان بقول عدلی غنبدان که از آن
 گفتند نه بود و در سجده آمد تا ازین گفته معلوم شود که در آن
 یعنی در علم الله خود ایشان در بواسطه صورت اسماء و خصوص
 تسبیح اسماء مخصوص بوده است بدینکه جنبای آن اسماء اصل مایه و آن نظر از چشم خبر

[illegible]

ثابت بود که این را آن استعداد نیست که تحقیق این چنین بود
 ماحور را بدید و معلوم شد که در این کتاب در این تحقیق کردند
 ای خدا که عاشق و معشوق یکی شد در غیر خود خدا این خدا
 دان در جمیع ماکان و مایکون و همه ناشرب و الله **عنا**
 شباطین که فکر قیامت از مومن و مبراس که دارند و در
 بحر الاسود دارند که مثال و به آدم تا کسیت فی الجبل ازین
 فرستیدند که آن بکر از جنیت آمد از شیر که اوتن غذای فرزند
 آدم است نمیدر بود و وعده این بود که هرگاه که او سیاه
 شود ظهور قیامت باشد بارها درین وقت که رسید انجان برودند
 و بنید که در آن بکر هیچ سفیدی مانده است یا نه اگر مانده است
 از جمله منظرین باشند و اگر نه سیاه شده است بعد از قیامت بخیزد
 که از آن رو که منکر و عدو خدا و رسول اوید قسری می زند که گفته
 تمام قهر و البیعت و موافق این آیتان حدیث است که فرمود
 صادق صلوات الله علیه و الله بعثت فی انفس الامة راسا و الله
 که این صدق الله و صدق رسول الله و نوشاء الطمنا علی
 اعینهم فاستبقوا الصراط فانی تبصرون اگر چه آن خطا است
 که بر میان

که بر میان حجر سیاه است که سیاه شدن نیست که آن خطا است حکم
 خدا را استوار است که فرمود صفة ذات قدیم اوست و از بی بینی
 از این محو شدن نیست اما چون تا غایت نرسیدند که آن فرزند
 بی بصارت ایشان سیاه است اخذ بالله من خطا الله و الله **عنا**
 فافترسوا ما تمیز من التوان را از زبان می چه سخن نیست
 که بین چون مودان که اصل و فرع قرآن عبارت از این نیست
 یکم اند و بر یکدیگر عند الله در عالم خود هیچ فرستیدند
 بیدارند که خوانند و اسان تر باشند که خوانند ضایع و جویم
 که فرمود فی حدیث من ابایم اخر چون یکم اند بیدارند و یکم **عنا**
 و الله بدید یکم الشکر که عبارت از تعظیم ترکیب است و حال آنکه او
 روز فتح است که عبارت از قرآن خواندن است و فی حدیث
 استانی و فرجین خداوند و ایت خود را آن کردن بود که گفته
 علم ان الله عالم و اذله و یسئلون خلقه التوکل و الاضرب
 بام و وعده خدا و رسول خدا این که طریقی میجویم ای اصل و اول
 الله را آن است که حدیث صحیح است سید المرسلین که فرمود در حدیث
 بت برید به و عباد الله خذوا له و اعطوا له الا که تا قرآن توان

قرآن را ازین
 سوره را ازین

انچه بترين مرتبه که در حسی است در بیان احد است قوله **و نه**
 که بدین نحو نیست و دون جان الله متماثل و یکبار از خدا بیادری
 متماثلین **و نه** یکسان نیست که رسول بی حق علیه فضل استخوان **و نه**
 این صور را اصل فرموده اند و حال آنکه آنرا که اصحق اند و طاعت
 و نیست و او نیز باقی که از بخت خداست دارند که **و نه** و طاعت
 بوجهی که دانستن و بقرین و طاعت نیست که **و نه** خود را فرموده اند
 فی الدنيا والاخره و من التوبین و چون که بود در شان او بود
 الناس فی المیز و بجان الصالحین که صلوة که محل صلوات است بعد
 خداست که **و نه** از و انکم **و نه** قولها مثل این بنفعون اطاعت
 فی سبیل الله کفیل حبه است سبب سبب فی کل سبب **و نه** سبب
 والله یضاعف لکم دنیا و الله واسع علیکم معناه نعمت خداوند
 الهی خود معلوم است اما سوال کردند که فی کل سبب **و نه** حبه و چون از
 هم از راه این **و نه** جواب این نیست که چون حبه که بوجهی از روی تحقیق
 خداوند نظر است که اصل خلقت است و یکبار خداوند بخدا دعا را جمع است
 زمین تمام در جای داشته که حسی علم خداست عاقل خداوند
 که خداوند در شان بر آن تمام نزد و در حق و یکم خداوند علم **و نه**
 دلیل آن است

دلیل آن است که فرموده بجهت آن لفظه قوله **و نه** الزانی
 فاجله و اکل و احدیها مایه صلبه اما مایه این سر و و نه از
 لفظه **و نه** میشود از حق و طاعت علم است این **و نه** حسی علم است
 که هم در طاعت و واقع شده است که چون آن **و نه** در لفظ
 است بر طاعت و علم نهضت شود از برای آنکه در عالم تو صید شود
 که **و نه** حسی علم است در دیکری هم موجود است تا هم از برای اظهار
 فی کل سبب مایه حبه فرموده که فاجله و اکل و احدیها مایه صلبه
 سوال کنند که نهضت را به نهضت و سبب نیست جواب آنست که **و نه** حسی
 علم نهضت است اما در این **و نه** در علم آنکه از نیست که بعد از نهضت
 تمام دارد که بعد از نهضت و نیست نهضت **و نه** است که باز نهضت
 خلافی **و نه** فی کل سبب مایه حبه و در آنکه علم هم از این است
 که از جاب نهضت آن را ظاهر میشود و نهضت دیگر در بیان لفظه
 و نهضت و نهضت که جنبه فی فرزند در نهضت تولد میکنند و فی ماند
 در نهضت مایه نهضت که نهضت و نهضت مایه نهضت مایه نهضت
 که بوجهی از برای آن **و نه** مایه نهضت و نهضت نهضت
 بود و وعده خدا این بود که در نوریت حسی که هر که خدا را پیش
 از این **و نه** حسی علم است

از این **و نه** حسی علم است
 از این **و نه** حسی علم است

ظاهرند که اشک را داخل باطن دارند که باطن نسبت با ظاهر همان حکم اوست که
که درش از این است و این است که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ

والحكمة وإن كانوا من قبل في ضلال عظيم

کلمه است از جعفر بن داود و از اعمامی قبل از حضرت علیه السلام بر او که در اول که
فرمود که هفت هزار جوان است که رسول الله از قبیله اوستیانیان

و مستاد و حال انکه قبل از بعثت رسول این امر که موصوف و خود نوی خدای تعالی
نیز فرموده و چه میخواند بود که در وصف این موصوفان ایمان باشد که در

سورۃ سیدہ ایاہم انبرای احباب دعا و تحلیف خود و فرمود کہ ہوں ازین عبت
فی الایمان رسولاً منہم تملو علیہم ایاہم و انبر کرم و علمہم اللہ و فی الحقیۃ

این کارها را قبل از فصل از این سخن که بعینه همان الفاظ است که در جای دیگر
ربیان آمده است که در ادراک انسان ابراهیم مذکور است اینها را در

خطای کتب اهل البیت واقع شده است و لفظ ایمان نیز قبح است و از
آن بر رسولی نبی سر خود بخانی دیگران را حرام و فحش داده اند و لفظ استقامت

سبھا

[illegible]

طعن او در گفتن ان هر چند نظر در آن آلوده را بر حقه
ما لازم ندارد ان نظر اهل ان که در آن آلوده را بر حقه
العدله و سبب خود که بر او قرار نکرده و در ان آلوده
تنگان و تنگنای که در آن آلوده را بر حقه اهل ان
تنگان و تنگنای که در آن آلوده را بر حقه اهل ان



سبحانك الثاني والقول العظيم زبر اوان وذهب عراج بك باربعيات
وقد رأت في الدنيا في الجنة المعرفه في حشر

عظم و من قدر که این نسلون العظام الحاکم است

خلق بود پس خلق خود کرد فرمود قهار که الله اصل الی حق

والله اعلم بالصواب

وَقُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّذِينَ هُمْ يَجْعَلُونَ
بَيْنَهُمْ حُجُوبًا

البصائر والبرصير والعباد بمغفرة اولو الكتاب كالمسلمين ارايين اهل الجحيم
عزيمه كورست كمنى اسرئيل وبنين اريشان سره اهل كتاب بو ذن اصحاب

که بندهم و میگویند یا الله از دو رویه یکی از جنبانی است که در این عالم است چون کتاب
الله ذکر عیست پس ایشان که امتیازند بوجه خاص صد گناست و حق

که بود تمام بر خاکی آدم از دنیا که گفت سبب شهادت من آنست که

و دوم آنست که در صورتی که با وجود این که

که این و سوره که در باب چهارم نازل شد و نیم مقال است سرتین چنین
 از آن کتاب روشن میشود که چه حرفه و بیخ فطرت دارند و این که نصف
 دیگر نازل شده است آن معنی را از آنجا که در بیان نصف
 ماها فرموده اند که رسالت نصف ماها را که فطرت فرموده است از
 برای آنست که چهارده را بدو نیم باید کرد تا نشود و درین معنی
 دو هفته دو هفته شد حال و شاد و بر لبه با چون رجال این هفته
 که بتدریج ازین آیه که نشاند آورده و در وقت تفریق ایشان که تا
 میان کتاب نوشته و خوانده شود حق ایشان زبان بیان باید داد که
 در واقع بیست مقال بودی یا عدد دیگر این معنی باین کیفیت از
 قوت بیان بر نیامدی یک کس نداشتی که نوزده در ازای چهارده است
 که آن کتاب است و نصف در از آنست که محمد این قول از زبان
 آنجا که است که فرموده اگر خواننده آن کتاب که تا به سبب گفتار
 تعلیم کند و حفظ اعضا و در باب هزاره صلوة آمده است حکم
 نصف دارد که آن سبب گفتار را می بایست شکافند که نماند شود و نصف
 سه باشد در از آنست که شاد و میراث ایشان که زن کاهی در میان
 نصف میرد و دختر یک و پسر دو و آنکه آنجا که علم الکتاب که نوزده
 از آن نصف

اند که نصف ماها را رسالت ما فطرت که فرموده اند از برای آن بود که در
 بی بایست شرف کرد از این مرتبه بنفیس شب برای او باید رسید که از این
 ماها در نصف شعبان واقع شد است بحکم الله که یک صحت فطرت
 ح حبیب الله است که شرف فرستاد از آنجا که است که سبب را یکبار
 راسته چ خلیف از آن جهت که آورده حقه او بود شکافند که در وقت
 قدیم الم شرح لک محمد بن ابی حنیفه و انکم قال رسول
 الله صلعم الطیب الفضل عند ربنا و حق صدق رسول الله طرف
 این حدیث صحیح از آنست که فرمود بعد از ذکر حبیب الله
 محمد رسول الله که از این حدیث آمده علی الکفار رحما و بهنم سرهم
 انما سجدوا یسبحون فضلا عن الله و رضوانا سیما من فی وجوههم
 حسن اثر السجود و ذکر منافع فی التوریه و منافع فی الاصل از آنجا که چون
 رحما بودند که با سبب مخلوقات جوین حق خدا و رضوان او بود
 و چون جوین او بودند که من طلب شیئا و حبه و حبه غایت
 که یافته باشند پس با هر کس که خواهد که حق رب الهی و مالک
 یوم الدین حق بنیاست و جوین او عذر از حق که جوین او بودند
 و یافته باشند و جوین آن رحما در حالت کوع و سجود و سبب بود

این حدیث صحیح از آنست که فرمود بعد از ذکر حبیب الله
 محمد رسول الله که از این حدیث آمده علی الکفار رحما و بهنم سرهم
 انما سجدوا یسبحون فضلا عن الله و رضوانا سیما من فی وجوههم
 حسن اثر السجود و ذکر منافع فی التوریه و منافع فی الاصل از آنجا که چون
 رحما بودند که با سبب مخلوقات جوین حق خدا و رضوان او بود
 و چون جوین او بودند که من طلب شیئا و حبه و حبه غایت
 که یافته باشند پس با هر کس که خواهد که حق رب الهی و مالک
 یوم الدین حق بنیاست و جوین او عذر از حق که جوین او بودند
 و یافته باشند و جوین آن رحما در حالت کوع و سجود و سبب بود

این نیز که باین جهت وجود فرزندش باید که نیست خدا را در کتاب گویند
 که باینجه نام فرزندش بعد است و آن رسول الله تعالی بید قدرت و کم حق کم این
 معانی است که در حدیث آمده است که هر چه باشد ظاهر است و بیک مظهر فی الموضع و آن قبل که در
 نوزده فرمود که انما الله رب العالمین یعلم انکم من ربکم فی القیامین است
 الی الله رب العالمین یعلم انکم من ربکم فی القیامین الی الله رب العالمین که بسیار در وجههای خود
 اول از غنچه کتاب پیدا کردند و دیدند و خواندند و در اینجه که باز
 مصحفی صیانت بود که باینجه انکشتن بر هر داشت که در قرآن و نام
 علیه افضل الصلوة ضرابان در آن آیه عظیم ان الله است که
 اقدس آیه آیه حسیب خود را علیه الصلوة و انکم عارف و صایان
 میکرد اند که باینجه مقرر آیه نورانی و جبریه که انما الله رب العالمین
 مع جبریه که باینجه صیانت میکند که عبارت از ان سبای و جبریه است
 انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 الامن کان مودا و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 کنتم صابرون بربکم انکم و جبریه و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 وای عاشق نقایح حق رب العالمین و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین

این نیز که باین جهت وجود فرزندش باید که نیست خدا را در کتاب گویند
 که باینجه نام فرزندش بعد است و آن رسول الله تعالی بید قدرت و کم حق کم این
 معانی است که در حدیث آمده است که هر چه باشد ظاهر است و بیک مظهر فی الموضع و آن قبل که در
 نوزده فرمود که انما الله رب العالمین یعلم انکم من ربکم فی القیامین است
 الی الله رب العالمین یعلم انکم من ربکم فی القیامین الی الله رب العالمین که بسیار در وجههای خود
 اول از غنچه کتاب پیدا کردند و دیدند و خواندند و در اینجه که باز
 مصحفی صیانت بود که باینجه انکشتن بر هر داشت که در قرآن و نام
 علیه افضل الصلوة ضرابان در آن آیه عظیم ان الله است که
 اقدس آیه آیه حسیب خود را علیه الصلوة و انکم عارف و صایان
 میکرد اند که باینجه مقرر آیه نورانی و جبریه که انما الله رب العالمین
 مع جبریه که باینجه صیانت میکند که عبارت از ان سبای و جبریه است
 انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 الامن کان مودا و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 کنتم صابرون بربکم انکم و جبریه و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 وای عاشق نقایح حق رب العالمین و انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین

یعنی که در حق بطلان آن کذابان میزبانید که بجای دلیل فر
 مود که بران بیایید تا معلوم شود که دعوی شما صادق است
 و باینجه و شبهه بران خدا را تسلیم و چه بوده است ان الله
 و حال آنکه بران نام از زبان اله از روی غایت علم از
 وجهیست که فرمود که بران ششفت از بران و بران
 نسبت از ان خدا را بسته که تصحیف صیانت مبرر است
 انکشتی داشته که چشم خضامه میکند باز عبارت از ان
 بخلاف کل مرتبه که از ان که در ظاهر این آیه جلیل القدر بود
 و خصای بود که بران این صفت بر سر و بداند
 که بران آیه تسلیم کردن و چه بوده است که نقطه بران خود
 بدان و چه بوده است بیک نقص من باین غنچه کتاب که در
 باین صورت دخول حواسند که در شان او خواهد بود
 که فرمود که انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 از روی فتا سیم الله باقی کرد اند و چون ربی او که الله است
 قائم تمام و شد تا جرم این چنین عاشق حقیقی خدا را
 و چون با تسلیم کردن و چه چنین خواهد شد تا جرم در شان

یعنی که در حق بطلان آن کذابان میزبانید که بجای دلیل فر
 مود که بران بیایید تا معلوم شود که دعوی شما صادق است
 و باینجه و شبهه بران خدا را تسلیم و چه بوده است ان الله
 و حال آنکه بران نام از زبان اله از روی غایت علم از
 وجهیست که فرمود که بران ششفت از بران و بران
 نسبت از ان خدا را بسته که تصحیف صیانت مبرر است
 انکشتی داشته که چشم خضامه میکند باز عبارت از ان
 بخلاف کل مرتبه که از ان که در ظاهر این آیه جلیل القدر بود
 و خصای بود که بران این صفت بر سر و بداند
 که بران آیه تسلیم کردن و چه بوده است که نقطه بران خود
 بدان و چه بوده است بیک نقص من باین غنچه کتاب که در
 باین صورت دخول حواسند که در شان او خواهد بود
 که فرمود که انما الله رب العالمین و انما الله رب العالمین
 از روی فتا سیم الله باقی کرد اند و چون ربی او که الله است
 قائم تمام و شد تا جرم این چنین عاشق حقیقی خدا را
 و چون با تسلیم کردن و چه چنین خواهد شد تا جرم در شان

آنکه دارند خود و فغان در جهان از برای آن هر آینه زان
 حقیقت اندر بایستی احسانست **ع** چونکه روح الله درین صفت
 نام خود را عیسی **ع** بنشیند **ع** از برای آنکه روح الله بگوید
 الله است ما خلقیم بجهنم گرفت و نسبت خاص ما بودید که در ظلمت
 در تنگنا بودید و این زان خود که یکسبت و میان صفات خود که
 است نفع خود و اندک **ع** که تعالی با ایاها الناس انما خلقناکم من ذکر
 و انشی و صلیناکم و شعبنا و قبایل لیعارفوا ذی الکریم عبد الله
 التعلیم ان الله علیکم خیر من اهل طایف امرار کلام حق حکم عالم **ع**
 بد آنکه هر آینه زان نام خلق **ع** ذکر و انشی اندر فرزندان حق تعالی
 و آدم علیها السلام خوانند بود که در موضع دیگر در شان ایشانست که
 از انهم احبته فی بطون آنها نام فلان ترکوا الشکم و حراد ذکر انشی
 ان روح نزل الوجودند که فرمود و با الاله الله احسان و بعد از ان
 لا تعب و الاله و ان لا تعب و ان که فرمود و صلیناکم شعوبا و قبایل
 لیعارفوا **ع** چون از ان دو **ع** اصل وجود یافتند که آن دو
 وجود در از آنکه که بودند و شعب و قبایل شدند درین حق
 مبارک از آنکه که بودند و شعب و قبایل لیعارفوا که در میان تدوین
 ترکیب

این دو نام که در این کلام
 از و با و ان که در این کلام
 اولی از آنکه که در این کلام
 ثانیه از آنکه که در این کلام
 ثالث از آنکه که در این کلام
 رابع از آنکه که در این کلام
 خام از آنکه که در این کلام
 ششم از آنکه که در این کلام
 هفتم از آنکه که در این کلام
 هشتم از آنکه که در این کلام
 نهم از آنکه که در این کلام
 دهم از آنکه که در این کلام

ترکیب وجودی نماید بعد از آنکه که شدند و فغان بگوید که حاصل کردند
 ان شعوب و قبایل بر کس که حکم کلانش بر جمیع اهل احد و حکم حق
 و ان که فرمود انکم انما لایعربون رجوع با بعد خود کرد و بدین
 با بعد خود یافتند و ان از ان قبایل است که فرمود بعد از ان انکم
 عبد الله التعلیم که در اول قرآن صفت این صفات این بود که فرمود
 بسم الله الرحمن الرحیم **ع** انما ذلک انما لا ریب فیه من تعالین
 الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و ما من قعنا ان یفیعوا
 و ما معلوم شود که کلام از فطرت عبد البیت علی نبین مسلم است و در ان
 این تعالین که در این کلام از انم با فتنه و بعد از آنکه که در صله حاج
 آوردند و فرمود که اولیک علی شریکین ربهم و اولیک هم الملعون
ع انکه **ع** ان درم **ع** و خود که نهایت کمال و قتل و از ان و
 مالان و فتنان سر بر عالم غف و اخرا بعد از ان و حال آنکه ان
 بهما عن حکم که نسبت الله **ع** از انکه که در این کلام
 وجود از انشان حاصل کرد و است انشی است که خصوصیت تعالی
 دارد و از او امر شرعی صلاست که از او راجعت و نسبت که تعالین
 باشد دارد که معلوم در انش رفق است که در اول سور که نماز شد

گفتند نعم فرمود که ادا الله است حرف بود معلوم شود که ای ارحم الراحمین
 ظهور خواست که در باطن آن از آن است که ظهور خواست که در باطن آن
 قبله شما عبارت ازین بود که هیچ بنی از بنی شما از آن پیشتر از آن نخواهد
 بود که حق تعالی را که بود بعد از ظهور کرد و بنی شما از آن جهت که
 یکه بود حق تعالی را که بود بعد از ظهور کرد و بنی شما از آن جهت که
 الله فرمود که بوقت انقضا می رود و یکی از اهل آسمان و زمین
 بارای آن نوار که قدم برین بند و آن را یک پیر فرمود بر زمین
 بنده من بکنیم معنی آن که خود را بکنیم و کلام آن بنده حق که ظاهر
 شد که کلام است زمین و بنی شما از او که نوار آمدن چون ملک
 و انبیا را و اهل آسمان و زمین را جان و بارای آن بنده که قدم برین
 بند و آن را یک پیر نید در حال معین امور از آن است و اهل آسمان
 در حدیث بنده در که کلام عبارت از آن حق تعالی است چگونه اهل
 تواند شد که ملک آن که از آن جهت که آنرا و آنرا باشند که در بر آن
 سبب در بارند که از این مقام که اهل علیین است به سید المرسلین
 بود بر فرمود که ای محمد الله وقت که ای سفی فی ملک محبوب و لایق
 رسول که فرموده بود که انا محمد بن عبد الله و علی بن ابی طالب و جبریل و میکائیل
 بود که فرمود

بود که فرمود که ای محمد عالم عالم از این عالم بود که با حق تعالی از
 آسمان خایه و بیان نزع فی الفضل انبیا و انصاف فی سید کائنات و
 موبود داشت دنیا فضل الصلوات و اکمل النعمات منقوش شود که
 در دنیا به سید کونین و بادی طریق بابین العالیین از آن خط استاد
 جمیع کائنات ظهور کند تحقیق نرسند و بر او قلم باشد و چون آن
 صلوات و عظمت باشد خواست بود نشسته ایام با آن خاصیت که نشسته
 منع نکند فرمود که اگر ایش که است ایام با آن خاصیت که نشسته
 آب حیات که درین عالم است که نشسته ایام با آن خاصیت که نشسته
 ممدود این آب نطفه خواهد بود و آن سبب آنکه از آن کتاب
 سواد بر رویشیده است بدلیل از این جهت و السلام که از آن
 و درت سیدان داود و صالح و اسماعیل علیهم السلام طیف الطیر و اوتیا
 من کل بیئ ان من اهل الفضل انبیین مسقط نامی کائنات نام بهر اهل
 باشد که فرمودن انسان از سایه حیوانات دیگر بنطفه کردند و از آن
 دیگر از جنس حیوانات از جنس که سر دارند و ایش از جنس که سر ندارند
 اینند که بعضی از آن را با لاده کنند و بعضی از آن را با لاده و نداشتند
 که از غایت غایتی که خداوند حکم و حکم عالم که است از جنس بدلیل

کلام الله است

دانی که از این سخن
او را و لا اله الا الله

ان شاء الله تعالی بطاعت حاصل بود و دانسته و در کتب باطله حاضری
 تکریم عیسی بن مریم و در حق و جلاله حاضری و در کتب باطله حاضری
 با کبریا تکریم میکنند و کسی که اصطلاح ایشان تکریم نیست و با او از
 وجه او از سر دانه که نیست یک است اگر چه بقای بر مسلمان بود و در آن
 در حق کافر حرف ایشان از آن گفته که با اصطلاحات ایشان مخالف
 و در خطام فخریم و علیه علمیم و واقع شده است که اگر در خطام فخریم
 از کجا گفته تکریم فخریم که اصطلاح عالم خطام و در حق مسلمان و یقین
 و در مسلمان از کجا معلوم کرد که آن بود که از تعظا و تعظا شد که در حق
 خود این معنی داشته که از نظر آن تعظا از مسلمانیت خداوند عالم و علیه علم
 سرتاپا سرود و پاره او و خطا است و با بدید که از آن مسلمانان و بعد
 خود که تهاجم و حق تعالی بود که مسلمانیت در داشت و کلام توفیقی
 و وجهیم نفرة النعم بقوله حق حق فخریم خداوند مسلمانان و روح الله
 معنی نبرد داشت و بیست سنته حلیلان از آن دن که اول آن شق
 نام سر و در هر یک باز و در لفظ است که در حق خود و در حق خود است
 دارد در صورتی که بتفصیل سلام الله علیه و آله و سلم و در آن دن
 سربار که مسلمانان باستند خبر او و حلیل که با این معنی او را و حق
 و ثابت خود و در

و ثابت خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود
 در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود
 بود و در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود
 بود و در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود
 از آن الفاظ معلوم میکنند که گفته اصطلاح عالم خطام و در حق مسلمان
 یقین بود و در حق آن لفظ بود که سربار از اصطلاح خطام و در حق خود و در حق خود
 دوبار و اگر سربار این معنی در حق خود داشته که دو معنی اسم در آن است
 شکافه بدین شق الف که آن فکر از بر او قریب است شق شق و در حق شق
 شق و در حق شق که بود که در حق خود و در حق خود و در حق خود و در حق خود
 علیه السلام و در حق الف که عبارت از است و در حق خود و در حق خود و در حق خود
 صورت بود از کمال قدرت خالق و وجود متعالی و در حق مسلمان
 از تعلیم و در حق الف که عبارت از است که عالم تعلیم و در حق خود و در حق خود
 از آن الفاظ معلوم نیز با طعن و نطق ایشان فراموش کرد از این جهت ایشان
 رفت بدین الفاظ الله الذي انطق كل شيء و فرمود و او است و در حق
 شق و در حق الف رب العالمین و در حق با این معنی رسید که خود با این
 که خود با این معنی بود و در حق الف رب العالمین و در حق با این معنی رسید که خود با این

از حق تجسید دعوات دعا و در محل قبول اوفتاد و ضم آیه برین
 و خود که ان شاء الله الفضل المبين والهم صل علی من اتبع الهدی
 الرحمن الرحیم الرکائب النزلانہ الیک یخرج الناس من الظلمات
 الی النور یا ذی ربهم الا صراط العزیز الحمید از حدیث ابن ابی
 حبیل العذر العظیم ان ان یسرق العرق باید رسید که تا آن سود
 موی سر از میان شست نکند و شکافند بآن صراط عزیزان
 و هر که نایافته بود از دقتی غیبتان رسید و حمید از آن و هست
 که غایب از آنجاست که بر آن خانه که از آن غداست طایین که طایین نکند
 ایند از آن چرا سو و نکند که صراط سفیر بر وسط خود دارد که نایافته
 عالمی است باین حقایق و دقائق از خداوند که جان طایقت
 بود چون انسان را خروج از عالم ظلمت عالم نور است بایست کرد
 که در وسط ظلمت بود که بعد از گذشتن نور خود در وسط ظلمت
 که ای صراط العزیز الحمید تا معلوم شود که بدیده حقیقت و تئیین که
 ان نور ان صراط العزیز حمید بوده است که باز در غمت آتیا
 ام الکتاب در غمت به بار از روی غرض و احب طلب
 ان صراط مستقیم از حق رب العالمین والرحمن الرحمن و
 بوم الدی

و خود که ان شاء الله الفضل المبين والهم صل علی من اتبع الهدی
 الرحمن الرحیم الرکائب النزلانہ الیک یخرج الناس من الظلمات
 الی النور یا ذی ربهم الا صراط العزیز الحمید از حدیث ابن ابی
 حبیل العذر العظیم ان ان یسرق العرق باید رسید که تا آن سود
 موی سر از میان شست نکند و شکافند بآن صراط عزیزان
 و هر که نایافته بود از دقتی غیبتان رسید و حمید از آن و هست
 که غایب از آنجاست که بر آن خانه که از آن غداست طایین که طایین نکند
 ایند از آن چرا سو و نکند که صراط سفیر بر وسط خود دارد که نایافته
 عالمی است باین حقایق و دقائق از خداوند که جان طایقت
 بود چون انسان را خروج از عالم ظلمت عالم نور است بایست کرد
 که در وسط ظلمت بود که بعد از گذشتن نور خود در وسط ظلمت
 که ای صراط العزیز الحمید تا معلوم شود که بدیده حقیقت و تئیین که
 ان نور ان صراط العزیز حمید بوده است که باز در غمت آتیا
 ام الکتاب در غمت به بار از روی غرض و احب طلب
 ان صراط مستقیم از حق رب العالمین والرحمن الرحمن و
 بوم الدی

بسم الله الرحمن الرحیم و ایاک نستعین من بایست کرد که ان شاء الله
 المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
 و لا الضالین این طوبی بهم و حسن مآب که در حقیقت این
 جماعت که آن جماعت انبیاء پیش گفته و از خداوند است که
 تو قاضی الامر که صفت ابرار حق تعالی و خود و اندر حق
 خیار که کتاب ایشان در حقیقت است خود عالم طایین کتاب
 الا برحق علی و ما ادریک با علیون کتاب حق و مستقیم
 الحقون که علی در وجود آن معنی کتابت که معنی آتیا فاخته
 الکتاب صورت ایشانند که نماز تو به بآن و عالمی است
 در قرآن این معنی آتیا فاخته الکتاب و ام الکتاب نیز در حق تعالی
 که حال با کمال خود را در حق تعالی و در آن صورت خود در دست نبی
 و نیست و الحمد لله رب العالمین ای طالب ابرار حق که در کار او بود
 کار صورت نماز حق تعالی وجود و نیز که در در باب از میان
 آتیا که یکی از دانه الارض است و یکی دیگر حق تعالی که یکی
 در آن که حدیث در حقیقت خود را در میان حق او نیز در صفت
 موری که خود و اندر اجبت الله و اقی الله حواله بود
 بجه

و

بعینه از حدیث بیان و تاویل و تفسیر ۲۰ همان صفت ۲۰ و آن
 است که بسیار بر پیشانی کاف و قاف او نهاد و کاف و قاف را از هم
 جدا کرد و با کفتر سیما هم حریفی کاف او نهاد و ضایع ۲۰
 اصل الجوه افق المان بود و دانه بر صاف و غصای حریفی
 سیما بود و از سران همان جبهه و آن ۲۰ تا حلقه شود که در در که یک
 موصوفه تکلف در که بدین شکل سخن لعین نمید که در دانه باین
 صفات که وجود حلقه که غیر از آن که وجود در حقیقت ۲۰ دیگر
 موجود نیست و آن ۲۰ کلمه در ۲۰ در بیان **و الله اعلم**
و الله اعلم و در بیان که خود اند که دست که روان است
 قلم است و استیافته قلم است بآن که میگوید عین و حریفی ۲۰
 آن ۲۰ مابین و بیان آن ۲۰ که دست را حلاصه است که نموده
 استیافته قلم و روان گفته قلم می توانست شد و اند از بیان آن ۲۰
 بر همان صورت الله و احوال شده است که در دو به دو و از آن که
 آن قلم نیز در اسم همان ۲۰ قریب فیه است و الله می بین استیافته
و الله اعلم قلم در آن است که بر قی ۲۰ طایفه الله ۲۰ است که
 آن که صورت است طوایف که است از فرط نور که است بر حریفی
 که آن گفتن را

که آن گفتن را نزول بر منزل مبارک بود از جمیع منازل عالم که گفته است
و الله اعلم که در آن اول مدنی و مبارک که عالم باین
 خواند و خود در بیان آورد و فرمود که قیل بعد از کلام **و الله اعلم**
 که لسان حکم باز بر خود را چون آن ۲۰ نه نصیحت میکرد که آن ۲۰
 بانه آن ۲۰ لفظ عظم که در آن کلمات که استیافته در کان
 عین العین که در آن کلمات **و الله اعلم** و آن ۲۰ و چون از آن ۲۰
 کلمات باین سیاه ظهور کرده است که آن ۲۰ سود و در آن ۲۰ است
 که جبار و دیگر فرموده اند **و الله اعلم** که آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰
 ایستادن و آن ۲۰ کلمات که ایستادن و آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰
 آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰ کلمات که ایستادن و آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰
 عظم الله و آن ۲۰ کلمات که ایستادن و آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰
 بود که گفتن تا آن ۲۰ کلمات که ایستادن و آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰
 فرموده و آن ۲۰ کلمات که ایستادن و آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰
 آن ۲۰ کلمات که ایستادن و آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰
 فرموده و آن ۲۰ کلمات که ایستادن و آن ۲۰ کلمات که در آن ۲۰

فأوحى إلى عبده أن أوحى كما أوحى إلى موسى ثم استضئ وأمره أن يوحى
تأنيته إحدى الخلقات بآثاره منسوبة لكل فعل على تأنيته
عبارة الزمان است وسمو سورة عظيمات ليست كمنه
تبره وسمو حدائق منسوبة لكل أو عمل مؤاندة كدركها
الان اشكال است که در وقوع وضو صلاة آب با حال بانه منسب
تاثره ان احسن اشکال باشد بر سایر اشکال دیگر که آن معاضد
بوجه باب اعتبار فرموده اند که کجب ظاهر کما فی وجه دست و با آن
سمو حدائق و حدائق اند که در این مجموعه است و این حدائق
آن بآثار افعال و اثرات آن در دلیل این جنس است که تحدی تنزیل تا اول
و خود از آن و در کمال تنزیل است که چون خدا بود و حکم و دلیل تا اول
الاله از روی وقف تحقیق تحدی بان فرمود و درین کلام چون از آن
از بیان و تا قبل از آن که صلوة بود قبل از بیان او خواهد بود که حدائق
این جمیع و این از انقالت که داشتند و بر روی این ماندن بودند از انقالت
آن که خود در ضمیمه جوامع بر بیان و معنی است خدا آورد از حقیقت
آن نیز خود بود که بنمایه جوامع بود درین جوامع اگر کفر و عمل از آن
فخر شد در حق و پیوسته که اگر از از رحمت حق و جلیل حق
که او اند

از تفریق
کرد و بعد از آن آیه
لیله القدر صلوات
نخواستند هیچ

که خوانند
تا ویست در بیان احدی و حبیب ازین و کس دیگر نوزاد
فت جلیل چه خواست بود که بواسطه این تاویل و بیان سلطنت و یاد
برو ام تا بدشته عاشقان صلوات الله علیهم و علی آباء و اولادهم
و الله و سلام علیهم و الله در جمیع وجوه و آن ظهور نماید که در از و اولاد
این چنین هم درین مورد بعد ازین چه بود که درین دلیل تمسید باقی
که حبیب ازین یعنی رنگ فضا شود اگر که چنین و همچنین ازین افزودن
بودن و حبیب ازین فضا خود و خود شربندی و خودی که فیضی از او
و الاخر و از او را که این فیضی مخصوص است و الازل الی الابد که از
شاکت یک شاکست که او را که گمان بدیدین و آن دور است
و شاکت نیز چون از این است که در حدیث و در شاکت است
حدیث و در حدیث که ما در وجه ازین حدیث است که فیضی از او
انگشت صورت نیز نیستند که ما در وجه ازین حدیث است که
وجه غیر ذکر است درین محل سوال نماید که در لغت شاکست
را میگویند چنانچه از حدیث نیز میگویند و در حدیث ازین حدیث
حق سیرت و صورت بود و ما که ازین حدیث میگویند که فیضی از او
در حدیث که در آن محل که فرموده اند که حدیث از این حدیث است

تر نسبت به غیر از این معادله الهی است چه معلوم شود که هر کس که علم ملک
 علم صلوات الله علیه بکوه طریقی از خود دان بدان زبان بر زبان
 تکلم خود چنانکه در تورات آمده است و چون عالم سید آن نسبت
 با رضایت کثرت در روشن تر از زبان مناسبت تمام وجه طریقی
 شده اند که سخن گفتن بر زبان مناسبت و دلایلی که از این رسالت بر زبان
 ظهور کرد چون سید الهی رسید و فراداد در قرآن مجید و این الی
 عبودیت ما و سخن شنید بگوشت و پللی نزل به الرقع الحسنی
 بر قلب بیت الله او نزل اجمال از آن که در معلوم شود که آن و این
 بگوشت صورتی نمیتوان شنید ملک بسم دل و جان از کائنات متعلق کرد
 از معادله الهی و وحده لا شریک له و جمیع قرآن را در جبرئیل علیه السلام که در
 بر وجهی کلیم که با عبارت از قرآن است و آمد و او را در کوه جبار
 با آن کتابهای و جبرئیل آورد که نزل القرآن یک سوره الرحمن که در
 و دو بار و در جبرئیل از خود نور ذات را در کتابهای سوره التین و
 و در آن مناسبت فاکش الی عبده ما او فرمود که و سخن شنید با آن کتابها
 است که کلیم بر نسبت با جمیع قرآن کلیم علیه السلام قبل از خود در ملک
 شام بر جای طریقی از صلوات الله علیه و او را و آله القادرین برود
 اعتبار تمام

اعتبار تمام غایت است که در حق فرمودن خود طاعت آباد که حق ظاهر است
 ما نور خضر است دوست و اندر دوست و وجهی دیگر چون شام
 است که جان ظاهر بوده است که طاعت دیگر آن باشد با این دلیل آن
 که مشرفست بر وجهی دیگر جای و هر دو باشد که و غیر از این قرآن از آن
 وجه که وجه ظاهر است چنانچه مشرق خود و نسبت به یوم باقی الله
 مع الشرف که در عتبات الکتاب و علی الکتاب چه بیان و ما در طریقی
 از توب نوع دیگر فرموده اند و در آن محل بچند عبارت از بعد و فرشت
 هر دو که بتوجه حقیقی بر سر بدانند که با عبارت مشرق و نسبت و با عبارت
 مشرق مشرق است که در خود را و هر دو که در لب حنیف و اولی
 مع التبرکین که در مشرق خود توحید بود و مشرق که لب العین سیدین که
 در کل توحید و آیه شده است و حنیف خواهد بود که با نسبت و با
 را نسبت با توحید نیست که اگر آن با یک میکنند و هر دو معانی است که از غیر خود
 با یک باشد و اگر خاک را میکنند و نسبت که از غیر خود با یک باشد و غیر از آن است
 قیاس بر این که کنایه مشرق که لب که در دو تصور کردن است و اگر بشود
 هر دو یکی اند قبول میکنند با هم از انعام که در دو آن اند است اگر
 این را در میکنند این معنی است و اگر آن را در میکنند این معنی است

و نسبت که

و گفته اند در پیش چشم او چه ورق کاغذ میفرودد آنکه بر وکتب باشد
وای از آن روزی که عالم بفرود آمدن ما نماند باشد و فرشتگان
روزی خواهند بود که چنانچه خداوند صلوات الله علیه و آله بر صد از آن روز
داده اند که قرآن از سینه بار و در روزی مصاحف خود شود و نیز دیگر
عزیز خدا رود و در او از آنکه خواهند فرمود و عمل بکنند و از او
مستغفران خواهند که آنکه تا وقت و میان فرموده اند که از آن جهت که
کمال خداوند و رحمت است از سینه و چنانچه در قرآن بعضی آثار است
بجا و ای و اقرآن بود که خداوند که از او فضل او را خداوند و رحمت
الله در ظهور مقامت فرمود که تیره انوار شکاوی و ما نمیکند و ای
خداوند الله شد به که نصیر این آیه در جای دیگر میفرمود که یا ایها الذین امنوا
لا تقربوا الصلوة و انتم شکرا حتی تعلموا ما تقولون چون گفته
شده خداوند آنچنانکه است که دست و قدم باشند که نمانند چه میگویند خداوند
چه رسالت فرمود که لا صلوة الا بقلوبه الکتاب بجهان قاریان سبقت
نشدند که از حد و قبله سوره قن را تا صلوة حضرت در اول برین نعمت
این نامه الکتاب و ام الکتاب از بر او شده است و مراد الله چیست
و این حکم حضرت در پنج وقت است و بوقت و بوقت و بوقت
از زمین شده اند

سجده
کبری

از زمین شده اند و در اصل بنیاد هر بود و در سوره سجده
مثل اینچه که ملک و نگاه چاشنه است و حکمت آیه در سجده
که فرمود که سجده بکمال که اول مایا سبقت بعد بوم القیامه
الصلوة باقی برات و زکوة و حج و طواف و صوم و جهاد
و تمام شریعت اقیان برین که در ظهور این حقیقت جریان
و نماند و آنچه چون سابر عوام و اقوام دیگر سپردن الله
و بجز نقدی حرف خون سابر الناس دیگر چیزی نداشتند
این موعود آتی بود که در قیامه همه عوایان باشند این معنی بود
که از میان آیه بظهور میویست که اول از میان نامی انبیا و اولیا
که خصال و عوایان حضرت الله از اینم خلیل را داد و عوایان
پیش اند که آتی در بیان او رده اند و تا وین فرموده که قول
چه چون خلیل الله دوبار افرام است از برای حج و اقامه
حضرت از بختن شایع و وحله بولان بدین شریعت دست خداوند
بنیان صدق الله العلی العظیم و صدق رسول اکرم و حق علی
ذکر من الشهدین و الحمد لله رب العالمین تا مانند چون عوایان
حقوقی کلیم ملک چه خداوند علم بود در حال که تو هم مستحق
علم

آنجا استند که فرمود که این آیه را بکمال الجبر فایز
 شد اثباتا عشر عینا قد علم کل اناس خبریم که خداوند
 تاوند و بیان که فرموده اند که من خود را ناس خطا خوانم
 دانست چون آن خصم که می است و از آن خبر و بدو
 اب دارد و همیشه از بر او گفته که من خود را ناس مستحق
 حفظ و گفته که خود را از آن دانسته و دانسته و خداوند
 که کار با آن بچود و دانسته باجم معلوم شد که آن خصم و اصل
 وضع چون قلم بود غفلت از جوده او آن بود که از دوازده
 بر جوده بر مثال که وجود آن که از قلم قدرت آن از دوازده
 جوده و است از بیان آن تاوند و می و صده لا شریک له و الله
 تا ادم و من دونه تحت لوائی یوم یقیضه این حدیث را از بیان
 آن که در بیان در آن فکر فرمودند قوله که بیان می وجود
 ادم است اما طایب و بدیهاست که در رساله آیه از آن
 وجه که تا بود حافظ وجود بدید و در روز قیامت این روز
 لای فرموده آن حدیث دیگر که فرمودیم در روز قیامت که
 آیه انکرمی در صورتی که در آیه و انکرمی در آن آیه در

ج درین محل که آیه می ماند قوله که در فارسی گویند کسی
 دندان آیه از آن وجه که دندان کسی نطق است چون کسی
 بر می آید آن آیه که علق با و دارد که علق آیه است و است
 خداست بعد که کسی بر کسی نزل و اجبال می تواند کرد و در
 سخن می تواند آید چنانچه آیه قرینه آن و کسی این بود که از بیان و
 تاوند جی که در بیان آیه و از آن وجه که بظاهر آیه آدم بود
 خام بود چهار دندان اول بر می آید خود و از زیر و دوازده
 چهار از آن دیگر همیشه سبقت ذاتی است چنانچه وجه دیگر
 چهار آخر را تغییر کرد که وجه چهار اول و دوازده ای چهار حرف لام
 که آید از آن که چهار لام را در آخر من نویسد مانع نیست که دندان یک
 است با سه دندان خلق عظیم او این با این اعتبار نقل چهار در
 چهار آخر میدان کرد و آن در وضع اصل چهار را بر سر مقدم کرد
 است و همه در کتب با اینا بر شین آید اندک خلایف که آن باقیم
 و از آن وجه که همیشه نگاه دارند تا فی وجود ادم خام
 بودن است خلایف این چهار کسی که مخصوص بدیکر است چنانچه
 از تمام وجود کسی مخصوص بدندان بود از زبان آیه

در دندان نیز ترس مخصوص بان دندان است که گاهی کل از روی
وحاید و بیهوشی را معور داشتن برسانست و کمرسختی
پشت نه که نام ایشان کمرس ازینجهست که تا ایشان برین استیقامت
که عبارت از سجده و سحر است ایست برایشان نموده اند
که بیان عرض و کسری ذات خود کند و التمس علی افیج المردود
در سجده که آنرا تقصیر حسیب بر سجده حلیه نامند که باقی
کعبه بود که سبب الله و مقام خدایست و بعد از بیان و تاوکی الهیه
جلیل القدر باشد شهدا و آفریند که ولی عاف مقام بر ایشان
این بنده حقیر فخر این عهد را بنام دعا در کتابت آورده است
یا معنی تحقیق خدا الله ایست بفرموده و لیکن خاف مقام کبریا
که از غایت ادبی برتی رود و چیزی که در آن جنبر مقام است و اورا
چون جان در میان داشت و از شش بر سر و در و درونش
رت بود و دیگر دایره از غایت ادب که خوف از مقام است و چون
و از دورتر فرستاد که نشان رسید و لقب باب جنس از او اند
خانه یا دشت عاشقان با فضل صلوات علی و آن که نشان
و دیگرند و التمس که از حدیث دایره الاصل که در زمان اردو
سبب و سفید

وَقَدْ دُرِّدُوا

آن رو سپاه مانند

[illegible]

حکیم العزیز یکتا کار بیان اتی قلم قدرتی خداست که جادرمین دار
 در حقیقتی لوحی را خواهر بود که جای کتابت الهیست و چون
 در حقیقت اصوله الله علیها مناسبه بالوحی است از انضامها و ان
 رسیده است که در حقیقت عظمی که در حقیقت اصوله الله و الهی علیها
 از انبیا و حبیب در حقیقت خود او نیز نیالشان و از ان و بعد از ان
 طرف او نیز یک طرف کتابت الهی برکت دارد که صفت اولست که میگوید
 مایه و شیت و عظمه ام الکتاب از ان و بعد از ان الکتاب عظمه
 بدو جنبه ای خواست یکی طرف کنیه و اوی و آخر کرد و چون در
 آخر بران صورت اولی خود در هفت خواستند فرستاده
 باقی اتی نماز از ان روز که بقی است که قرآن بیضا است بخلاف
 اموات و حیات خود داد که بوم نیز الله تعالی علی کرسی و انا انور
 من یومین الله یخطف الی الاولون و الاخرین که از اولین و آخرین
 اولو دو تا بیان او جنبه ای در توحید آمده من اوله تا آخر الابد
 یستعین الرسول البقی الا انی صدق الله و صدق رسول الله و صدق
 اما حضرت حکیم بدین بیان خبر میفرماید ان الحقیقه که اقدس
 است همانست که بدین بیان آمده که خود که نفس پاک است را نشسته
 الی الابد

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

الیمین فی جنات ربنا و لون من العزیز ما سکیم فی عرفا لوالیم
 کتاب المصلحین از برای انکه چون کتاب در حق و به حق و نور
 بود و یک حاصل بین ندید و مکتبند از جمله مصلحین که میگویند
 بود و یک صفت دیگر از ان جماعت آن بود که گفتند و لم یکن یظلم
 المسکین از ان و بعد از ان و بعد از ان لا یخفی فیها ولا تعوی کران
 یحسب فی توان رفعت و لباس از طعام و خوردن و داده طفل
 میبود آن لباس که بر وجهی مبارک از جو و حقیقت است و مناسبه معلو
 و طعام را از افعال حیرت خلیل الله در جای بدین یافت که بانی کعبه بود
 که قبله صلاست بجای پرورد اسماء با برقه و جلیل چه که گفت
 قربان کرد از برای طاعتی که صغیری بی قوت تابان قوت کامل
 در قیام و قعود و رکوع و سجود و صلوة توانند از جنبه ای از
 خلیل و علی و حقیقت جلیل وجود اما اندک ظهور کرد و در بیان افعال
 جد خود آمد از تا وید و حقیقت جلیل چه که در آن محل که بیان
 کشی نوعی باقی میماند که لم است و حلقه الارواح کما را از کلام
 تشریف خود بدین بیان تا وید خود را آوردند بعد از ان میماند در شان
 حقیقت جلیل خود که فرمود انی و جلاله و جلاله لذل فی السعاده و الله

یعنی و هم خود را در پیش آن ذات آور که ظاهر است و خود را
 تا در او نیز نیکانند خط است و چون میخوان و ارضه نکافه و
 در کشی نوح که کم است در آمد و چون حق ظاهر است و الله
 بکمال حال و جلوه او نیز نیکانند که میوی مبارک را در کشی که در
 طاقین از برای ظهور این فطرت و شکافان انداخته حیرت
 از فرزند آن حج حبيب رسیده که او نزهت وین فیم او بود از آن
 راست که بر وسط خلعت داشته که هم در می حق بعد ازین
 حق عین خود قوله که جلوه که احسن و مستطاب بود و جبهه اشیا
 باشد و در اشیا عبارت از است و صحرای کاه که دو که
 کار از است که از صحرای است و در جبهه عین است است جنانکه
 شده است هر گاه که در کشی نوح که کم است در آمد و در کشی
 او در آمد و صحرای الله می قدرت بیان و زین خط تا وین نیکان
 و ظاهر عین که نیکان و جلوه عین صحرای که بقرینه این دو
 عظم الشان بود که حق انا نقطه تحت الباء از غایت وجودی است
 افریده و واحد است حق احد علم بید و لم یولد و لم یکن
 لم یکن و احد در هیچ الباء خود فرود که و من و احد و احد
 که هر تاولی

که هر تاولی که بر ذات احد است جز و اشیا که تا بین که بتوحید رسیده باشد
 بلکه شریک باشد و چون فکر باشد که عین باشد و از ظاهر حق
 باکی که ظهور را به حد علم بید و لم یولد و لم یکن لم یکن و احد را
 دور باشد خود را به حد علم بید و لم یولد و لم یکن لم یکن و احد را
 فرمود که الملك الیوم لله و احد القهار و سلطان
 ناری که آن بود که انکار حال صاحب صورت کرد بلکه شریک است
 که جبهه عین از سر و کلاه و من اما و کشتی حق که گفته آن بود
 عین حقیقی من ناری و حلقه من طین که در ادعای و است که حق
 الهی که که خداوند تبارک و تعالی و بیان است این دو جز و خط
 و مستحق فرموده اند تا معلوم شود بجهان که مستحق حاکم باک است
 که چون جان در بدن آن در آمده است و آن عاشق صادق است
 که با وطن بدن جمیع اشیا و کشته است الهی اما نهانی که معلوم
 شود که حق حاکم جلید حق ازین جهت فرمود که من اما و کشتی
 بقرینه حدیث قدس که حق الهی فرمود انا عین قدس
 شکرت و بتقدیر مندرست پس هر گاه که تحمل مکان حق الهی
 حق این موضع خراب بودن باشد و ارادت ذات و بران حضور

المیزد باین اعتبار است که یکم کل یوم نمونی نشان که از نور و نشان
 اتم است از خلقت در یوم المیزد که روز نشان آید است چه قیاس
 ظهور کرد لاجرم چون جمیع راجح حبیب خود را است و نوره بود که
 مراتب بقیاد یوم المیزد است و خود که انا و ات عه که نشان
 زمین خنایه و زمین عاقله و زمین حرکت و زمین مبرایه که هم در نشان
 اید حبیب خود و خود و خبر اندیشه را صریح کرد که لیس علیکم السلام
 و لکن الله یهدی من یشاء لاجرم از آن وجه که حرکت عالمیان بود
 رو در حرکت عالمیان داشته که حاکم مادی عالمیان است که نور
 عالمی نور بر هر یک الله نور بر هر یک عالمیان نور بر هر یک نور بر هر یک نور
 عوالت عه که لکن خاص غرضی قل انا علیها عند الله اگر در باب غرضی
 و السلام علی من اتبع الهدی نشان مایه اسما را که چون کل یوم
 اسمان هم گفته بود که کلمه الله چه عید لا اولینا و آخرنا فرمودن
 انما نزلنا محمد را بقیاد و محمد در مایه رفیع که آن حرارت بقیاد و حرارت
 که از آدم بود که عبارت از وجود محمد بود و حضور از خدا بود و در
 مخلوق شده بود که از آن وجه که اصلش بر وجود عید اول او بود با وجود
 ظهور قیامت هم در وجه خواست بود که یوم الاخره عید آخرتیم او بود
 که رسالت

که رسالت صلوات الله و السلام علی و آله الطاهرین بقیافتن این
 اتیه فظلم الشان و خود را از روایت ^{مستحق} اید که یکم کل یوم و الا نشان
 بعد از آن و ان حدیث دیگر از خود المومن مراتب المومن نامعلوم شود
 که هر یک از این دو مومن عیدیم و دیگر واقع شده اند که از بیان آنها تا و این
 حدیثی چه عید عبارت از عید است تا اید مومن از آن مومن بوجود
 خود از روی بنیانی با ذکر در روان مومن از این مومن که در سال که
 سعید و شصت روز است در از این شصت در هر یک یک عید
 از است و در از این شصت مفضل انسان که یک عید دیگر از او است
 دو عید واقع میوزد از تقیم شصت شصت شصت از این اید چه
 یک عید از این است باشد و یکی عید بطی از بر اسکو باشد و یک عید
 که هر یک دو از ده اند دالست بر دو از ده برج و دو از ده ماه
 که در ضمن خود و شصت عید در از آن و الحمد لله رب العالمین
 انکه در خبر صادق احمد است و چه اید در بیان آورده اند که یکم کل
 از اسمان نزل کند و دست خود را بر بالای عالمیان انداخته
 باشد و یک و هزارند الله اید چه این مومن دارد که با همای مایه که بیان
 بر او از میگذرد شصت و ثلث و را با بود که کلمه الله غیر ظهور مومن

سعید و شصت در یک

ظهور کرد **خدا** از تاوین و بیان فضل جلیل **ح** و انتم **ح**
ح ای **ح** آنکه آیه در شان عاشقان میفرماید که باید که از انبوی
 نفسانی پاک باشند یعنی دست تصرف را از شهوات نفسی کوتاه دارند
 و بجز و حقیقت آن وجه قانی باشند هر چند که امر عامست اما خصوصیتی
 با عاشقان مجازی دارد یعنی فیضی از ان وجه که محبت ایشانست
 بجز آنکه و حقیقت ترسیند آنکه از هر چه بجز محبت و دلربایی
 ایشان واقع شده است میباید که از تصرف محوری بفرمود نگاه
 دارند تا موافق حق ایشان باشد **خدا** کلماتی از این در تحقیق کتب
 طهارت محفوظ رسیده باشند که فرمود لا یحسب الله الظالمون
ح ای **ح** ما جان رسول نبی حق را عت و سطا از این از برای
 آن فرمود که تو به تبعه گردند از حکم حدیث از بیان **ح** ای **ح** در وسط
 ارض واقع شده است و چون **ح** ای این جلیل او را در اینجا
 کرده در باره دین رسول حق فرمود و صفت دین حق او
 باین که در دنیا قیام کند از ایم حقیق و امکان من الشکر
 که فرمود انما الشکر کون بحسب فلا یغزو المسیء الحرام تا اینجا که
 فان تا بگو یعنی از شکر و انما هو الصلوة بعد دان وجه مخلوق
 سبیلیم

سبیلیم **ح** ای **ح** و اگر عصاره بر پیشانی هر دو من زینت
 بر پیشانی او ظاهر شود روشن گوید و جوارش روشن گردد
 که بوم بتجلی بوجه و شود و چون **ح** ای **ح** علم آیه و بیت **ح**
 نقاشی بر روی او ظاهر شود که بیایم فی وجود دم از اثر خود
 و بنوب بر پیشانی او که عذ المومنین و این از ادو اهل بهشت که
 رسالت کنند اقصای در و زیادت غلج این باشد **خدا**
 و با و پیشانی از این وضو منور در وقت وضو باید نور انوار
 بر پیشانی و جبهه منور و جبهه بوم بتجلی بوجه و شود و چون
 کلام الله اینست که نور از رویه ما ایشان بیرون آید که و ایشان
 شکافته شده اند بعد **ح** ای **ح** خدا بی دست **ح** ای **ح** لا شرف
 الاضیاء نور ربنا و وضع الکتاب و این موافق شکاف از این
 کلمه ای خدا انور است ظاهر شود با هم در قربانیت گویند و بنایم
 انور تا بجهت آنکه پیش از آنکه بر کس و نیز قیام بر وجه اوست
 سطح است **ح** ای **ح** که او اندر وسط و نور و الله علامه
 باشند ناچار گویند بنای **ح** ای **ح** نورنا که ان الله الخیر منی
 و فارسی در بی چون بر کلام و حو کبیری سطر در

بنزد و حکم بستمین فی الوجوه و چون سفید و نور فرود
 که همان معنی خود اید بود که و عدل فرود اند که نور از او بر
 ایشان بیرون آید و تا وید خود که چگونه بیرون آید یعنی و
 بیرون آید و در ایشان شکاف نه شود دید است و
 خط الله و بیان و تا وید آن شکافان و آن نور از آن آید که
 که است و فی الارض بنور بر ما و حقیق الکتاب که میفرماید در
 مواضع شکافان از زمین کلهای خدا که نور است ظاهر شود و دیگر
 بیان این نور اولی است که تمسبب فرود که اولی حاصل
 الله تعالی نور و بان نور کرده اند که است بان است
 که موهمان گفتند که رتبا لیس نور تا و چون قائم نور
 بود و فعلی که ادم داشت چه آیه علامت بدید ناول آورده
 اند و بعد بن حبیب خود تعین فرود که از زمین و در این نور
 تمام تواند شد از آن وجه که فرود است در امدال الحبه عری
 و فارسی در بی که امام نور در علم چه است غفور درین
 دور که صدق بود و بیان و تا وید این حدیث صحیح (ارکام)
 قدیم خود فرود اند از قرنی که بر هر دو نیم طوطا
 نور الله

نور الله با قوا ایدیم و الله تعالی نور و لو که انشور کون و بار حق
 این را سفید و ظهور این نور خلق بر و صفو و صلاة داشت در ظهور
 چه دایه چه فرود که مردم از خود او در صلا که بر بند و خاری
 دور و در از که از آن دایه که بر شاد در هم حوام شکاف که
 نماز که از این که از این و بیان حدیث دایه نیز با بیان که که بود
 بانی بعضی آیات ربکا لا یمنع نف الاکنا و دیگر آنکه چون و
 حق آنچه امام خصوصیتی بود امام مهدی را که نور شد که رسول او
 بین دایه الارض که در آید اند که اجل الجیهة و اقرن الانق
 از عطا و خاتم چه دایه بود چه هم درین محل با قوا صلا بیان
 این امام کرده که از زمین و ظهور کند از آیه اذ انبلی ابراهیم
 ربه نکلات فاعلم که در زمین اقام کلمات که بود
 عند الله شد و از بر ظهور امام حق که ظهور از شد با قوا
 کرد قال و حیث در یق قال لا ینال حجب الطالمین را نشد که
 اند که امام آید از غایت عدل قاهر و جاد و در از بیان که
 بعد و قطع بر که در آید و چون امام را و اید و وض بود
 روم در ظاهر که ظهور او از اجاست بیان او جعلنا البیت

نور الله

معلوم شود که روح الهی آن است که گاه است که پیش از آنکه روح را
 روح خود خوانند گاه آن را الهی می گویند و خود را بطلان اگر در
 توان یافت از نظم شرک خلاص گشتی که خداوند روح خود
 یکی اند که ابوالشیراز که گاه خود را ملک بواسط اسماء و علم سماوی
 و گاهی از برای روح الهی که در او دیده شد که عبارت از سر و دست
 ازلی ابدی المصیت با وفق این خدا است که آن روح الهی
 آن که در جرم بکر مدیده شده و در هیچ که سخن خداست ظهور کرد
 اقول آن روح را در جرم ابوالشیراز که در میان ملک بایان روح
 که اسماء گاه است شد و وجود ایشان کردید که گاه جمع بود الاهلیس
 ابی و اسکندر و کان من الحارثین پس باین دلیل معلوم شد که خدایم
 از آن ابوالشیراز و در ملک است که از آن ملک که گاه بود که در جرم
 بکر و در جرم آمد و گفته اند که رسول که چون در جرم بکر صلوة الله علیه
 بعد از آنکه نفس خود که گفته و گاه نیستی بر و گاه که نفسیات
 الهی شد از برای ظهور و کلام الهی که بعد از آن که در شان افروز
 که در نفس ضعیف روح خدایم یا باین معنی فرمود که گاه من الهی
 برای آنکه بعد از آنکه و چون یا روح الهی و رسول الهی شده فرمان برای
 بجای آورد

خدای آورد و آب روی قاضی که از جنوری بر سر برداشت که گاه
 یا حی و قیوم در میان قوم و بخت و علامت و سوزن قوم را یکبار
 اختیار کرد و بعد از این جوابی دیگر در میان خطاب و سرش را
 ندانست که چون گفتند آن یک خداوند که او من خداوند که چون در
 واقع از روح خدا بود که نیست که من خداوند خواست بود و در
 بقیه السکوت ایشان هم باین فرمود که الله باین معنی است
 و اسم علی بن السبع الهی الله و در میان آدم اسکن الله و در
 ملک الجنة و کلام الله رحمت خدایا و لا یغایبه الله العجوة الله
 من الظالمین الله و ملک الله که خدایم که در جرم بکر و در جرم
 آن خود است که فرمودند که الله که خدایم که در جرم بکر و در جرم
 بکر که خدایم که در جرم بکر و در جرم بکر که خدایم که در جرم بکر
 که بلیس بر لبس حسین از غایت خفا و در جرم بکر و در جرم بکر
 بشر را با و دالالت میکرد چون خدا را در جرم بکر و در جرم بکر
 کل الوجوه قطع توالت و تاس داشت و چون انسان بنیان
 الله بود و منهدم او در الله و در جرم بکر و در جرم بکر
 از آن حدیث الله از آن حدیث الله و در جرم بکر و در جرم بکر

و در جرم بکر و در جرم بکر
 و در جرم بکر و در جرم بکر

دو ملعون نیست آدم را بر سر نیست از خلق آدم **جبر**
صدق الله وصدق رسول الله وصدق اولی الله كما قوله تعالى **لا اله الا الله**
ان نبوت ابن وایه شریک **خدا** حق در ذات حق **ان الحق ربیع**
والجده رب العالمین **خدا** بکلمه و بیان تاؤید حق جلیله
جود و روشن و برین شد که کوه خرافات خاست که آدم و حج
حق صلوات الله و السلام علیها در آن مقام مبارک کار فرمود
و حق بیکر بکنده الله و بعد بیکر در آن موضع مبارک یافته اند که
حق در کلام تنزل از روی تو بیخ و سر زش فرزندان نازل آدم
و توار ارشاد میکند که **تسلیع فلیکم فبما ان تسعوا فاضل**
ربکم فاذا اقمتم من خرافات فاذا فکروا فلیعبد الشیوع الحرام و اکافرو
کما یسکون و انکم کنتم قبلین الظالمین **خدا** چون معاهد نیست
از و ان خواستند بود که بر و بجهت ان کتابه الله حق دارین از آدم
از بعد و چهار دور قرآن مجید بود که **انفسو عبست** بجهت آن
که فاخته الکتاب و ام الکتاب بجهت از آنه بنفوس و از شیخ شیالین
و کنار و کنه و غیر هم جمل و منزله است که اولی الی اخره **منزلت** آن
او تمام آیات رحمت و اقی شده اند از برای ان که ای رحمت و رحمت
العالمین

جوهر ^{بر منبر} که عبارت از غرته خداست برآمد در قرآن آن دو خطبه
 روی خود را از برای آن خواند که گفته اند روی او گردانند تا عالم
 مقام قبله ظاهر گردد این دو خطبه از زبان آن آید بر
 فاعل آن اهل اسلام ظاهر تا به تمام دو رکعت حق بود که از آن حضرت
 بود پس از برای آنست در استماع دو خطبه که در غرته عالم حکم
 امام قرآن می کنند و موعوم می شود و چون از زبان آن آید
 معلوم شد که آن که کجای امامست او کجای از برای آن نام
 شد که کجای هر سبب با شیطان میسر بود که در وجه او بگفت
 نکرد و او را حاکم خدا ندانست و از برای خدا بعد از امام و کما
 در سجود نیاید و این فصل بخواند که در آن تمام بر خطبه
 عید بعد و در وجه الله کند در سجود انبیین او را در این
 تمام با تلبیس جبین میسر چون بر باید کرد که آن آیه که بیان آن
 فرمود که آن موضعه را حواش با این معنی نام شد و حال آنکه
 خطیب نیز در آن حالت که در در موعودان می کند شمشیر که
 الله حرم و قتل و سنگ است از آن بر بسته دارد و
 حراش بقیض و مؤمنان شده است تا معلوم شود که لا اله الا
 معنی

معنی آن شمشیر که الله حرم و سنگ است ممکن نیست و چون غرته
 ان خود و مبارک شدن است خطیب جمعی که آن خطبه خطیب است علم
 در سجود بر منبر بر آید و روی خود را که حکم الولد سر اسیر را آدم
 یافته بود قیام مقام قبله گردانید تا حکم کلی بی جرحی اهل اسلام را در روی حج
 او باشد که تکلیف است که روی او روی خداست که اگر سودی از غیر
 مودی بود در وقت که آن الله را با بگویند یا با بگویند
 الله که خطب افواج و موضوع از برای حصر و قصر است و در حق
 حق و در حق حق و در حق حق که آن الله را این معنی آمده است در
 مواضع خود بخواند تا بطول حاصل شود ان الله و شش هزار
 سال با آن قریش که حق جبین امین در وسط سوره الممتحی که مباد
 کرد مقابل دو رکعت نماز جمعه بود مگر این دو رکعت خواست بدو که روی
 در حالت دو خطبه که اقباب بطریق میرسد یعنی در مقابل کعبه که وسط
 ارض است از این جهت که شمال و جباله که باغش را مشرق و جنوب که
 و شمال و وسط ارض وجود واقع شده است از زبان آن آید که
 حراش بقیض و مؤمنان بر ضدش طایف و دینش طایف منکر و مؤمن
 با الله حرم و سنگ دمان دو خطبه را که بر وجه قائم مقام دو

کما هیئت ابیله
 الا و الله

دور گفت ادا میکنند در حالتی که در روز عید که کرده اند اکل
 بر حج الی صلا عباد ازین نعمت و الله حبیب الله و نور الله
 که روز عید عرش خدا ظاهر خواهد شد که جای ظهور رحمت است حکم
 الرحمن علی العرش استوی که ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینا
 و ما تحت التری این روز عید و یوم المیز بود که از نیاید آن
 و بعد از آن تا شنبه اوج در بیان آمد و السلام علی من اتبع الهدی
حکایت آن که در رحمت که بذات بی منتهای خود اضافه فرموده بود
 و در توحید موسی کلمه علیهم السلام با در فرموده که رحمت و رحمت
 کل شیئی و بجای آن مخصوص و از آن فرمود که سبب است از سبب
 انبیا و مرسلین علیهم السلام با این تشریف رحمت خود را
 و تبارک و تعالی فرمود که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین اگر چه این رحمت
 عالمین را در ظاهر فقط اضافه بذات رحمت و سبب خود کرده
 از قسمة عالمین که عبارت از اسویک الله اند و حج و روضه حید
 که اگر این رحمت بوجهی عین ذات حق نباشد بلکه نسبت به اسم ارشاد
 حق بلکه آنرا بود چنانچه در حقیم عیسی فرموده **رحمتی** چه نام
 حق حق نبود بعد از آن تو خدا را از طلب در حبل جلال و لا فضل الا
 حلیا

علیکم و رحمة خازن حکم من احب الی الله و لیکن الله عز و جل و الله
 سیمای حکم با معلوم شود که بدین تعیین که تکریم وجود در موجودی
 من کل الوجوه موقوف باین دو قید وجودیت و بس حیات حقیقی
 و موسی بدو کواه عادل بین دو کواه که تکریم داشته باشند که از خود
 قضا فی بالله شریف بینی و بشکرم و من عیده علم الکتاب با معلوم شود که
 این نقطه من که دلالت بر عموم میکند تکریم او علم الکتاب است
 و الحمد لله رب العالمین و قریه ذکر آنکه این که آن رحمت را و رحمت
 کل شیئی صفت اوست که از برای احسان رحمت للعالمین است
 رنگ اکرم الذی علم بالعلم نوشته بود از کتاب آسمانی در کتاب
 توحید که از آن موسی حکم با بود یاد فرمود که او را اما و رحمت
 خوانده بود و السلام **ما قوله** تعالی و سبب الرحمن انفس اراهم
 الجنة زکریا و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و عدله و اورش
 الارض نبی من الجنة حیث نشاء فیم اجور العالمین صادق
 شدن وعده الهی که در باب ارضی که تنبیه او وعده فرموده
 و که امت کرده بود بعینه همان ارشاد است که فرموده بود و
 در زبور رح دآود خلیفه کا نوشته که و لعنه کتبنا فی الزبور

انت

بن عبد الله كراي الارض بر شهادت عبادي الصالحين كراي مملو
يعني چنانكه در جای دیگر روشن گرداننده اند كه ان الارض
بر شما من شاو من عباد و العاقبة للمتقين بر شما عاقبت كراي
كارست معلوم میشود انرا وی یعنی كراي دار المقام چنانكه
كه فرمود اخذت دار المعافاة من فضلي لا يمنا ولا نصيب و استأنا
فيها لشعوب الحمى تدرت العالمين والصلوة والسلام على جميع
الطيبين الطاهرين **ف** فرمود تعالوا و اتفقوا في سبيل الله
تلقوا ابايكم الي الزمكة واحسنوا ان الله يحب المتقين
ابن نفثه در سبيل خدا ان نفثه است كه فرمودم درين سوره عظم
ان ان جليل القدر و كبر الحكمت و التو الله لا يخفى الفار
كه هم درين سوره است **ف** كه فرشتگان كه چنانچه محمدانه در
سخت ميدانست بر طاعت آن خدا را از دشمن بود و تضرع اين مملو
سوره در جای دیگر ميروند كه فرمود مثل الذين يفتقون
اعوامهم في سبيل الله كمثل حبة من شعير طاهر كه حبه درين مقام
حواسد بود كه برونه ان اذان حبه در در حواسد
انته خود ميرود و بعد از ان سالام علوي را در
عالم صور

عالم صور و دوسه ميشود و دليل الله بضايف لي ثواب الله
واسع عليكم كم درين معنيست كه فرمود كلوا من الطيبات و اعلموا
صالحا كه عبادت از عبادت حلاست بواسطه قوتی كه ازان كل
طيب حاصل میشود بخلاف شياطين مغر و مملو كه عرفت و
رئيس عظم و جلاله **ف** خلق عظم و جلاله و كرم و كرام
صورت نماز كه در شان بزرگوارى اوست كه هم فرمود و هو الذي
يقصركم في الارحام كيف يشاء **لا اله الا هو العزيز الحكيم** و انما
ومن يلد و يمرض الى الله فموسى **ف** قد استحك بالبروة
الوفى و الى الله عاقبة الامور **ف** كبروه و نفى عوفى و عوفى
مسلم است كه يك چيز و بجهت برادر و حبيب الله نبانده عوفى
راش كافر و **ف** كتابه الله را تبليغ **ف** الله كه در انداختن عوفى
و ثنا كه و كمبوست نكته كرده باشه چنانچه حبيب الله كرم
يك كم اين اذان را بدين خداوند كلام و ملك عظام **ف** كه فرمود
فان حاجوك فقل استمع و حسن الله و من استمع له اذناه
بودند كه رحمت و وسعت كل شى در توريه از بديقه **ف** و
يك الاكرم **ف** از برای ايشان نوشته شده بود كه فرمودن

خداوند کلام حق کلام حق نصیب از حق داری و اسم علی بن ابی طالب
 که شیطان لعین که در کلام قدیم ملک عظیم در زمین موصوفه احوال
 الهی سرانجام غلیظه او به پیغمبر که آن صفت در وجه خلیفه او
 با صفت بود که است با شریک نیست آن ملعون که روزگاری با صفت
 که اسم او علم آن تمام بود صبیحه در حق حق از میان و تاویل الهی
 شده است و قوله **حق** از برای صفت خط و صفت جابجاء صفت لعین
 است و شیطان از خدا **حق** در گفتن حق تعالی ای سرور از برای آنکه صفت
 خط بشر هر خطی جابجاء و با صفت جابجاء صفت شیطان از نور
 تا با صفت عباد الهی الباطل که با صفت لعین نیست **حق** از برای
 از حال شیطان که صفت لعین است از برای برود از زمین و چون بدین
 خداوند از کلام ناقص اند که از آنرا اند خداوند از برای صفت شیطان
 بیرون آمدن از جرم در تمام صفت در آن تا سر که تخلف آن که
 غضب الله علیه لعنهم و اعدائهم و سادات صفت شیطان
 و از شما و اسم خود شما صفت ملک از اسم خود علم و توفیق
 باسم خود نتوانست یافت عباد آن اسم کینه اند رسید آن
 مردود و خط و راه از این بنمایند که به بنیاد و در باب که
 رنگ الهی

رنگ الهی که مکرر می نویسم با علم حق که کلمات و وجه خلیفه خود
 که در صورت آنرا از روی قدرت در اسم عدد او آشکارا گردان
 تا معلوم شود که در هر روز از اسم و سواد خود گردانیده است
 که شیطان است که با صفت جابجاء سواد که قادر بر کمال و خداوند
 لا اله الا الله تعالی از غایت قدرت ذات قوت از خود صفت
 بود که نوشتن و لطفنا علی انفسهم ما استبعد الصراط فان
 پیغمبر **حق** اعتقاد از حق الهی با وجه پاکه اصل حق و جمال
 با کمال حق صفت رب العالمین ای عاشق صادق بدان و
 ببین که به غایت و نهایت کمال رسیده است که ذات حق و کمال
 شایسته و خود را در حق الهی او گردانیده است که در حق حق
 در بیان و گفته می بینیم که آنکه وسطا القلوب شهید و علی الهی
 که فرموده اند که اگر سوال کنند که کینه که شهید و علی الهی
 جمع است با جمیع تعظیم است که میفرمایند که در کلام شریک در سواد
 آمده است که جمیع گویند و مراد واحد باشد صفت خود و کمال
 علیکم احسن النقص یا اوصینا الیک الله الوان و انکنت من
 قبلکم العاقبتین در حق حق در بیان آدم و من و من و من

که این کلام جدا باشد که آن ایبراهیم کمال از خداوند
 یعنی در این مقام آن صبی

لیو این یوم القیامۃ چنان روشن و جبین و مبرس حکیم و الله تبارک
 قیامت که از کف لای مراد کف لای است اوسته قوله **ه**
 دیشو و از آتش این سر بدید که چرا این آتش درین سر که رسید با پس
 ظهور آدم از احمد بود و دیگر کرد و کرد این نه دیو در دیو **ه** حالیا که
 این معنی از توفیق الهی و برایتی ناقص است او از برین نور سر که است
 مستور بداند فوق اینیم که بر تجرد بر عالم محض از کسری
 بنده از زندگان **ج** و رب العالمین و مالک یوم الدین **ج** ظهور میکند
 که **ج** حبیب الله ازین معنی خبر داده بود که شوقانی عیاد احوالی
 بگویند من بعد از این کسری میخندد لب درین روز قیامت از غایت
 نهایت شوق چگونه نرماند که احق است که در عتق **ج** الله عیاد
 فرموده اند قوله **ه** آتش چون می برد ره را بدین ملازم
 احق که بدین **ه** الحمد لله الشکر والصلوة والسلام علی حبیب الله
 الطیبین الطاهرین و هم در عتق **ه** تبارک و دیگر از آثار این
 الله این بود که فرموده است **ه** الله عیاد از این **ه** احسانا
 ایمان بود که در جای دیگر ازین هم فرموده اند قوله **ه** **ه**
 جاء ابن آدم ببین ای شیخ ما یفته از حق بدید با پس
 یغیاد

یعنی آدم را احمد را هم **ه** فهم کن بیاد سوس ملک قدم **ه** الله
 رب العالمین **ه** الرحیم مالک یوم الدین ابناک نعبد و ابناک
 نستعین **ه** انظر لخط الاستقیم خط الدین النجی علیهم السلام
 علیهم و الصالحین **ه** شعرا علی سلام است که سرگاه از خداوند
 کلام و ملک علام **ج** ایشان را در خواستی باشد نمک باین سوره
 فاتحه الکتاب کنند و به ما و در خواست از حق الله انرا که محبت
 و مطلوب ایشان باشد طلب دارند و حال الله درین صفت است
 رحمت که میخواند و آنچه بظاهر طلب میکنند خط استقیم است که
 انعام شده است از حق **ج** و الرحمن الواسع بما حق که غیر از
 علیهم و الصالحین صفت ایشانست و چون این خط را در کتاب
 در غلب وجود است که آن مرضیان که این فاتحه بخوانند و در
 او رسیدند که در واقع کلمه حدیثی دوازده گانه بود که یکی
 قرآن شفاء لیا فی الصدور و در شان ایشانست **ه** الله
 که **ج** فرمودی قلوبهم مرض و اذکم الله و صا و لم یغفر الله
 ما کانوا یکنون **ه** کمرگاه که هر کس خلقت جمیع اشیا بخیر میکند
 و آن الف حکم بخیر است احمد هم بدید و لم یولد و لم یکن **ه** الله
 احدا

بر جمیع انبیا محیط و مستطاب بنده از آن موصی قلبی که در دست
 وجود دارند ممکن نیست که هیچ وجه از وجود او شتابانند
 و اندک **شده** و غیور که دعوی خدا را کرد بدو زرقه
 حکم و کیست التوبه للذين یعملون السیئه حتی اذا انقضت
 اعدت الموت که در وقت غرق و مملکت شدن اخصت برت موسی
 و مارون گفت و در جواب خفیه که آنان وقت خصیت هر یک را
 نه الکافین و حضور صلاح که بینه بین دعوی کرد و او را احکام
 امام باین سبب که کلمه که گفتند بود یک تن دادند و ملک
 سوزانیدند و حال آنکه ایشان که این قدر سرور واداشته بودند
 دادند و عقیدت و زدن هم ایشان بعد از این **که** یکی شدند در
 ولایت و بعضی نعمت الله رحمت الله علیه گفتند وای خدا
 میکنی و حال آنکه اگر ظاهر حال او نظر کنند گویند او اندک
 خون در حال ملکیت از آن گفتن خود بارگشته و حضور را بکنند
 حق که او را برادر کردند و قطع دستا کردند چنانچه فرعون و
 انانرا که سخن موسی و مارون بگویدند و قطع این **که** گفتند
 شکس کردند از آن گفتن خود بگشتن بین خیز نو و ایمان این
 دو وجود

گفته

دو وجود

از کجا خواهند کرد که فرعون را کازانند و حضور را موصی و
 ملک از آنجا نیز توان کرد که فرعون از آن دعوی باطل بگوید از آن
 رد که تعلید بگوید و بجز دوی که در باطن او در آنکه که در آب نین
 خرق خواهد شد از آن که تعلید بر گردید و حال آنکه حضور
 او بود و این مسلمانان تعلیدی که حضور را تعلید آوردند و بعد
 لیکن **که** الله میخواستند از آن جهت بود که تعلید و آواز تعلید
 که حضور را قوم زمان او گفتند که ازین گفتن انا الحق بر گردید
 گفتند که ترا حوا میم گفتند از آن تن نرسید و همان میگفت چون او
 برادر کردند همان که می گفت و چون قطع بدین او کردند برادر خود
 ای می گفت می گفت و در حالت سکیار از نیز برادر خود بودند از
 غایت تعلید و هم و همان میگویند که چون او را از در بر بر آوردند
 و اندر دوزند و بعد از ایند چنانی که بوده که هر شند بر همان قول
 خود بود و از غایت عیان حاکمتر او را در شرط بعد از چشیدن بر
 آب آن حاکمتر او را و انا الحق در آمد با هم چون نقدان آنجا
 این حالت کردند که بسیار که هیچ و باز وجود ممکن نیست که این
 در حضور و هم و حیا فاسد ایشان آمد است وجود ممکن

داشته باشد لاجرم بجای لعنة الله که درباره فرعون تقلید شد
 خود نمیکند در حق مفسور رحمة الله گفتند و چون فرعون در
 شرک کرد و نمیکند از برای آنکه خود را چون ملک ^{صاحب} ~~صاحب~~
 دیدند هر صاحب معنوی که لاجع و لا شریک را تا فی حدیث که اگر در حق
 ملک هر صاحب معنوی که اتم التواست بودی حال بر خلاف این بود
 که واقع شد حق اقیق از آن وجه که میخواسته که شرک او را بر او
 ظاهر کند از بی غیر آن دو بی غیر با و فرستاد بر موسی و مار و
 بودند که موسی کلمه الله بود و مارون افضیة فی لسان که موسی و
 رن رس از دان نشد که مار وند سخن بود که هر صاحب و بود او را
 بر هر صورت خود آفریده بود و خطرات خود کرد و اندید بود و فرعون
 تقلیدی از این معنی بیخبر جای آنکه ملک ملک این و ظهور هر صاحب
 است بودی ملک لایق نمیکند از برای خود و مانع صادق که مفسور ^{صاحب}
 بود رحمة الله علیه از غایب شفق مجازی نمیکند مدعی حقیق رسید بود
 که گفته اند که مجاز فطره حقیقه است و راست که در حق ما ^{الله}
 در میان این معنی فرموده اند که آنکه علم بذات الصمد در کمال
 حال مانع صادق نیست که مثل مفسور باشد که هم در شان این
 مانع صادق

۲۰۳
 عاشق صادق فرموده که ^{صاحب} مفسور صفت نافع برای
 ای دل ما که از آنکه مفسور زانی بود آتی با ایضا ^{صاحب} ~~صاحب~~ قوله
 نور رحمة افتاد و بشی در دل حضور و نوباد انا الحق باوان
 بر آمد اگر چه در مقام دیگر تنبیه فرموده اند قوله ^{صاحب} ~~صاحب~~
 مجموع مفسور از انا الحق دم فزن پیش نامحرم دم از فزن
 با آنکه مقام اتم التواست انا دینه خبر داده اند که از آنکه الحق ^{صاحب}
 انا الحق که دادیم بخونی خود کواهی از خون تقلیدی در قید
 سوا و موسی را این مقام کجا روزی حواست شد که در شان
 اوست که بعد ازین حق الله فرموده اند در مار موسی از آنکه دایم
 در بند از و سوسو کلامی و السلام علی من اتبع الهدی فرق دیگر نیست
 در میان گفتن فرعون و مفسور که چون فرعون دشوی باطل
 کرد و دشون حق با و رسید در حالت اختیار خود قبول نکرد
 و مفسور که دشوی انا الحق کرد و از حق موسی و مارون و
 حق با و رسید از برای آنکه ان حق بود چه بجای در خطری که او کرد
 بود و سوال گفتند که در جواب آن حدیث چه میگوید که ^{صاحب} ~~صاحب~~
 فرموده اند که علما و ائمة کانیا و بنی اسرائیل که از انبیا و بنی اسرائیل

عالم تا نبوت عالم چون یک سرود و بواسطه زیارت آن **وجود**
رحمة العالمین **فایده** رست بر آنست که حدیث را در یاد و تخیل
زیارت شریعت او مشرف شود که بوجهی بتواند بود که با وجود غفلت از دنیا
رحمة العالمین او در شان آن صاحب فرجه باشد که **ع** الله ج و
فرموده اند قوله **ع** و لمن حاف مقام ربه جنتان و الله
ربه العالمین و الصلوة والسلام علی سیدی العالمین و رحمة الله
من فضله یا ارحم الراحمین و سید **تذکره** از زبان حیوانات
بخصوص حیوانات خودیست خاص ما از جهت دوری از آن
شرک بخش العین دارد با ما زکوة که حکم نفس و آن شرکافند
ما در زبان و سخن نخواهد آمد و گفتن که آن کفری که ما مالک
باز از زبان باره زبان بگفتن کفری که از زبان باره دیگر میکنند
که **ع** فضل جلیل **ع** در **ع** الله هدای **ع** فرموده اند
که چون قوه ازانی در باطن ما در آمد ما را **ع** که در
حالت و احد ما مانده **ع** که نتوانست از زبان باره
از آن قوت بر او که از زبان او ظاهر می شود
یکبار دیگر همان او را ظاهر شد با جرم ما با نفع زکوة
از جرم و لفظ

حقاقت

از کبر و غفله گفت که بصورت محال بود و اما بعینه در معنی
باین بودند که کمتر است و مال و حدیث است که هر کس که با ما رجعت نکند
حد او را دو سه میدارد از برای اینست که هر جا که او را به بند
می باید که یک خط امان حیات او ندهند از آن وجه که صفت شرکان
دارد و در کلام تشریف **ع** جلیل **ع** در باره شرکان سخن
العین فرموده اند که قاتلو المشرکین کافه قاتلینکم کافه که
ما رست که از سایر حیوانات قاتل تر واقع شده است و در جاد و دیگر
مود که اقلو المشرکین حیث و جملتهم و السلام **ع** شرک بخش العین
میخواهد که بر خلاف توحید دوی اثبات کند چون ما را آنچه **ع** و دیگر
که ما را نیز جملهم این است از زبان العین **ع** که از هر دو باره زبان میزند
که کلام محال نیست که ظاهر کردند و این سخن حکمت نیست که هرگز ناور
می شود و **ع** و این اعتقاد جمیع شرکافست و در دوی
اند تجویس منطقیان که جمیع اشیاء الله **ع** رحمة العالمین
ایشان قدری خوانده است از اینجهت که در حدیث آن ذات احد
حمد کند و لم یولد و لم یکن له کف و الله الباقی تصور باطن
خود اندازد ذات دیگر میکنند و انشرکین باری گرفته اند

از فایز نیک ذاتی که در انداختن این نجوس بر زبان و لپش میگذرد
 هر یک را صاحب اختیار بر خود میگذارد و هر از اعتقاد اهل بود
 نیز نذر اند که انبیا بر تمییز چسبید بود که با وجود ضابطه اگر انبیا
 خود را مخلوق حاکم حقیقی میدانستند بفرقه حلقه او و از جمله
 بتعلیم مایل بود و غیر ذلک میگفتند و از هر یک در حلقه من نادره نشسته
 من چنان **که** در بیان و تاویل و ما را رساند که اگر رحمت لعلایین
 که رحمت جلیل **که** در رحمتی که فرموده اند که رحمتی که رحمت لعلایین
 الله علیه رحمت جمیع انبیا علیه و علیهم السلام باشد از آن رحمت که
 عالم عبارت از ماسوا الله است پس یعنی ازین حدایت الهی **که**
 ضلایق را بدو وجه واجبست که متابعت رحمت لعلایین کنند
 تا از انعم حقیقه خود یکی بآن وجه که برتر گردد در بهشت میران
 رفتن و از میان جمیع انبیا **که** رحمت لعلایین است که اوست و
 دیگر آنکه بقدر آدم **که** بهر بهشت میروند که فرموده است و در آن
 فی السما و حال آنکه از میان جمیع انبیا باز انبیا اندازند قدامت که
 خطاب بوجود رحمت لعلایین اوست که خداوند بکلام **که**
که فرمود پس و القرآن الحکیم **که** من المرسلین علیهم السلام
 مستقیم

مستقیم که نازی مجبور بر اطاعتیم و خون برشته نغمه میخواند کرد
 تا و دان نغمه میخوانند که این وجه نباشد ازین وجه بود **که**
 که رحمت لعلایین صلوات الله و آله علیه الولد است این فرمود
 و بعد خود را بمیانیت جد خود **که** ابراهیم حلیل **که** که الی صلی الله
 علیہ و آله و سلم است اوست **که** التوی که دانند که فرمود از جهت
 مبارک او **که** لعلایین است از این جهت که موضوع **که** این وجه
که ابو البشر و عبودیت ملائکه است حکم صلوات الله تعالی بر **که** آدم و
 من تریت الکعبه که **که** غفلت کنایت اقیست که آمدن کبر الماسو
 که قدر طواف مکه از دست از خسته باین غیبت و المیزان
 لعلایین **که** ابطال ابرار قرآن از غفلت **که** در سجده **که**
 چون تر معلوم شده است که صلوات نبوی قرآن قرآن لعلایین **که**
 از وجه قبول **که** خداوند قرآن نیست از آنکه که در شهادت
 که صلوات بر وجودی که علیه الصلوة ان قرآن که صلوات نبوی قرآن
 وجودی نیست ندارد یعنی بعد از حریف و نیست و در حفظ
 که بخانه انداز قرآن مجیدی ازین حدایت و بر من تریه میخواند
 در باب اگر خواهی که از جمله میخوانی بالغیب و میخوانی الصلوة

از این حدایت در شان او است و از این حدایت بخانه میخواند

باشد که قید ازین ذکر حکم آلم است که در واقع بی تکرار بیخود
 که شکر آن بخاشند از میان آلم که در قطع قطعات با بزرگی
 شد که علم بجای بود و چون قلم نویسد این بجای بود و بعد از ذکر
 جمیع بون که بوجهی بجای است **بجای** بخت بخت بخت بخت
 نقطه بجای است که آن بجای را وجود از حرفی و نقطه بود و در علم
 و مایطون از بخت فرمود و چون بر علیه الصلوة **بجای**
 است واجب شد بود بعد از ذکر تحلیل العذر و التعم و ما
 یطرون ما شاءت بختی **بجای** بختی در شان فعلی
 فرمود که بختی نیست تا بدانی که این بختی است که در جان
 دیگر آلم فرموده اند که قرآن **بجای** بختی بختی بختی
 که در خداوند بختی در میان آورده اند که این صورت کتابت
 است که آلم بختی در جان برودانی کرده است که از آن
 تا ابد ممکن نیست که دو صورت کتابت بزدانی برودانی
 از روی فساد صورتی مساوی تواند بود و وقت قرائت
 از عبادت **بجای** بختی بختی که نیست که بعد از آن بختی
 فرمود که آلم بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

بجای

غایت ظلم که در نهاد خود داشت و بیافیه تا شکر نعمه الهی تواند کرد و از
 نهایت کفر و فساد کشتن که بنیاد فرموده بود که این بختی بختی بختی
 و این بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بود از **بجای** بود که مخصوص است بختی بختی بختی بختی
 در **بجای** بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 این **بجای** بود که بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 فساد بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 چون اول بجای بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 قسم بودی بر بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 الکتاب بوجهی از برای آن نام شده است از حق واضح اسما
 و علم اسما که مخصوص بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بود که اولی ذکر بجای بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بجای باشد تا معلوم شود که این بختی بختی بختی بختی
 احد است و الله می شناسد **بجای** بختی بختی بختی بختی
 الا ما سنن اگر این است تا ما را رسیده بودی بختی بختی
 طواف را در ستر استندی با فتح از بند بختی بختی بختی

بجای

جمله چون بوی بستانم جان عاشق معشوق کلبه افزان رسید
 فی الحال بینا شد حضرت باو شاه عاشقان صلوات الله علیه
 چون طیب ملک کسی را نزد او دست میداشت زنده روی
 چشم او بود در غار و اجبرتش که از دنیا بدو خون ریزد
 و العتی بریدون و همه بولا بعدش که غم برتر بود
 الطیوة الدنا و لا یقطع فی اعلمت قلبی عن دیرنا و اینم بود
 و کان امره و طایح سرایه علیه الصلوة و السلام در روی
 بدو نیز گوار و صلوات الله علیه بدو پس گفت که اما و شغیر
 مبارک گرفته بر من بر احد و روی خود را که قیام مقام روی پدر
 او بود و در حال **ادامه** و خطبه قیام مقام دو کعبه صلوات
 بود و وجهی که صلوات بی توجه بقبله و انیت قبله بی آدم کرد
 و بر باستانه که خبر از ارتقام استوائه در حالت استوائ
 آفتاب بر فک و خطبه که بطول و کبی فخر که اندان بی آدم
 معلوم شود که بماند شیطان بسی جزو دور و در ادم با یک
 که اگر کشند و ستایع شیطان کشد بان شغیر شک و مای اشیان
 و نیز و واجب باشد و چون مقصود بالذات از او شود بک

ص ۱۰۰

از آن وجه که در جوانی فزون که حق موسی کلیم را محسوس گفته بود که
فرمود فَصْبَا سَحْرًا یعنی سحاک شده که در واقع از او در آن سح
زخون را بوجهی از وجه وجود مستقیم بود نشانیست که از آنجا
لیس بود و بعد آنجا از بعد آن السالین از خود موسی کلیم
حق یافته که در آن زمان حقیقت حیات قیام مقام مدد السالین بود
بوجهی از آن وجه که انواع عبارت از وجه بود و مقام در آن وجه
داشت که بر مقام فکر و حسیه و الهی الشیخ بود حق موسی کلیم
ملک کلیم خود مَقْصُودَاتُ فِي الْإِسْلَامِ که بفرشته انس تعلیم و ا
حال عبارت از آن انواع و از آن حیطه های خلاص است که بر
ست که در حقیقت بودند که سرگاه که در حقیقت بسیار
جمیع حقیقت جمیع تعلیم با شریعتی که در صورت حکام و حق در صورت
بیان فرمودند اند با آنکه چون کتابهای هر یک علم که از آنجا
جمیع باشند و هر یک مقام که در آن باشد که فرمودند الطَّمِثُ
أَيْنَ قَبْلَهُ وَلَا حَالُ وَلَا حَالٌ و وَالْمَسْجُودُ قَوْلُهُ تَعَالَى أَنْتُمْ الْعَالَمُونَ
فَالْقَوْلُ عَلَى وَضْعِ الْبَاحِ بِصِيرَةِ الْمَعْنَى در قرعه شریف
فی الصلوة را از این آیه می توان یافت که از سر زمین آفرینی

جلد

جنبانی چون توصیف طب و بنا را در ایام بدانی که در وقت احوال
 جنبایی میباشد علاج هر است طب نیز از لوازم اوست و تا از این
 که قیام تمام آن دو بود از جهت سوز حاصلست که قهر است یعنی باین
 مناسبت توصیف در صلا نیز در آن حالت خفین است و از آن جهت که
 تا وصوله را با هم مناسبت خاص است در حالت معدن صلاست
 که از ایشان ساقط میشود و اوراق ضایعست و چون غار که قیام تمام
 آن دو بود و از روی خفین غزل از این دو بود و در حدیث باین
 معنی مؤخر بود و بعد از آنرا که در مشید یعنی یازده رکعت که بعد
 آن یازده آخر که در حروف قطعه نیامده اند بود و هم خطان
 کافی و لاخره غیره که من الاولی بوجود مبارک است که تا زمانه
 او بود یعنی برین عدد افزوده و چون از این ای او خبر نماند که کثرت
 هم در شان او بود و باین فاعله که کو و کوفی بعلیه یک رکعت خفین
 که آن تمام محض است که چون در آن مقام از این رکعت تا زمانه که کثرت
 از شش بر خیزد و از غایت رضا و خشنودی که داشته باشد بطن
 الاوتون و الاخرین گوید و بدو چهارمین الله بفرمودگی و باین
 صورا نوشته است و سر دو رکعت و خداوند است

که در ازای لطف صاحب این تمام نمود دست و یکی و بدو
 بعد چهار انگشت باین مخصوص نماز بواجب بعد از آن باز ده نه
 و حرف آخر او کرد تا در روز آخر تمام نمود و خواست آخر نماز
العالمین و چون این خواست که تمام شد عیناً ما صیانت است
 نیست که هر کس که باین تمام نمود از بعد از آن حرف دو احوال بدو
 که در خواست او خداوند در محل قبول خواهد بود که در حق
 و عده بود که از خود کسوف و عطیله رنگی نترسد و از عده رتبه
 العالمین که ملک تمام و خداوند کلام چه در خدا
 ظهور و بدین تمام در بعد از این و مسجد الحرام خوارزم چون
 یوسف همدان خود که اول ستاره دید ستاره سخن که از
 ناسیه یا زان او در سخن اید و گوید که در ستاره سخن که گویند
 که هر که هزار سال بیکبار بر هر یک تا به باوان حق و ستاره
 باشد لاجرم چون بدو و بدین ظهور سخن خواست بود یکی در نماز
 و دیگری در اتم التوبی تبریز آن ستاره جلبد القدر عظیم
 را سخن گویند با بسیت خود که بوجهی مستور اندوید که سر
 باشد که هر که هزار سال یکی بر هر افعط میگردانای هر چه
 شد

این است که هر که
 از این کلام که
 در روز آخر تمام
 نمود و خواست
 آخر نماز
 العالمین
 و چون این
 خواست که
 تمام شد
 عیناً ما
 صیانت است
 نیست که
 هر کس که
 باین تمام
 نمود از
 بعد از آن
 حرف دو
 احوال بدو
 که در خواست
 او خداوند
 در محل قبول
 خواهد بود
 که در حق
 و عده بود
 که از خود
 کسوف و عطیله
 رنگی نترسد
 و از عده رتبه
 العالمین که
 ملک تمام
 و خداوند
 کلام چه
 در خدا
 ظهور و بدین
 تمام در بعد
 از این و مسجد
 الحرام خوارزم
 چون یوسف
 همدان خود
 که اول ستاره
 دید ستاره
 سخن که از
 ناسیه یا زان
 او در سخن
 اید و گوید
 که در ستاره
 سخن که گویند
 که هر که
 هزار سال
 بیکبار بر
 هر یک تا به
 باوان حق
 و ستاره
 باشد لاجرم
 چون بدو و
 بدین ظهور
 سخن خواست
 بود یکی در
 نماز و دیگری
 در اتم التوبی
 تبریز آن ستاره
 جلبد القدر
 عظیم را سخن
 گویند با بسیت
 خود که بوجهی
 مستور اندوید
 که سر باشد
 که هر که
 هزار سال
 یکی بر هر
 افعط میگردانای
 هر چه شد

سی صد و شصت و شصت فصل آنانی را که در از آن سید و
 در بدین فک بر و بعد بسجده و شصت هزار سال در با خود که
 کانیان و وجود آن از بزرگ بر آمدن آن ستاره سخن که سخن
 نرند درین روز و روزید و وید و عید آن چه کلمه انطق الله الذي
 انطق کل شیء و الحمد لله رب العالمین این که تعلیم عالم
 سموات را عالم نورانی دانستند و غیر الله نور استوار را برای
 خود تا کافرنه نور میگرداند و در همان سوره از سر نور علی نور
 میگردانی الله نور و در آنجا حرم بودند که خواست نور حقیقی
 بعد از این نبود تا به ندرت صفات نامحالی تواند
 یافت و به عالم توفیق یابی رسیدن و از حسن شرک خلاص یافتن
 و السلام خ الله در سوره حمد خود و از هر کس که نام لا اله الا الله
 اهلهم و علو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
 ذو الفضل العظیم است که از خود فضل خود در میان آوردن
 اند در عی که چه قلم چه باز ده کند قطع نماند دست
 از ده نوحیدانند و گفته است با چهار دیگر از حکم خدا
 آنکه آدم زان اول گردید و دلبد دیگر از زبان و ناولیک
 سخن

حق جلجله؟ آه این که چنانکه لایحه محمد بن ابی طالب اندودین
 سورة الحمد فکون من نار این روز عبدالمؤمنین نیز نبرد ایشان
 تا بعدد علم آدم الاسماء کلها نذر نبردند و تمام کرده با
 و مهور بامرد دیگر شده علم باذ اقضت العقوبة فانتزعت
الارض و انتقلت من فضل الله و اذکروا لله کبر العظماء
 که باید در حقش پیش از است جود با فانی تا اهل صلوات بگویند
 که بعد از تمام صلوة بر ایشان این دعا را خطیم افشان عین
 و نصیاست بیک چنین؟ فضل الله؟ و بیک ذکر اویسار کرده
 تا از اهل عالم باشند که هم در اذان صلوة بگویند رایع فلما
 را با دیگر در و با وحی شنیدند و السلام علی من اتبع الهدی
 غسل علی کلی علی از صلوات الهی؟ چون بکرات در آن از سر
 کتابت علی کریم علم؟ معلوم شده است که خلقة دو دست
 آدم دراز است نطق؟ و صانع واقع شده است و نسبت
 باطنیها مخصوص باوست هم از میان نیست که در روز قیامت
 از بیک الله که ظنما بوسه بین بر خاست که تمام محمد است سبب
الاولون و الاخرین فرمود و از برای ظهور این صفت
 که علی است

که مالکیت و نجات جمیع بنی آدم در قولی کلمه شهادت نهاد که
 فرمود و صحرای حق و عالم حق که که خلاص خود خواهند از قتل سایر
 ایشان را باید گفت که است همان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
 رسول الله و اگر نه بیا که شدن در وقت گفتن این کلمه چهار نکست
 مسجد را ایشان جدا کردن و راست داشتن که است همان
 لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و باین دو کوا که از جمیع مکروها
 خلاص یافتن و از ابل نجات شدن پس برین مقام راست بوده
 باشد که فرموده باشد که یغیظنی الاولون و الاخرین و هم برین مقام
 بوده باشد که خبر از حریمت خود فرمود بجنایات مخلوقات و موجودات ذکر که
 لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک قرب و لایجی مرسل که آن وقت
 گفتن بیک شهادت است که کلمه حق محمد رسول الله است که در آن وقت
 لی مع الله است و بس حق جبرائیل امین ام از برای آن فرمود که نکست
 که درین مقام در یکی کجده ان بنی وینه سبعون عجا باین نور لودنوت
 من بعضها الله لاحقرت که حق الهی از برای ظهور این معنی فرموده اند
 قوله حق جبرائیلش را در آن عالم چه کار صدق الله العظیم
 و الحمد لله رب العالمین ان حدیث صحیح حبیب که در بیان

کرد که وقت رسید که سبکبار نیست فایده بخود چنانچه می نماید
 بخت دیگر بر روی خاک با یک بنقشه تان و بد که صادق الودع و غیره
 و عده همدق فرمودند اند و از غایت جفا که چهار بار تکرار فرمودند
 قورح ه ه هر که گوید این کلام الله نیست انست کز نیست
 کرد نیست نیست سیر و رد کار ابروت و خطه و قدس
 و بیعت چهار کلاه از ای ابدی تو که بنزدی زودست نه طایف
 بخت از خانه پاک چهار خضر مکرتم ختم پاک کردانی که در عالم
 از آن جمله اند که هیچ حال مدخل نکرده اند و میگویند اند که
 که در پیشان ایشان فرموده که آن لغت است اتم انوار السماء
 و لا بدخلون الجنة حتی یغسلوا بجمیع السیماط اراون و دیگر
 جمله و ستم ^{حیات} زبیده اند و الحمد لله رب العالمین ^{نیز}
 بود که نود و نه نام داشته باشد و خود حمد باشد از بر او
 داود حلیه و از آنکه بی منوع کرد که از چهارده حیاتی که در
 یک داشت که مستحق سجودست و رحمتیست و در این
 کند و این را کرده شری ممان حکم حد در پیش حکم من و کجاست
 اما از نماز انگیز بر سر آورد حکم آنرا از سبقت و کجاست
 کفایت

باب سیم

از نماز انگیز

که نماند بخسته اند و ندانسته اند که امام اله از آنکه علم حق و احد
 عین همان ^{است} تا بداند از وی توفیق که انجبار آید
 نیز عین همین آمده بود که فرمود من آدم که رکعتی فخر آدم که صلوات
 و جهی دیگر از نماز اگر یکی بر سر آمد از صدیک که آمد تا معلوم شود
 که نماند حد در نماز است و در ^{گاه} رسول نبی آخر که نماز
 بر او عظیم در بسیار لباس در رتبه خوانده اند اما آن فاسد را
 از توبه موسی و حدیث ابن در نیم حق علیه افضل الصلوات
 ندیده اند بلکه متقلید سخن گفته اند از بر او که نماند معنی سرسبز
 اند که در نور نبی موسی کلمه هر که حکم علم حق و فرموده اند
 که اول چیزی که هر که تعالی بیاورد در ^{کتاب} بود سید که سید را
 آن نور است که فرمود اول ماضی الله تعالی نور تا معلوم شود
 اول خلقت را یکبار در ^{بوده} است و یکبار نور و نور و نور
 در نور سیدی و روشنیت و علم نور با آن اعتبار است
 که نویسنده نور است که قرآن نور است و عقل نیز نور است
 از آن وجه که از بیان الهی پیدا است که باز تبارج از ظاهر است
 که آن معنی نور الهی را در بند کردن است بدلیل نور ^{مکان} نور

است

که خط و عدول خط است که بقیه امر حق قبل و من بعد خبر است
 ازین است فی بعضی سنین که قبل از نبره اول بود سنان
 در بند محلی مناسبت است که خداوند باین و نه بآن
 فرموده اند که آن نعمت حوش نعمت کاویوسن عتاین
 بآل داشت چون سوره عظیم الشان آلم غلثه ارقم
 منسوب بروم است لاجرم از شمار خاصه روحیان موقد
 است که کنه پنهانی و جبراد و وقایع سلام کردن بران و بیایم
 مقام سلام گردانند و اگر چه ازین تعظیم خصوص غافل باشند
 اما قادر مختار و فعال مایه بر این اجتناب از اوست اوست
 برادران در این صفات خود از ان و در که کل شیئی ممکن
 الا وجهه در شان اوست در بر دیار و اوقطار عالم امکان
 نشانیها و عالم است که تا در وقت ظهور از جمیع انبیا مرئی
 ره بگویند حقیق شود توانا برود و وجهه خود را باین نشانها
 توانا نشان خدایت و سیر مل و آسان قالوا بلی توانا کن
 جهان است بر یکم و الحمد لله رب العالمین **محمد** **صلی الله**
 علیه و آله که در تفسیر موسی حکیم عالم و ضلای خطی در

خود نور

مختصر و مفید

بر کوارح حبیب خود حواست از نبره اول نور و غفور
 حه این معنی از قراین بار روشن میشود اول آنکه اول
 حلقه آن در رابعا و نذر و بنظر رحمت در و نظر گردنا از نور
 رحمت معلوم شود که آن در یکن و جود پاک بی معنی انگشت است
 که در شان او فرمود و ما را رسد که لا رحمة لکما کان و کبر
 الله بعد از رحمت و کولاً فضل الله علیکم و رحمة لکم من الله
 چون آن در آن خبر بود از که افاضت از شی ران این جمادات
 موجود **محمد** که عبارت از افلاک است که هم در شان این نور
 و در زمین بی پیدا بود که فرمود که لا کلاک لاصلته الافلاک
 این طایفه اهل تحت و توحید بکنشند دیر تر و پیوسته از
 برای این بر و نذرنا حقیقت وجود محمدی را که حکیم نفس قرآن
 حکموا بنورهم فی التوریه و الانجیل بود بر ایشان بابا کیفیت
 که در بیان ائمه از نبره اوله الله و توفیق ما شایسته نبایست که دانند
 از نبره اول غیر و ند که بر زمین کنی از رخا بر عکس ابرار تقویه در شان
 کنند افرود الله من خط الله بکنشند نبود از نبره اول غیر و ند
 برایشان **محمد** بکنند که عالمند که نبی موسی حکیم ملک علم نبی

خشم از او برداشت که از او کشته شد آن مایه که آمد چون
 مدار صحیحی حیات بر نداشت از برای آن مردی اختیار فرمود
 این مایه که در دین حضرت بنی امی و آن معنی در برابر داشتن
 تزیین و تامل اختیار کردیم تزیین الله تعالی علی کرسیه و
 اقوم من یمین الله تا ترسیان بی غره گویند که بخیرید از تا کمال
 برتری که این غنی حقیق غالب بود از آن وجه که کمال میگرداند علم
 زعم ایشان وقتی که خدا بر کرسی صورت خود و جبریم که تزیین
 گردان غنی مایه که از مقام راستی بر حاسته با طایفه با ترسانه
 از آن مجربند که از این سخن بگوشان که ایشان بران غالبند و دید
 سخن قال الله تمکینه حقیقه محمد بن احمد بن اهلوان الله علیه
 حکیم گفت با خدایم فی التوریه والا کجلی برایشان بداند علی حقیقی
 التوریه اگر تعبیر اضافی داشته باشند مایه که او الله از برای او گفته
 خشم کلام که کلمه الله ایست که هواری از حال آید خبر
 دار میگردانند مایه که بعد از پیغمبر ایشان پیغمبر دیگر خواهد
 آمد میناست تمام آن صحیفه خاتم جمیع پیغمبران علیه و علیهم
 الصلوٰه والسلام باشد و احشای آنرا الله تعالی او ام التوریه

و در صحت

که توحید نام التوریه کلام التوریه روحانند و در کتاب و قرآن او کلام
 انبیاء بر پیشین ام الکتاب نازل باشد و طوافی حج او بران التوریه
 چون ام القرآن ز فاخته نکست است که گفته است و چون
 آن صحیفه حیات که گفته مر دارد که عبارت از معرفت کتابت
 وجه مادر بکر است علی السلام گفت باشد که او در نیز از آن
 و حکم که مادر بخواند نسبت خاص با رسول امت مکیه افضل التوریه
 از این جهت بود و خود را حدیث علم خوانده باشد و خبر داده باشد
 که در حال لعین چون همه کاینکه بگوید درین حدیث من گفته در او
 باشد در زمانه آمدن بعد از آنکه این خبر نامه واقعه شود و دیگر داده
 باشد که من از آسمان نزول کنم و در دین او ظاهر شوم و قاضی او
 اختیار کنم چون بردارنده آن معنی در منم و حال لعین را گردان
 حدیث گفته در راه ندانسته من بگویم و من خلق عالم را بیکبار و در دین
 اسلام که دین پاک غیر مشروط حضرت محمد که پیغمبر از زمانست که درین عالم
 حیات که در حال بیشتر از ظهور من که کلمه الله ام و گفته در عالم من
 عالم را گرفته بود و بقول حضرت رسول بنی امت بعیر از من وجود در من
 علم او که عبارت از صحیفه حیات است چون حال بر فاخته و در

و در صحت

چنانچه انبیا پیشین نیز خیر صدق داده بودند یکی از میان بر دادم
 چنانچه بعد ازین هیچ فردی از افراد عالم را در حدیثی نامی نماند
 نباشد بعد ازین دین و یکی مذکور شود چنانچه آمد و کوس سبحان
 در جمیع کائنات فروگرفته و این چنانچه آمده ~~که از این~~
 خود را بکوشش هوش جمیع موجودات و مخلوقات رسانید چنانچه
 کوس جانانی زده در کائنات حکم زوی ذات و از روی
 صفات تا معلوم شود که آن خیر صدق که گفته اند با حقاری
 داده بود تحقیق و تبیین ظاهر رسید و هیچ کس و فردی در
 نماند که هم خود گفته صدق خود را ثابت گردانید چنانچه امروز
 بدیده تعیین شده میرود و قوله دوم استیا خداست
 پس خیر خدا را استیا بنید چنانکه صدق صدق آه خدا
 و توفیق مسلمان اگر چه بنام بی شکی بعضی ازین کلام مذکور ایمان دارند
 اگر چه بعضی ندارند و او که ترست هم بشک بعضی ازین کلام
 ایمان دارند و اگر چه بعضی ندارند که بعد ازین و توفیق بعضی و توفیق
 که یغیض مضارعت که اگر تحقیق نظر میکنند امروز شما باید
 انصاف در میان آورید و تعصب را از میان بر طرف
 نماند نیست

باشد در این کلام

شک نیست که از ان جمله باشد که خود قوله ~~چنانچه~~ چون نزد حق
 تعصب با کسی در بر دین نامی که کار ~~ما~~ توفیق از ان
 وجه که عزیز است و نابافت رفیق هر کس بشود و بسیار ازین
 که اخبار ایشان بران ناطقند از نزد این ~~چنانچه~~ که کار ~~چنانچه~~
 لایق بر صفات ایشان بصحت رسیده است اما در قتل که
 خود را از کار نترسند بخدا لایق الصدور که عبارت باز از ان
 معنی آیه فاحذوا انکم بهیمت بصحت بدل کرده باشند بدلیل
 یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم و شفاء لایق الصدور
 و توفیق و رحمة للمؤمنین قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فسرخوا
 خیر می بگویند ~~چنانچه~~ ای طالب قرآن ما را از میان و نابود
 فضل سبحان ~~چنانچه~~ بدان که در دوره کائنات استی که نشود
 بطل نیست در ان سیه مبارکه که ~~چنانچه~~ خداوند حکام در میان ان
 قرآن البی که زود صلوة صحیح را خواست تا معلوم نزد خداوند
 قرآن بوجه صلوة بوده است و هم در آفرین سورین و توفیق
 که ولا بجز صلوات که عبارت ازین صلوة درین محل قرار است
 که هر دو حق از قرآن است و روشن میشود و اهل ظاهر نیز درین محل

قبل ندانند بجهی چون معلوم کردی ای طالب که چه گاهی قرآن
میفرمایند و مراد او صلاست و گاهی صلات میفرمایند و مراد
او قرآنست از این دو مقدمه صحیح الوجهه بپرده مرتحل بر او گزار
اخوان چه حسیب میخوانی که شوی بکلمه فی اللیل بر حزن و بختی؟
فیه خدا شغول شو که هم درین سوره است تا چون وقت خدا
چه بیای این صحن بر نور و روشن شود در آن لیل مبارکه که قبل از
جنتی وقت خداست که دست که ترا خست داد از برای تسلیم
و آسان که فاقروا ما نیشتر من القرآن بوده معلوم کرده که نمیدانند
بود که قرآن صلوته باشد و نه نیست که بعضی آیه قرآن غیر صلوته
اند آیه سوره فیل غیر آیه سوره هود و چون بگویند معنی بگویند
نماز از آیه آسان ترست و حال آنکه در سوره هود و آیه آسان
قرآن صلوته را خوانند که در هر کجاست از این صلوته دور گشتی
و در سوره از برای آنکه در صوم فرموده بود که هر یک از این صلوته
و آیه دیگر غیر صلوته هر یک رکعت بعد از قرآن فرموده
رکعتی میت خواند چه معلوم کردی ای طالب که عند الله از حقانی بطلان
قرآن یک صحن فاقروا ما نیشتر من القرآن نیست که بگویند
آیه آسان ترست

این است است از نماز از حق دو رکعت که در از برای آن گشت
واقع شده اند که از روی توحیدیم انبیا از آن دو که توحید
اند کسی که دیگر اعتقاد از حدیث یک رکعت بکلمه من آورده
الکلمه معتاد در آن الصلوته که یک از دو ~~آن~~ ترست و در سوره
که تحقیق این یعنی از آن آیه عظیم آن نمیتوان کرد که در عظیم
صلوته سفر فرموده اند که بنماز از آن مگر دو رکعتی اند که
که فرموده اند که چند نیکمی آید از آن ترست بوجوهی که بگویند
و در عقیق که این را بنام محمد بنسبت قول کرده که این بودی
زحرف کاف نون ~~این~~ بنامش از کجا آید برون
بلکه از برای حق او آید بحسب معنی قوسین و او ادبایی
سبحاننا اعظم شد و وجهه لا شریک لنا لا یعصمنا
جنا بیکر کنای از کتاب مخلوقات اصطلاح خاص دارد
کتاب آسمان نیز که کلام خالق مخلوقات است چه اصطلاح
خاص دارد اما چه جایزه که هم خود این اصطلاح عطلع
نمواند شد و چون اصطلاح را ندانند از آن سخن علم
آن کتاب مخصوص از لوازم باشد لاجرم فرموده

اصطلاح خاص در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

لا یحیلون بشیء من عندنا الا باذن و از دوازده ماه در ماهی که قرآن
 نازل شد آن حدیث بود که از صوم فرمود از عرسیه الهی و یکی و حدیث
 که فرمود آن حدیث و من یک الی ان لم یزل الی حدیثی و الی
 فرمود که بعد از حدیثی آدم آید است بوجوه دیگر ازین حدیث
 میشود آن بود که کلیم و الیک انما لا ترفعون ذات الواسیت با تکرار
 خود فرمود که و من یطیع من قرآن از برای باز گردانیدن عباد
 نزول اهلان فرموده بود از برای ظهور این معنی میشود بود
 که حکمت صوم ازین جهت بوده باشد معلوم شود که جمیع فدان و لایطم
 است و از آن وجه که ترک اکل و شرب و لذت و شهوات و آهیت آید
 دیگر تفسیر آن عوم با فضائل و مناد که فرمود و لیس عظم اولی
 الله خیر و ان الله یحب الی وجهه **عاشق** تو حیوانات دیگر است
 اما ترکی در جمله خود وجه دارند و این که اکل و شرب که سبب
 حیات و شهوات در شرب و خوردن وجه از برای آنست که
 کتابهای سواد و وجه عبارت از لیل مبارکه است ظهور کند
 که قرآن حقیق در آن لیل مبارکه که نزول کرده است که عبارت
 از لیل القدر است که با ظرف قرآن صورتیست بیشتر از
 انبیا و اولیا

و این حدیث
 در بعضی نسخ
 آمده است

انبیا و اولیا با جلال خود **عاشق** در شب کرده اند و حدیث
 وارد است و در بیان آن آمده است که هر کس که در شب جمیع کشتن
 هزار عاصی و غفار از ذنوب از آتش دوزخ خلاص میشود
 از بکره روز جمعه که روز خلقت است و دست صلوات الله علیه
 خود نیز یکی شود در وقت غل که آب بر سر بریزد هر کس که
 آب بکشد و یکبار احدیت ملک را بران قطره توکل گرداند تا از
 برای غل کشنده بچسب و مستقر باشد و در آن آیه خود در شتاب
 که فرمود که شب جزین و آن بریدن شب از برای آنست که
 تا در آن غل که شب بآن کتابهای سواد و بررسی ایست
 مکین و السلام **عاشق** و انما فی قلبه و ارب منه الیه الذی انعم
 بین حرف **عاشق** و تفسیر این آیه را از افعال حاجان بدان بود
 چه که از آن او که بیت **عاشق** برورد کار او آنست که چون از خواب
 بزرگ بیدار شود و این عالم کاین گذشت و در عهد الهام نزول کرد
 و کلمات شکست و سر داشت و روز دیگر که عبارت از حدیث
 سر تر است و قرآن که نشانه الطمیع من جمیع از برای دعا
 خانه است که او انعم من خوف قرینه از آن نفوس ملک

و این حدیث
 در بعضی نسخ
 آمده است

امر

زانند است که از اکل و شراب منتهی تا بودند در خوف و هراس
 بودند ~~خوف و هراس~~ و از آن خوف از جوع می کردند
 و در ایام ضعیف و بی حرکت بودند چنانچه این زمان خداوند
 خانه رحمت کرد و کز سنگ سبز اطعام حورانشید و از خوف خود
 ایمن کرد و اندر وضعت ایشان را که اهل خلقت ایشان بودند
 مبدل کرد که در بیان آورد که شرف اکل و شراب از این جهت است
 که آن نرا از برای قیام و مقدر و رکوع و سجود نماز قوتی حاصل
 شود تا بدان قیام تواند نمود تا قدری که وفود اند باطل و شراب
 چنانکه مشغول شود که قوتی حاصل کند که بدان قوت بجای برسد
 که وفود لایسفی قید ملک و توبه و لایقی ترسد تا قدر الله تعالی
 و التمام ~~حکایتی که~~ انکار اسفند و ما میگردند و در تبت بیت حقه
 از آن و دیگر در ~~تکلم~~ خود می دانست که چون خانه دارد الله
 او را بمارت اغشیاج حوراند و با جرم در حوران ملاکتی ~~میکنند~~
 میزود که این اعلم ~~لا تعلمون~~ و ایشانرا تبتی بآن آید و دیگر
 میگرد و ابر و صفت از آنرا ایشان ظاهر میگردانند و خواجه
 آقا تیر ~~عبدالله~~ آلی آقوه و بر ضد این خبر از حال شیدانین
 حفر مباد

حفر مباد که در شان ایشان نیست که فرمود و وسیع فی حرابها الا
 اخر لا جرم هر فردی از افراد بنی آدم که بتداین بیان گذشته رسید
 و چنانکه خداوند خود بیانی کیفیت رسید و داخل شد در شان او
 از روی بویین و تحقیق که آن فرمود و من دخل کان ~~ایشان~~ و الله
 رب العالمین و در کلام تاوند جلیل خود به این معنی ایشانرا
 فرمود و قوا ~~حقه~~ است بیکر جویم و چون بنی ~~اندر و اسبی~~
 جا کرت برود ~~عظیم الله الرحمن الرحیم~~ بنکم الذی فی جمیع کلم الله
 فی البحر یستقیان من فینما ~~ان~~ نجان بنکم رجلا ای طالب بدان
 این رحمت است که در صورت بخار آنست که آن آدم دوم
 نوح بنیست با ما فرزند خود میگویند که در کشتی که قلم است در
 دحط بیاور تا قوت برود کار و کرد کار صورت بخار خود
 توانی جست و یافت و از طوفان جمل و ملاکتی خلاص شد
 و از جمل چون مکان خوارست شدن از آنکه هر معنی که ظاهر
 بنی آدم گذشته اگر آنرا در قید کتاب بنیاد و در بنی و شبیه
 مکان حوراند شدن و او چه جواب بدید عالم میگویند که جواب
 برای ما جبهه را از طوفان نگاه دارد و تا بدرد وانا در

فی الخیام لم یطعم فی این قلمم و لاجان ای بخلقم نفی بخلقم
 ایشان سرکس که در چنین عتق مردشید راست که عاشق و پادشاه
 و عاشق خط قدرت است که متفقد ذات و التبت الاله و
 فضلا بغیر و غلظه حسن بکماله با کمال دو الخیال بی شغیر و
 لایزاله که بندگان خود را اینچنین موی که قطع حیات و جویهای
 جاودانست از کرم و در کتب بی غایت و نهایی خود از رانی و
 بوجه حبیب که از ان و به که در کتب الهی است و منبع الهی
 است با الاله و یا غیر ان و یا غیر ان و یا غیر ان و یا غیر ان
 سدا بیا تا قنای الی این بیده که در این توفیق بین است که
 قبل از این و جان در میان که موسی حکم که عید را قبل خود کرد
 و در دوران خیمه میگرد با جمیع بنی اسرائیل که در زمان او بودند و بعد
 تا به تمام صلوات الله علیه و در صلوات و در سجود و در سجود برای
 آن بود که خود مقصود را که سجود صلوات بر خدا کند و بعد
 ایشان سست در آن خیمه مستور و در پوشش بودند از آن جهت
 که تمام خلایق است و بعد و مقصود را که از برای آن وجود
 که سر کل در خیمه مقصود و بعد یعنی یکی ابرو و سیم یکی است
 که در آن

که در آن خیمه آن که مقصود است و یکبار برای دیگر صید یکبار
 دیگر است که در آن خیمه مقصود است علی هذا تا به خیمه و
 و که خود خود مقصود را فی الخیام لم یطعم فی این قلمم و
 این که بخلقم خود بود و نه بعد از برای آنکه چون این بیده از توفیق الهی
 حقه قبل از این جان بخانی و دقایق این بیان الهی رسید و بعد از این
 متولد بود که همانا پس برسد هم جان و مانی نماند این بیده را
 از مریایا موالا و آن و آن و الظاهر و الباطن و بهر یک شای
 علم فضیله استبقت کافیه و الحمد لله رب العالمین و بهر توفیق
 و در هر هدایت و در هر قدر و در هر خط و در هر مالک الملک توفیق
 الملک من توفیق و در هر ملک من توفیق و در هر ملک من توفیق
 من توفیق بیده که از برای آنکه علی کل شیء و قدر و الحمد لله رب العالمین
 الرحمن الرحیم مالک يوم الدين ایاک نعبد و ایاک نستعین و این
 الصراط المستقیم همان الذین انعمت علیهم خیر المصطفی
 علیهم و لا یضلوا و این از من خود مقصود را فی الخیام این که
 یاب که بوجه هر کتابی خیمه یکی حور سست که عبارت از این است
 و التبت از برای آن خیمام و خود در چون که موسی میگوید

قبله کرده بود از برای آنکه نامعلوم نشود که سجود از برای
صوره ایشان واجبست که ابدیست و چون از این نحو در صورت
روی بر تافته رود در کاه حقه ابدیه شده و باغفلان فلان
نار جوست اخذ بالله من عز الله العظيم والحمد لله
عنه در آن طریقه می نمایند قوله عز الله تعالی وادع الی الله
سواد و غفلانست و حورست و سواد و در این بابی
تقوم و فی تفر است که کسی که بر این سواد و در رسید
فیراوست غیر از خدا کسی ندارد و مکیب اوست که مبالغه است
از سکون که غیر از خدا کسی دیگر ساکن نشده است اینست معنی
مکیب و احیی مکیب و اختری فی زمره المساکین و اینست
معنی الفقران یا جی الی الله چیزی دیگر نماند عاشق را که بدان معنا
باشد و طالع را بغیر از حسن و عیبه الله که اینست معنی و انظر
الذین بدعوتهم بالهدایة والعشی بریدون و هر چه نظر دهم
فمکون من الظالمین که عاشقان و عیبه اویند که بعد از آن فمکون
ما علیک من حسرتهم و شیء الیهم تعریف الله تعالی و اینست
مکیب از فقرات بیان و تاویل و حقیقت جلیل است این معنی
ادراکن

ادراکن که غیر و مکیب چون از عباد الله بود او رسیدند و عظم
کردند که از الله تعالی و عیبه او بوده است بدین کل شیئی تا که لا یوحیه
چون غیر مکیب با او و در رسید و در آن دار باقی از آنست جلیل
کرد با این اعتبار دیگر هیچ احتیاج باین ندارد از آن و در کوه او رسید
و بنشین میدانند که از آن سوره المنش و عیبه الله منزل نقصانست
و ترقی خود هیچ و در از وجه مکیب نیست از این الله عز الله که کثرت
که در حبیب الله فرمود که امنی مکیب و احیی مکیب و اختری فی زمره
المساکین این عاشقان و عیبه الله که سکن شده اند و در
در تن ایشان فرمود و حبیب خود را از عظیم ایشان جدا
کرد و بنشین فرمود که و لا تطرد الذین بدعوتهم بالهدایة والعشی
بریدون و هر چه ما علیک من حسرتهم و شیء الیهم
معنی شیئی که نظر دهم فمکون من الظالمین این عاشق و عیبه الله اند
که چون در حبیب مقام سکون و عزت و عظمت ایشان را در زمین
فرمود که و احشوا فی زمره المساکین زمین علو قدر زمین فمکون
فی الزمره مکیب این سحان الله و تعالی عیبه فمکون
الغنیین صلوة الله علیه و اولاده الطاهرین چون عیبه است

دارند و روی دارند اما راجع بقضا رسید الایام البته درود و در
از برای آن خطیب در آن روز در خطبه مخفی از برای کسی که
از برای ~~صاحب~~ و ازین غرض است که در آن حالت آراء و خطبه بیشتر
رو در دست دارد که آن حاجت در عین خود چه تنهایی مخفی
شرم باشد صاحب وجه بدر ~~ای~~ بصد و در او و در حق
از برای این فرموده که نور از آنکه دوست سودا بخورند
ذلک در کلام حکیم جلیل چه بعد از آنکه منتهی
کس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات فیها نخل
و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتوا و آمنوا و عملوا الصالحات
ایضا الجنات در آن طعام چون باشد که کسی را که در آن
چون محسن شد حبیب الله شد چون حبیب الله شد یعنی که
میتواند و ماخو و بحکم حدیث از احب الله عبد الله لم یفرقه دنیا
شده و وقت باین منزله اعلی علیه تو از رسید که باقیقت ایمان
و عمل صالح و تقوی اندیش از اصل کلام باید که تحمل صاحب او بود
از آنست و ایمان که تصدیق نیست آن قلب جای آنست
لا فرق بین و بینهم از آن طعام که از آن شکران کرده باشد که فرمود
آن الله تعالی

از این امر معلوم است که این کتاب در میان شیعیان به قدری معروف است که

[illegible]

او باشد و از این روز غیبت است بدو و چو هست یکبار گذر روز از او است و
 دیگر آنکه برخلاف اینم و دیگر این روز را روز اقصی جنت الدین و النور
 میگویند چو که این روز خود را چون افعال در حجب الله برسانند
 کار نیست بین میت و آنکه که در صلات این روز غیبت است با خدا
 و چو حکم بخیر است الله اقصی ما علیکم از بدین من فضله و الله عز و جل
 شایسته و غیر صواب و چنانکه این که یوم المیزان چون کعبه خاتم النبیین
 و خود را چو ما موجود او آن شش دیگر از روزی است شش است بود
 نظم در حدیث منقسم میشود بین وجود او همیشه صاحب زمان باشد
 و از روزی غیبت آن شش دیگر را چون یوم المیزان و داده باشد که چو
 و لهذا است که سبحانه الغائب و الغائب العظیم یا سمعون فیما نطقوا
 تا شما را انبیا و اهل بیت از آن و چه که است از لغو و نیت در منور تعلیم
 در این حالت فرض حواله بود و السلام و آنکه امام شافعی صلوته این
 روز را فرض دانسته است سیران کشف از غف میشود که عاشقان در
 در آن مراتب بیضا گیرند و چون جمله در آن این نیست از توبه آن
 و چه که سیر شوند و انصاف بپایان و نشان که کنند که کل صلوته و چه که
 در آن این عاشقان است طوبی که هم و حسن مآب از فرشته محمد بن
 ما الشیخ یحیی

ما الشیخ یحیی و لا یزال اعتبار از اسلام است که خدا چو شرف است از
 صلاح و حکم تغلب که حکم کلی دارد از نبی الله چه بیشتر صلاح این نبی
 عاشقانی نوای پیاده دلائل برافکنند که در صلاح داعی باشد و کوه او
 این که نبیهاست که بیشتر اوقات خود را بر حال که هست مابین حکم از آنکه
 باقی نویسد یا بخیر اند و با بنکر آن مشغولست که فرود فلک است چو زمین
 عبادت سینه زنی مدایع و زنی غایب که در باره این غیبت ضعیف
 خود میفرماید و وعده صدق خود یکبار آورند که او رشتا القوم الذین
استضعفون مشاقر الارض و معار بها که عبارت از این و شمال است
 که لا یجیل اسلاما مسلم در شان این بندگان ضعیف تحقیق است
 قوت از نیست و الحمد لله رب العالمین و الصلوته و السلام علی
 خلفه محمد و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و السلام که خداوند کلام
 و ملک علام در کلام تنزیل که فرود ندرت در برشت و در و در
 دایره استقامت و اراضی حواله بود و اطالب اگر بنویسند این که
 این حق از روی یقین برسی و از تعلیم حرف خلاص یابی بنویس
 تلاوت می چه مشغول شود و رباب که در آن محفل که میفرماید که سمعنا
 قابل فیض الله اند و زمین قابل قبول فیض آلیست و بیان موعود

از نیز وزن و زبرجد و لعل و باقوت و درواریه می نمایند و زمین نیز
 علی هذا از زر سرخ و سفید و قشک و کافور و زعفران و یاقوت
 و اشجار و فواکه و صیبه های از شیر و تخم و عسل و آب روان که انبیا
 رالیه علیهم السلام در عالم ملکوت مشاهده فرموده اند که در فرج
 خود در آن مقامات با انواع لذات عالمی نهایت و غایت متذکرند و
 حال دین فیها ما دامت السموات و الارض در آنجا ساکن باشند از غایت
 غنایت و رحمت حق ذو الجلال و السلطان لایزال حق و دالین ^{عجل}
 که از صیبه این نعمت میسر شود بیان می نمایند که اگر در آسمان این فیض
 ذاتی نبود در زمین که قابل فیض استقامت و اتصال اینها که در
 ظهور نکردی بسیار آنچه در زمین است و از فیض سموات ظهور میکنند انبیا و الله
 نماید آنرا با بقوه در ذات سموات و ارض مشاهده کرده باشند الخ
 که در آن ملکات بیان نماید روشن شود از توحید الهی حق بین اعیان
 ازین عبادت حق تا چه در باب کفایت بهشتی در بهشت و دوزخ و در
 بما دامت السموات و الارض از برای اینست خداوند که ظهور این ^{نعمت}
 تخلف که با رواج بهشت و دوزخ می رسد بعد از حلالی
 از انبیا سموات و زمین خواهد بود که حق آید صمد که بدو کم بود
 و لم یکن

۲۲۸
 و لم یکن که گفته اند از ذات بی خد و شریک و متمای خود حق این فیض
 در ذات این حلقه کرده است باینکه منکون ^{عجل} از ازل ابدی خود
 چه که اگر وجود آنها و صیبه از فیض این بر خیزد اتصال این فیض ^{عجل}
 نیز از فیض این بر خیزد و وجود بهشت و دوزخ نیز بعد از خود شود که هر
 نیز که در باب دوزخیان از عذاب و عقوبت و زهر و آتش و غیره
 و نموده بودند بعینه ایشانرا ظهور از عذاب بهشت و حتی در فیض خواهد
 بود لا محرم حق خداوند که عالم و ملک عالم حق مقتضایین دو مقید فرمود
 که حال دین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء الله که استقامت
 و خود بیان آن نیز کرد که این دو طایفه از نشانه اتصال می تواند بود
 که خود را عین بهشت و دوزخ متذکرند که از روی توحید ^{عجل}
 و این که حق فرمود که کل یوم موفی شنان می تواند بود از قوه این انبیا
 که هر گاه که وجود کل یوم از فیض این بر خیزد که ظرف این است چه
 شان الله نیز از فیض این بر خیزد و حدیث حبیب الله که قلین و صیبه ^{عجل}
 است بیان آن توحید خود خداست که عین یک لایضا و لایح و حیاتی
 قد ازین فرموده بود که صمد و یک لایضا و لایح و حیاتی از انبیا
 و انبیا رب هر چه باشد همه وجود حق و در اطلاق با انبیا

کفر حق بود و دیگر با وجود بنده خود از حدیث کفر خود آنان حکما کان
 کان الله ولم یکن معه شئی عاشق و معشوق و عاشق و معشوق و حدیث
 و حدیث که بگذاشت صفات حق و احد محمد لم یولد و لم یولد و لم یکن
 که گفتند احد باشد تا نشاند و لا اله الا الله سبحان الله تعالی
 و السلام مسئله این که الله در قطعات خود می نویسد
 نه حرکت یعنی الف و بن و ن و می نویسد یک آو بی نویسد از
 برای الله که کتاب خود می نویسد و در نقطه خود می آید و حرکت اگر در
 واقع چنین نبودی در خودات آنجا که نقطه میکنند حیوان نویسد
 یعنی چون آلف می نویسد بابتی که الف نویسد این ظاهر
 و ابجد بعین که در حقیقت است و زقوم و طعام انیم دارد و در کلام نیز
 حق و حقیقت خود که در دست بعینه وجود نا باین باکی فکر است و کما
 جمعیت که آدم را خلیفه الله می نامند و سجده ملک که خداوند و سبحان
 که شیطان بواسطه انکار او سجده نکردن او و درازن و ابجد بعین
 و علوی در کاه حق الله شد که چون باشت می نویسد که بگویند جمعیت ملک
 و حق جز بنام امین که درود خدا که جای صواب او کرده امامت حق سید کائنات
 و خداوند خود خودات حق در حدیث که می گویند حق خلیفه الله که در حدیث است
 نفس بید

نفس بید خیر مرد خود را که در کار خود آورد و با بخار حق مشغول می شود
 شیطان و ابجد بعین خیر مرد حق الله را خالق خلق و محدود می دانست و نوشت
 او می کند بخیر و اناس را بر او در نماز و در نماز که در کس را که بخیر ادا را که باشد
 در باب و تحقیق بدانند که آن صورت حال ابجد و آدم و خدا در کلام
 تشریف نوری که در او نیست که از نا و ثید و بیان ذات نه ظاهر که در
 در جمیع کلام در حق موضع شیطان بید خیر مرد بید که سر از پی می کشد
 این این ظاهر که از برای آن حق خط کشیده در سجده می اندازد
 و از صبح یکبار مرده و کشیده و همان آن حق کتابت نام تمام در آن
 و در پیش کتابت آن حق خط کشیده که نیست و تحقیق شعر که نیست
 آن حق کتابت را قبل خود کرده اند اما چون تحقیق نقطه او را با
 گفته می شود در انکار حق می آید و صد هزار آن هزار در بر آن کشیده
 و حدیث می نویسد ضایحه حکایت ابجد بعین که در حدیث معارض می کشد
 در کلام تشریف نوری که در دست عصب الله علیه و سلم و اعلم که در حدیث
 و ساقه صبر الشیطان بعد از انوار و با هر که با حق است و
 و انوار الله بعد از انوار و فضل الله و اسم علمیم این
 این که ابجد بعین است لعنة الله علیه نبی آدم را بنور و عده میکنند

بعینه ان معنی دارد که آدم را صلوات الله علیه از اکل و شرب طعام
و شربان جنت منع میگرداند و الله بر حق تعالی ناداری و بی لایسی میو است
گفتی و مگر عبارت از آنست بمغفوة و عده میگرد که غنیمت است و غنیمت
کلمات بدست آنها سواست این غنیمت که اهل ظاهر سواد الوه فی الدارین کنند
اندر بر زمین صفای ادراک کجاست ان ابن فرشته که شیطان آدم را بر زمین
زاد آن فرشته که سید کانیات و سرور موجودات است و صلی الله علیه
و آله الطاهرین فرمود که سواد و دارین بود بر صفای روحی و صافی
و وجهانی تا باطن شیطان مرید عیسید بید بید عیسید الله علیه و علی آیه
دایما اند **ح** ابطالی اسرار الهی در باب که از فرشته طاقی آیه
شیطان کی میخورد در وقت ظهور در دانه الارض از نفوذ او در صلوة
میگزینند و صلوة را دور و دراز میگردانند و چه دانه باطن میگویند
که شما چنانکه میخواهید نماز را دور و دراز میگردانید و من شمار آدم تمام
شکسته از ان قرینه ابطالی که در دانه عصای موسی را که در اول از ان
آدم بود که آن مثل کسی غیر الله گفتن آدم بر پستان صفای کون نهاد
بر عیسید او و لوح سفید و خضرند و باین دو صفت کافر و غیر را از یکدیگر
جدا میگردانند و ان حال را کافران شمرده کردند با خود اندیشیدند
که امروز

امروز ان رویت کرد و صفوی صلوة با وقت ان بر و بر این
میکنند که **الحکم** یعنی در هر روز و هر یک یک روز میفرمود و الله
و صبح بوم شود فیه الوه و الارض ازین قرینه بیا و بنابرین فرزند
ار که مشغول میشدند که باشد که از سیه روی و عذر ان الیهم کلام
الارض لغای با بند و این که الله چه در دانه الارض را با این
فرمود که فرمود که از ارض بیرون آوریم از برای ان که از ان
گفته است که بعینه آدم حکایت که شیطان **ح** و در
روان برای او در سجود بنامه و انکار بهترین جمیع موجودات کرد
که آن بود و حق و شر بنامه دیگر و در نار و سیه از ان و الله
شد فافهم علی هذا **ح** این که علم بالقلم رسول نبی اقی بود
از نو شدن حفظ بدست را سر منیع فرمود که فرمود که و لا یخط
بیمینک **ح** و الا ان تاب البطلون بوجهی از برای ان فرموده باشند
که این کلام که با و نازل شد بخلاف کلام دیگران و اسطوره بیان
داشت که غیر ندانید بود و با چون از حق احدیت این کلام با و
بواسطه رسید او بنیر خود است که اسطوره میان او و خلق دیگر
باشد از ان وجه که حدیث او بنیر شد قرآن بود و نبوت و لا یخط بمینک

سبحو

دلیل روشن است که باید که هر رسول حق علیه افضل الصلوة که از او
آن احد سینه العالم و علی بابها و امام المتقین با توفیق علم فرود
که فرود عالم نقطه که از عالم باطلون نوشتن خط داشته باشد که اگر
در واقع کسب زحمات طین خط نوشتن و خواندن ندانستی
چون حاجت بودی که حق علم با علم حق که با او کردی و ذکر کتب فرمود
که برای قلم صورت نیست در تمام وجود من او را ای آفره حق نوشتن
از برای آن فرمود که مصلحت در دست و کار نیست که مگر سخن راست
که می نویسد سخن او نیست لکن او واسطه پیش نیست از حق خداوند
کلام و حکم عالم حق و مخلوقات با جمیع و السلام **ع** فرود حق و حق
و سینه که نشانی باشد از این بقیه که در توفیق الکریم و للذین
ثم یا ایها الذین یؤمنون ال الذین یستجیبون الاستواء للشیء الا حق الحق
آن رحمت خود را که بر همه شریک است از برای تمامان رسول نبی
از برای آن نوشت که ایشان برخلاف زحمات طین آن خط را
و احاطه آن رحمت از آن خط خدا را بر جمیع امتیاط
و وسیع و منبسط به بیند که خدا را کتابت و موجود و
مخلوقات حق امتان و تمامان رسول نبی حق از زیر او فرود اند

در حق

در حق فرود حق **ع** حق تمامان پیش خواند از آن امتا نشانی
ع صدق الله العظيم شایسته از لغظ حق عین که حق خواند
و ناموشن تصدیق کنند حق آن امر آن ظاهر و باطن و باطن
ای سبعة العین صدق الله صدق رسول و السلام **ع** آن رحمت الله که
آنکه بهیشتی رسیده بود و وجهه با کمال نور او و در سینه بود و
بزرگواری او فرود کتابت مخلوقات دیگر و ما از سینه که آن رحمت
لا یم آن رحمت را از جمیع امتان و تمامان از برای حق او و نام
این رسول نبی حق رحمت العالمین می بایست نوشت که خط احد را
نوازند خواند و از ندانند حق مدد العالمین بر رحمت العالمین رسیدن
و الحمد لله رب العالمین **ع** اسم اعظم حق خداوند عالم و ملک عالم حق
در نصف اول قرآن در سوره آلهم ذلک الکتاب امک و اوله
فصل اوله علیکم و رحمة لکم من الخیرین و در سوره موا از آن
جهت که عین صلاحت بود و ختم شد فرود حق و لیس شین لغزین با
او شینا الیه ثم لا تجد الیه کلینا و لیسنا الا رحمة من ربک ان فضل
کان علیک کبیر از برای آنکه بیان فاعلی الی عبده ما او حق فرود
که عبارت از پنجاه اول بود و بیچ که آنکه سبب بود و در حق و نبوت

از هر جنبه قرار گرفته اند و در بعضی از آیه ها اسم اعظم از خود
نور ظهور کرده و گفته اند که **اللهم صل علی محمد و آل محمد** و این آیه تواتر میکند
باینکه **اللهم صل علی محمد و آل محمد** و نیز باینکه **اللهم صل علی محمد و آل محمد**
بمعنی است و در سوره فرقان ختم شدیم با صلوة و در سوره بقره
فی انزل من شیخون من فضل الله و از سوره نساء باینکه
اللهم صل علی محمد و آل محمد و از سوره اعراف باینکه
و صل علی محمد و آل محمد و از سوره احزاب باینکه
اللهم صل علی محمد و آل محمد و از سوره احزاب باینکه
بوجود آمده برای آنست که صلوة بعد از آن بودی است که در سوره بقره
این کلمه صلوة را بر وجهی بود و از سوره بقره باینکه
بودیم البذل از برای آن ماحور برخواستن بسبب بود که در سوره
آن سواد و حدیثی که گفته شد که او را آن سواد که در
در آن شب مبارک از رحمت الله او حج روزی شده بود و ایام
حج بسیار صلوة الله علیه از آن و بعد از آن روزی بود که
جمع او شرف قمر بود و چون نور در آن **صلوات** از آن
و بعد از آنکه سبعمان الثانی در قمر و طاعتش از خود بود
در قیامت

شیخ
نورانی

در قیامت نیز وعده روایت نمود و گفته آید فرمود و از متابعت این
رسول الله و عده بعد از او **برشت** باین بود که باین قسم در
ببرشت روز و شب ساله باشند و الحمد لله رب العالمین **الطال**
حقیق بدانند خداوند عالم را حیدر حقیق هست و عبد جباری هم هست
اما آن کس که حقیقیت عبد باشد در اصطلاح شرع آنست که بر هیچ
و شری رفته باشد آن عبد حقیق که حج احدی حج است از آنست که
عبد جباری ممتاز که دانیده است جدا شوند بدلیل آنست که فرمود
ان الله اشترای من المؤمنین انفسهم و اموالهم باینکه لهم الجنة **الطال**
در باب کاین حدیث که بعضی مال غنیمت و غنیمت باشند که خداوند حقیق
حقیق را که عرض او که عرض السعدان و الارض است در عرض آن نعم
و مال دهد و **تشدید** که آن بنده هر چه منزه بود فریدار و اما
و من بعد و عاقبت و الله و نگران خود بیند و غنی و ناز و کرشمه نابد **الطال** چون
ببر و طاعت **و طاعت** این بنده حوص رسید که در ربع و شری است
و جان و تن خود را در راه فدای خود بداد و از جهار و اما ندانیم در
باقیه او را که آن نعمت بیکه نیست از طاعت و شری و حج و صلوة الله
علیه اینها جزو ادا بودند که در شریک بر سر آنست که تمام و خدا با ما

باشد

آن قدم است که باز بر سر رحمان خلقت که خصی که از خلق علی الوتر
استوی که فرمود قدم برین ارض الی بار که بان و وقدم چهار کعبه
متصلست که جعل الله الکعبه از آن کعبه جعل الله این کعبه کرده است
که باز آن کعبه خلقت باقی که فرمود و فرمود از آن روز و او که ایم
بیکشتن محاسن و بدو کون الی السجود علی السجود طبعون حاشیه البصائر
ترجمه و درین روز شباطین را کعبه و جنبه از خلق و من و انما
و بعد شبه ایشان بکبر و وار شجر و ساق عظیم سرنگش کرد و از روی
آن صلیف الله که دانیده اند و نارا از طایفه غیر دانسته اند و چون رو
درا و کعبه بر وجود دست نکرده در کعبه و ساق که همانند کرد و در کعبه
آوردن که جنبه و جملای وجود دست ساق و کعبه اسفل وجود
که همانند کرد و در سجود الله که جنبه و جملای وجود دست ساق
اما از قدر تار به قوت از آن که تم بزرگانه و از کعبه متین او و غیر
که از جانب حفظ و عیان و جبروت و شکوت و حکومت و سلطنت و پادشاهی
بی وزیر و انبیا خود و شایسته طایفه این که فرمود که در در خاک کشیده است
آن خاک پاک از آن نخست خداوند که بقیه خاک سر و پیشانی
و قدم و کعبه و ساق آن صلیف الله است که فرمود در سجده و جملای

سالمها از حکم

سالمها از حکم رب العالمین که سجده از تقدیر کرده بر زمین که صدقه الله العظیم
بخلق انبیا و اولیا و عاشقان آن وجود قدم و کعبه و ساق که وقایل
من عبادی التکبر انبیا عباد و بدو نکر از غایت نکر که از جنبه شایسته
نموده اند آن سجود را در یافته و دانسته بطوع و رغبت میگرد و در آن
تغییر را جنبه بی دریافته بودند با نیای جنبه خود که از آن انبیا
ایشان بودند و نبش نهاد روشن مدلل که لایقه میرسانید که
بقیه و قلیل من عبادی انکسور از و زان الله که از وجود و نیاز
ایشان در وقت غار خرمیدید که قد کانونه و کون الی السجود
و هم سالمون سالم چگونه نباشند درین روز که در وقت سجود و رو
در دار السلام کرده اند که از آن رو که دار السلام است در شان او است
که فرمود و من و خلا کان انبیا و السلام علی من اتبع الهدی که کعبه الله
از آن وجه که خانه خداست و حاجیان که بروند تا طواف آن حازه
خدا کنند اول حجر الاسود میسند و سلام بر و میکنند و انما طوافی
از و میکنند از آن وجه که خانه خداست بحسب ظاهر بایستی که بان
خبر سلام حاجیان بر خداوند خانه بودی که آن الله است که آناه بگو
الله علیه الصلوة و السلام فرمود اند که خدا را سلام میکنند که سلام است

سجده

تا ابطال بر حقیقت اشیا بدان از روی توحید که سلام تو بران چرا کرد
 کردن از برای حق حلیفه الله است که چون آن که از حقیقت آمده است
 و هم در اینجا که عاقبت روج خود را عاری شده است چنانچه روج
 او نیز در آن موضع مبارک عاری او شد از برای این عاری که الله
 چه در می چه فرخوده اند قوله چه بوسیدن آن و سلام کردن
 بر آن که حال آن صورت است صدق الله العظیم ای عاشق
 هرگاه که شرف می چه شرفی نوی و بتلاوت آن حوضه شرف
 شوی که صبر باید قوله چه صبر قیامت از این عاشق صادق تا
 عالم عاشق که بعضی صفات عشوق را معتقد باشد و بعضی را نماند
آیه صدق الله العظیم تا اینجا که در شان بد حال ایشان ختم باین آیه
میفرماید ان احباهم سنبه و ابا و ان احبا لهم سنبه
 بر حاضر دنیا و آخره که در کتب مؤلفان الهی از لوازم ایشانست
 ای عاشق صادق هرگاه که در این بیان الهی که از روی توحید
 که زبان کار و جهان از بیان الله چه بود خاص سینه نام و طبعند
 که ذات الهییت را در مقام چون و چرا داشته اند که سینه را که بدهد از انشا
 نهاده باشد او را در عواذت و خطاب که نظر کند باشد از روی
 توحید

توحید صبر دنیا و آخره چه بود خاص خاص خاص این توحید که در دنیا
 تا بودند در میان فرق مسلمان از هر جنبه ای که عرفت و معرفت یافتند
 باطنها را مندرج باطن ایشان را تا غایت کاری از پیشرفت بلکه
 هر روز که بر آمدن ایشان صورت و سیمت و فعل و اثر شدند و زبانه
 شدند بلکه که گواسته شدند و در آن جهان خود با کمال و بر این
 فواید خدای عظیم و عزان شدند از برای ایشان و علم ایشان تا آید
 و نهایت با هم در شان ایشانست از روی حقیقت نه حجاز که هر
 ذلک مؤثران الهی ما اودا شد که حکم حدیث و بیان
 چه در صورت کبر تران سینه را ندید هرگاه که ابطال اسرار
 ادراک بیان تا و بی هم فرمود که زهر او را که مسوره بود است و
 حران در صورت مرغان در آید در می چه که کباب سجد و حبیب
 خود سینه را ندید چه و در سجده اقرب رو بطرف کعبه کرده نفس
 که سجده آدم و حبه معصیت الکعبة آیه صدق الله العظیم ای عاشق
 که حج الهی بن آدم را که فرموده است که سجد کنید انراست که
 عین سید برادر را که دو او قبول نکرد از غایت بی ادراکی و
 قی و قرینه روشن است که اگر در نماند و اگر در غیر آن جهون

حقیقت توحید که در دنیا و آخره چه بود خاص خاص خاص این توحید که در دنیا
 تا بودند در میان فرق مسلمان از هر جنبه ای که عرفت و معرفت یافتند
 باطنها را مندرج باطن ایشان را تا غایت کاری از پیشرفت بلکه
 هر روز که بر آمدن ایشان صورت و سیمت و فعل و اثر شدند و زبانه
 شدند بلکه که گواسته شدند و در آن جهان خود با کمال و بر این
 فواید خدای عظیم و عزان شدند از برای ایشان و علم ایشان تا آید
 و نهایت با هم در شان ایشانست از روی حقیقت نه حجاز که هر
 ذلک مؤثران الهی ما اودا شد که حکم حدیث و بیان
 چه در صورت کبر تران سینه را ندید هرگاه که ابطال اسرار
 ادراک بیان تا و بی هم فرمود که زهر او را که مسوره بود است و
 حران در صورت مرغان در آید در می چه که کباب سجد و حبیب
 خود سینه را ندید چه و در سجده اقرب رو بطرف کعبه کرده نفس
 که سجده آدم و حبه معصیت الکعبة آیه صدق الله العظیم ای عاشق
 که حج الهی بن آدم را که فرموده است که سجد کنید انراست که
 عین سید برادر را که دو او قبول نکرد از غایت بی ادراکی و
 قی و قرینه روشن است که اگر در نماند و اگر در غیر آن جهون

[illegible][illegible][illegible]

فمن اراد حبه کریمه نان آب و خاک بود آن مجلس الهی ~~نشست~~
 از نار داشت لاجرم تعبید فاجر سپاه خود از غایت قهر و غضب
 الهی خود که فانیست بر جمیع و آن علیک لعن الیوم الله و گفته
 که منی آدم و حمله من فی البر و البحر و زمین من انبیاء و خلق
 علی کثر من خلقتنا تعضلاً از عذاب از فرشته کرنا که منی آدم اندر کتاب
 را شناس که چه مجرم ملک است اجب ایشان که حجت را اختیار
 کرده اند و فرموده داران حجت میدانند و چه رسالت فرمود که لا اله
 الا نحن الکتب منی عز است فاحسب آن صاحبان را چون قرآن
 نباشد حق نباشد و چون حق نباشد بناچار ایشان را در حکم باید
 آورد از عذاب باشد آتش و لکن الله بایکفته اخذ
 بانه من ذلک بدلیل کان الله و لم یکن معنی حقون عبارت از
 اشتباه محسوس و نامحسوس ظاهر و باطن معادات و از ضرورت
 الله بر ارسال نبی از خلقت آسمانها و زمین در قرآن طریق
 بوده است که اگر نه حکم بدو قرآن مجید فی لوح محفوظ خود
 زمین قرأت خود بوده است چون فرماید خبر صدق که علم
 بکتاب منتهی از آن و چه که کلام حقه منکر است و گفته عین
 ذات

سایه و است و السلام حق که یکبارگی کان علیه عرض ظلال الرحمن
 اذ الیها و لا اله الا الله رسول الله از فرشته این حدیث معلوم شد
 که عرض خدا به پیغمبران این است و لیا بی حواس بود و درین روز آخر ضایع با قول
 بر خدا بود که دریا بود در آن انوار عاقل و ماله ازین فرشته روی
 هزار ماله ذات و الوضی محو است که آن غایت و غنی را مانند و یکبارگی
 عرض را مانند از برای آن بعد از کتب حق و آن که ذکر جمیل الرحمن علی
 استواری است و چنانچه حق در آن روزی چهاردهم است و اینها
 صورت دارد در دو و حرفی و از روی جمله لا یسمعون فیها لفظاً
 و لا تأتیه الا مبعثاً سنان در کلام تاویل حق جمیل چه ازین حقا
 که در عیون و فرموده که کس بجان زد و دور کائنات علم از روی ذات
 و از روی صفات احسن کوش بشتیان بفر از اینها جبر و دیگرند
 از برای الله بفرستی چیز دیگر موجود نخواهد بود لاجرم لا یسمعون خود
 و بفر از تمام که ذات حق وجود مطلق است چیزی دیگر نخواهد
 چون در کلام محمدان بفر از خدا بمانند که نشان بفر از قول پیام
 تشویر که فرمود و هو الله الکلام المبین العزیز العلی العظیم
 الله عاشر کون کلی و ظلمه لید خدا الله در چه بانه است فرمود

بعد از چرخه انوار نورانی علی بن ابی طالب که از هزار ماه بدر نورانی
 جزای از برای او فرود در مقامی که طلعت امارت کشف ظاهر است
 نور محض است و دست داند و در دست او که در عین احد است
 که در عالم قدم در دوزخ نهد و یکدیگر در دوزخ نماند حکمتی بود
 که الله تبارک و تعالی قدم زد که در قدم همراه است بلکه در فرود از برای
 الله قدمی که راقی که از برای آن رخ برافرازد که از غایت **عظمی**
 در دوزخ نماند و یکدیگر در دوزخ نماند غایت فلاست با جمیع مصلحت دیگر
 و هو در این حدسه بعد استند بدن فرود و پس نهم که داند و حال آنکه
 این حدیث را در اسم رحمت میفرستاده میدان که در دانه که الله اسم
 داشت و در دو ملاحظه و خبره بشود که در دو رحمت است صفت
 است و در رحمت این جهانی و آن جهانی مبالغه در بیشتر است که
 که بنابر رحمت موصوفی است از برای رحمت این جهانی رحمان موصوفی
 از برای رحمت این جهانی و آن جهانست بجا اولی آن بود که هر سال
 فرما که رحمت قدم در دوزخ نهاد از غایت **عظمی** عنایت
 او از نصیب دوزخ سپردن آن دوزخ مصدور شد **عظمی**
 بدل به بهشت با و در آن خود یکدیگر به بهشت اولی از این **عظمی**
 مطلق است

مطلق است چنانچه با هر صحن تقدیم رحمت رحمتی را بدو که نیست محله
 را از برای آن که با جمیع خود کند با وجود آنکه در باره نصیب نبوت فرود
 که از این عین صفت از این نصیب بود که آن نصیب است که آن نصیب
 الله عالم **عظمی** از جمیع روی خدای **عظمی** که در جهان و تمام بیرون
عظمی استند این که از طرف آن رحمتی که یکدیگر تعلیم به سوال که در **عظمی**
 العالمین که حکیم در جواب فرود که رحمت السعادت و الارض و اجنبا
 را که کتم و قنن شرط فرود در معرفت رحمت العالمین از آن حدیث بود که
 در شان رحمت صمد خود فرود و که در آن رحمت العالمین جلوت السعادت
 و الارض و لیکن من الله متعلق گفته بود که در رحمت الله و فرود
 اند که رحمت که جلوت السعادت و الارض بر سر از موقوفان باشد که
 او از آن رحمت عالمین آدم را مظهر رحمت در بهشت را شد رحمتی انفس است
 بر یکدیگر اولی که از آن به آدم که رحمتی خود از موقوفات آن رب
 العالمین که شده بود که رحمتی صلیب الرحمن بود که از موقوفات رحمت
 از صفت صفت و انداز آن رحمتی خود بود رحمتی موقوفین و قنن
 فراد بود که کلمه اسما و زمین و صفت نصیب خود بر یکدیگر **عظمی**
 که در شان آن است که فرود ما استند رحمتی خلق السعادت و الارض و

شکستن یعنی درین حالت بجای خند شکستن فرود آید و غصه
 چه موسی کلیم که با او بود پس بوجه معلوم شد که در دایه جنابان کلمه
 الله و روح الله بود کلیم الله نیز بود و موسی کلیم الله کسی بود که
 روح کرده بود و چون ظهور دایه الارض از ارض جرم الفجر تبار
 بود پس شنبه کمال او کسراول بود و آن کسراول روح نیز سبب کمال
 برستم فوجی با او بود که اول با او بودند جنابان فوج روزگار
 الارض را که چون شباهت خنده آن فوج تبدیل بکلمه شنبه شد فقر الله
 کلاما و اثر بر اینها با اسلیم فی الایام الطالیه بفرستادیم و باید که
 از ایام صوم رمضان باشد که در لیل و در سبب الناطق خلوا و
 و از سبب فرودنا معلوم شود بر خلاف زعم اهل ظاهر که اینها اول اثر بود
 مخصوص به اضرابی بدن نیست چه الله چه در سوره
 گفته که فرود آید فیه اخذ ابرهیم و زید نامم بعد که در تفسیر
 آمده است که آن جوانان منفه جوان بودند که پیغمبر ایشان
 کلمات ایشان بود و معنی آن مشتمل از فرودنا هم میباشد و یافت
 که صلوة در دست پیغمبر آتیه نداشت و نصبا و فقر الله از آن
 رو که هرگز نیست جای او در وسط است که ظهور حد است و از
 که حد است

که حد است پیغمبر است که جای حد است که فرود و در بطنا علی الله پیغمبر
 از قاصد که قوام آن خط است و از آن نقطه کلمات است که از روی
 و کزیت در قلم بیان دارد که چون آن جوانان گفت از آن نقطه
 خط است و بر غیر نذر بیان و زید نامم مدتی آید و بیوم الحزین
 بگویند که ربنا رب السموات والارضین مدعوین و ذوی البیئات کلها
 از انشطط چون اصحاب گفت راجع جوانان فرود و سبب الانصراف
 از روی تفسیر گفتند که آن جوانان مقتدر و صمد دار و کائنات
 کتب به خصوص جوانانست در بهشت بواسطه آن کتب بهشتیان
 جاریه سازند بود اندک رسول بنی ان کلبه الصلوة و السلام
 کسرا و سبب از اول سور که گفت بخواند از سر دجال لعین و
 بوجه دیگر سبب از برای آن فرود که اهل منفه بابت کد دجال
 لعین است و در حد ندارد که حکم حدیث و بیان الله چه
 مکتوب بین عینه و فرود تا معلوم شود که هر کس که برای
 سبب را بخواند از سوره گفته از سر دجال لعین که ازین سبب
 در آن منفه باب حد غار دجال خواهد بود و در حدیث از آن
 که بوجه منفه صورت دارد و دامن عصمت از دست دجال

و شیطان و ابلیس لعین در کشیده است و برکن و افتند
 و در کف اندازان سه حرفی و جان و شیطان ابلیس لعین
 بیدار نماید در این صفت نیست چنانچه در کف اندازان
 ام التوی در کف نیست بخت آنکه جای مان منفطرا است بین
 باین و در جوی و ام التوی و مدرة المستوی یک و دو باشد بدین
 رایتی ربی لیل الحواجی فی اصح صور که بیان فرمودی در کف
 در ج ۲ آله ۲۰ غیر مانند که صوم عبارت زبان است
 دن کلامیست که غیر کلام خدا باشد و غیر مانند بدلیل آنی
 در محمد صوم فقلت اکلم البیاض انشا الله مدایة الله ۲۰ این صوم
 روی می نماید که چون گفتیم بوجه الله ۲۰ در ماه مبارک رمضان
 نزول اعلان فرمود که کن بینان و در فرست از زبان ظهور این
 ۲ آله ۲۰ درین ماه مبارک صوم فرمود که در صوم است حرام
 بود و تاق قدیم که بوجه نازل شد بر فرزندان کسان بودی و چه ظاهر
 کند که در این زمان و در کده است انما انزلناه فی لیل القدر و ما الا
 ما لیل القدر لیل القدر غیر قریب الفی شهر تا و الله تعالی
 باینکه او کند که در جوی و در کف بر حلقه آسمان کمال است

و علی بن ابی طالب در کف
 صورت نقط دارد که باره از ایشان و حوال
 باطن واقع شود الحاکم

که آدم

که آدم حاکم با اعتبار این نظم سجده ملائکه معراج بود که
 و ظاهر است منزل الملائکه و الروح و ایمان را بر سر هر یک از ملائکه
 بی حتی ملائکه العیون تا رسول بنی اتم که سید کائنات و اصل
 صلوة الله علیه و آله منقذ قدم را بوجه الله از آن کتبی که بی کام
 و زبان بخونند و از خط خود بخوانند که لا تحطی بکماله بکمال خط
 که خدا نوشت است بر وجه ابو البشر ۲۰ بخواند که این زبان اعتبار
 اصلیه است صلوة الله علیه و اولاده الطاهرین در روز
 خدی برم الاثنین رابع رمضان المبارک شریعت عشر و نماز و
 ۲۰ مسئله ۲ آله ۲۰ در وفات هر که زن را چهار ماه و ده
 روز از زوج دیگر باز داشت بوجه میباید بود که کم فاسد
 شهادت این است باشد و در بعضی از میراث که از حال خود بعضی
 می میرند از برای آنکه چهار ماه و ده روز نصف نه ماه حمل است
 و این چهار ماه و ده روز دیگر از نصف نه ماه کمتر است از آن احباب
 که چهار ماه در میانند که در تعامیر مندر اول آمده است که در حبس
 صلوة الرحمن علیه و آله با و اج خاطر واقع شده بود تا بعد از آن
 یک ماه مضارقه اختیار فرمود و چون بیست و نه روز تمام شود

نصف

در باب ازان محل که در حد و نذر تاویل و بیان ساجده شمس
 بیماری فرموده اند یعنی از بیماری که عشق اکبر صلی الله علیه و آله
 جمیل نرسیدند و بخود بران رونق نداشتند که در اینجا که در سجده
 افتاد آمدند که ساجده صحن و جمال با کمال بود پس اگر آن
 ساجده را این ادراک می بود بدلیل و حکم خاف مقام ربی جنتان
 که آن الهی چه در حق چه در اشیاء کمال عشق حبیب خود میکنند
 که پادشاه عاشقان آن عاشقان بیماری را از برین می بخورند
 برادر ظهور حقیقت این معنیست که فرمود اقم الصلوة لدعوتک
 الی عشق اللیل و قرآن العزیز قرآن العزیز کان مشهوراً چون
 توفیقش نرسد و بدو داشت میتواند بود که او نیز فلاح الهم
 علیه الصلوة والدم امام عاشقان مصلح حق باشد اگر چه
 و بخود را نیز این فضیلت مست اما چون آن بیمار کار آن توفیق
 نبود مثل خلیل الله که بدلیل الی وجهت وجهی الی موهبه
 ذات شود موهبه وجهی شدند که بعد از و جدا از اقران خود
 اکبر بود و این بیمار کار آن که در کلام قدیم خود که حبیب است
 خبر فرمایند قرینه روشن است که قوم حق یقین اند صلوة
 الله علیها
 غیرتیه

۲۵۵
 صلیت
 بقرینه یا سحر یا بنی مثل یوسف جمیل حد و نذر مکتب است
 که در آسمان که جانی کس و قهر و خوفست و جنتی انبیاست بران
 جنتیان در جنت خود اندر رفت از سرایت حق رحیم قدیم که هم
 خود ازین حال خبر دادند که بعد از شکر و سپاس الحمد لله الذی اخلصنا
 دار النجاة من فضله کشفه و باین سخن تمام کردند که لا یستقر فی انفسنا
 ولا یستقر فی افئدة رب العالمین **ان** انما کرمه فی حق کلیم
 و در کلام آمد انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة لذکر
 الله ان الله اشد اشد اکاد احمده ما فرمود و چون از سرایت حد این آن
 نادر الله انست که حق حبیب رب العالمین فرمود صلوة الله علیه
 لا تقوم الساعة حتی یترب الزمان یکون السنة والسنة کالتیر
 والشهر کالجمعة والجمعة کالایوم والایوم کالليلة کالتیر
 الثارین چون ساعته مثل زمانه آتش باشد لایوم آتش خبر از ساعته
 و هر و حال که سالی عبارتست از سیصد و شصت و سه روز
 که هر ماهی روز زمانه که شش با شصت باشد که یکسخت باشد
 علم ساعته که یکسخت معجون یکسخت فتمت اعلی بخود نیست
 شصت است بین یکسخت فایم مقام یکسخت از آن شش

اشیان
 علم که در او آید قطعات نغز و احسان فرودان اندازانم و یکی کتاب
 تاج و الت آن بهیست سوره اند که بدارت آن معنی سورتم
 آمده اند که یکی از ایشان اینست بخلاف سکه دیگر که فرودم و گفتار
 المبین و آن سوره که فی لیلته بجا که مبارک از انان انرا نه فی لیلته اند
 که صفت او اینست نبرد خداوند تمام چه که فرود و کاد که مالیده اند
 کینه اندر خیر و آن آتی شهر که آن معنی هم معطوف آن معنی کتاب
 سواد و به لیلته اندر است که از بیان الت از تقسیم نما هر است از
 بحسب جمله در ضمن خود نه بایه عدد دارند که بر او است که این نیز از
 وجه که هر یکی از اهل شهر است هر آن این شهر اند و قرینه بر شهرین
 که عبارت بهیست و معنی سوره در بهیست و ششم چه فرود چه فی یونان
 الجبله که بعد از بهیست و نهم در از ان لام الف از برای علم ذات
 صفات که آن قلبا بیاورد و در شان او است از بیان او چه و آن و علم انهم
 و ما یحکرون آمده که علم اینجا به وجه از برای آنست که در از ان لام
 است که بوجه هم از این بود که حق بن این منته قیامه دلیلین
 معنیست از ان و که نه بایه عدد از برای حصول و از این است
 که بانه تطبیق بیا به است که یکی از ایشان است که این است و علم
 فین

و این که در شب بهیست و نهم لیلته اندر سوره که تازی باید که فرار
 که از بیان الت چه در سوره و در کتب تازی و صفی بنجامه وقت
 اهل است که ظهور درین روز کرد که معنی او اینجا به هر سال است
 که شش سوره که تازی را فرود که در از ان شش روز است معنی
 رکعت بشود و این روز غریب و بی المؤمنین که بهیست و ششم
 مبارکست که ظرف این کتاب است ای طالب سبب هر حرکت حق باید
 که از وفواید لیلته قدر را از ان قافی که هم در دوایم مذکور است
 و در سوره بهیست و ششم مذکور مکرر شده است هم از غن
 و خواب این روز غریب ای طالب اسرار حق که در کار حق در
 اگر در ظلمت عهد شیطان گرفتار زینتی که الت چه در سوره
 که فرود که هر کس که بخصایات زبان بد بدارند او را شتابان
 ما بدزد که حق الت چه بیان و تا و بد فرودده اند که فرود و قطعه و آن
 با نقطه اشتداد و معنی اندازم هر کس که صاحب اولیای حق
 کند بهیست را از برای معرفت کتابت و او بیرون روزی اشتداد
 نعم البیان از حدیث الت چه که شارب که باید رفتن شیطان علیه
 میجو دست که در شان او است که در چه چه فرود و آن

جسمانی نشان نکرده باشد و مجرد دیوار خانه گفته که بعضی حال این
ضعیف تخفیف بالودن الوعد نیکو بدین از آن دیوار محروم است
که با وجود این در بافت علمی مجرد نیست همین قناعت نمیکند از آن
لذت دیوار محرومست که در شان اوست که آن بکران فرود
اند و این و مانند آنرا با توایست و سارتم داده اند و از دیوار
محروم کرده و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و الله یعلم
ما یرزق و هم یحسدون آیات الله فرودند و اعمی یحسدون را کشف
که دردی اند و با الله که خطا الله که آنج در شان معافند فرود اند و آنج
و بن شبه این بود در شان این نمکند که کار و فضل او را
پرو کرد کار را با جمیع بغض و عظیم و قدر و شوق با دشتی
ببار و آن با انتقال تو و بخت آن حکم تو که در شان نیست و
بجز تو اهدی بان عطی نیست و بنیو که تو اند بود و بوی
ماله استغنی تو که بیدم با یکدیگر با رکاه سراقان او تو در دست
از طریقت و از هر نوع از راه از مخلوقات و موجودات و مخلوقات
تو از مملکت و غیر ممکن است که بنیو طاعتی که اوست و ما از خزین
غیب خود که دیده این غیر حق عاشق دیوار و ممکن که عاقبت
دیوار

عینه

دیوار انداز محض نیست که در این محراب است که او را حکم و روح خود
خواند و معلوم است که اگر این کلمه است و با کرامت کرده با
با کمال نبینا کرد که دوای آن کلمه که تو و روح تو که تو اند کرد و شفا
شفا را بر این جان با و در این از بکیت تفاوت ناله جان دانی تو نیم و آن
سرای نیم نیم جان و دانست اقامت او را که کل شفا علی الاوجه
له الحکم و الله یفرحون و این آیه را خوانیم و شکر گفت تو که بیدم که گفته
تو که الله یفرحون ان ربنا یفرحون شکر الله یفرحون و الله یفرحون
الغایت من فضله و اینها فیها لغوب مثل سخن خدا را بنیو شفا
و ربان و فی اسماء و زکرم و مافرد و آن اگر بران سخن الله افرافا یار
کنند و گویند که این از فی اسمانی و وعده او عاصت بیکدیگر که بر این
عروج نمکند که بد و روح نیز تو در آن کیفیت که این غیر از زبان و در آن
الله در کتب او آورده و اگر در واقع سوال کنند جای آن هست و سوال
مشکل است اما از عبادت الله حواری است که حکم حدیث ثابتست
که این بی جان حبیب اسماء نیست جای دوزخ زمین است و بنیو
تا این که از عالم طبیعت حق حاصل نشود و عروج با الهان
نمیخواهد کرد و خدا نیست که فی الله الوجود با جمیع سخنان دیگر عالم

عینه

عینه

لطیف و نورانی اند و عبده فبا حق اند و هر چه از لطیف و کتب است
 معارفش عالم علوی و اجرام سماویست و از روی طبیعت ذاتی
 حقیق شده است که هر چه که تغییر و کشف است رود برستی دارد و هر
 که لطیفست باعتبار لطافت رود در بلند دارد و درک نیست
 از نفس معنوی این هر دو حاصل می شود پس بود هر از روی معنی آن
 لطیف از آن عالم ظاهر میکنند و در قرآن که موجود ساکن می باشد
 بی تاکی حکم یافته و الا شذوذ و الا سلطان حسی خطا نشود
 بخیر و کشف و از شرح سینه ما سوره را از وجود خود می کند
 و چون بر سوره نتواند کرد و با لطیف موجودات و احد نتواند
 شد و بر خلاف این چون در عالم ستم ساکن شود و در زندان
 می ماند انکه او غلط موجودات علی الدوام بر وجه غیبه از آن
 خواهد شد و او در آن زیر بار کفران جاودان گرفتار خواهد بود که
 و تغییر و عالم ستم میکنند و ما که خلق و حقیم حکم الخیالیه
 و الطبیات لطیفین هر یک را باید که بنده خود مشی و طاعت می نماید
 الت فذین مقام که خواهد بود که آن او غلبه نظر و تغییر و کشف
 باشد بر خلاف اعدا علیه که فرمود که ان کتاب الابرار لی غیبی

و کلام کتاب

و کلام کتاب العباد لی سحری راه خدا این بود که از سوره خداوند
 شد این زمان تعلق به راه خدا دارد که هر یک را چه استعداد کشف
 باشد و هر کس را در چه مقام و منزل قرار داده باشد بفعل
 کمال و حکم نماید و اهل عالم می بیند از این عالم که ان تعلق و کشف
 که سلطان این و این چنین می بیند درین عالم حال تصور و فکر
 بر خلاف آن بود که عالم خاک حرات بر دنیا و این خود را بود که
 از عبادت الهی چه از نظر حسی و او که از قابلیت حال با آن خلل
 صورت یافته بود و در بیان آمد که کفر نفس را که ذات حق بود و با
 فطری می باشد و آن فطر عالم خاک را که نور چشم شیطان
 که بین لعین که همیشه تا او بدیدم که در بر عکس تمام کرد و هر کس
 در وقت غیبت و یقین و یقین که بین عباد الهی است و برتر
 قابلیت بیشتر که بهینه بیان و تاویل کلام تشریف خود فرموده
 بود که ملائکه عظام شریفه لا یعصون الله ما امرکم و یعصون ما یأمر
 برون که عبارت از ملائکه حال و آن اند که در سوره فیه کلام
 حاک و انیسبت یسعون و فعل من الله و یعصوا انما یسعون
 و جوهر من اکثر العباد و ان کما ان تعلق و غلبه نبوی

و کلام کتاب العباد لی سحری راه خدا این بود که از سوره خداوند

و آنچه خود اندک

و کلام کتاب العباد لی سحری راه خدا این بود که از سوره خداوند

آن سه سیمادرومباشان از قلم قدرت حق و ربنا اکرم
 ظاهر شدی چون جوایز کنز حق که حق و خداوند لوح و قلم
 بودند لایم در سبای وجه خود یافتند جنبانی در سوره عور
 فرمود و فضل جابای دیگر و تکلم الدنیر بی المکمل العلق فی البحر
 لتتبعوا من فضله این کان ربکم رحما و رحما و رحما و رحما و رحما
 صورت کار را از برای آن جوایز بودند که برایشان حرکت کند
 که تلم حفظ و کتب است تا از طوفان نوح خلاص یابند ضیاء
 یافتند و الحمد لله رب العالمین کما قوله صفا و اقدار
 بود کردن تعلیم حفظ کار بوده و السلام علی من اتبع الهدی
 ای طالب اسرار الله براه که ستر بیان و تاویل این آیه برسی
 که حق در شان اصل حقیقت فرموده است و لایم فیها شتم لا
 نفس و تلهذا عین و طبیعت حکیمان را در بای از آه
 وجه که ایشان لذت روحانی را غالب دانسته اند و اگر حقیقت
 روح نرسیده اند که چگونه بر هر چیزی که بطوریکه میگویند لذت
 روح استماع محبت که قوت روح از شنیدن حاصل میشود
 اند که آن لذت که این کس از شنیدن حاصل میکند و انرا اندک

روح خود میداند که اگر بیک قسم کند و در پادشاهان لذت نشیند
 از برای دیدنست جنبانی دیدن نیز از برای محسوس است
 که فرمود تا کتب الالهی و انوار و ابدا که درین عالم عاقلان حقیقی
 منیر شمع و نفع آن کرده اند از برای آن کرده اند که لذت
 محفوظ بود و بیک از برای آن کرده اند که جنبانی در شان حق حسیب
 خود فرمود که و لا فرقه فیکم فیما فیکم من الاوثان که چون ترک
 نمود و موس این جهان که عالم فانیست بکشند در آن عالم باقی
 که عبارت از قطع ملامت بدست بهین لذت و اصل و
 متواصل شوند لا ینقطع و لایزال برین صورت که از عالم
 حاکم از ترتیب سیر و فزونی مساوات حاصل کرده اند و بیک
 عاشق و والد باشند و از مکر بر سر را که خواستند باور الهی حاصل کنند
 و دست به خود نشانند که وجود یومین با فزونی آن ربنا فخره
 دلیل این معنیست که کنز حق چون غلور و در پس لذت دیدن
 از شنیدن غالب باشد و شمع و نفع آن انجمن این بهترین لذت
 باشد که مش از انجمن که در وجود عاقلان حواس و کماله
 واقع شده است که حکم و صلوات الله و لا فرق بین و بینهم آن

و صلت بخیر و درستی و حسن است خلاف سیم و صبر و کراه
 حقیق این بیان از میان تا وید الهی که حج الاسود است
 که می بینی آدم را در وین باید کرد که عذر نامه می بینی است
 که حج بادشاه عاشقان محمد مصطفی صلوات الله علیه و علی اولاد
 الطاهرین بدلیل و لم یروا انانی الارض تنقصا من الارض
 و بدلیل سوره ف و القرآن المجید که فرمود قلنا ما تنقصنا
 منهم و عذرنا کتب حقیق که هر دکتا بکنند و او را قیوم
 است سیم از آن جورنا و کس دانید و فرمود که عینا
 و سان نطق با و فرمود که حاجی بسیار از آن سلام می کنند
 می باید که آن جور را بپوشد و دست از آن جدا نکند و در باید بگوید
 و ستم قضا کند که بپوشد و زود از بیکر فشار قضا کند و دانند
 بقیان که از زمین فشار قضا کردن ایشان را جاری نیست و اگر
 بود از هر می باید که توبه عالمی کند که لذات ایشان از بیکر
 نشود و بدان با و در آن باشد حضرت انبیا الله صلوات الله علیه
 احبین به شخصیت و حبیب رب العالمین صلوات الله علیه و اولاد
 الطاهرین از حق غافل غیلم انبیا بشارت آورد و گفته که

این حدیث از صحیح
 است که هر کس که
 از آن جور بپوشد
 و دست از آن جدا
 نکند و در باید
 بگوید و ستم
 قضا کند که
 بپوشد و زود
 از بیکر فشار
 قضا کند و دانند

بنده کمال

بنده کمال که آن کس ثلاثین الایمانی می کند که باید از آن
 که درین جهان رسیدن باید که جهان فانیست این لذت را و این
 شمعوت نف از عالم باقی بزرگوارترین عالم عقیدت و شریعت
 از آن عالم بقدر قدرت خود می روم خود را بپوشد و چون آن لذت را
 که صدای سیم شایسته است که در کار صورت نگار بود و ظاهر
 سیم گفتار و هر کس در هر کس در و صفات بر و زیاده
 و غیلم و ننگ از اهل کاران خود را بدو را کس آن قرآن کریم
 کند خرام کرده باشد و واجب الفتن و فتنه باشد که فرمود که کتب
 مکتوب لایسته ان المطر و ان یعنی هر کس که در ظاهر است
 آن کتب بکنند که در که حفظ و مکتوب از میان انبیا الله
 تا با کانت خشت یاک با آن صورت یاک او بافته است
 که هر روز چندین مرتبه خاتمه صورت و مکتوب یاک کرده از
 آن کتابت الهی که صورت ذات اوست در نماز است که تمام
 و مقهور و رکوع و سجود از سر اصلاص بخام آورد تا بخفت خود
 بعد از این بدن نیم با آن صورت یاک برسد از سبکت آن نماز
 و نیاز که بر خرد از صورت یاک کرده است کلمات شیطان

و دجال لعین عید کشتیطان در مفت موضع در زمان که
 از آن و جاست روز از آن و چه بگردانید و شکر آن و چه بای
 شد و دجال خود در مدینه بیفتد در درختی تا که
 چکله الله که عیسی ابن مریم است که خداوند بیفتد خط الهیت
 و کشتن بیفتد و در از صفت ضیاء است که کشته شد و نیست
 و ناپدید شد و خواهر شد الحمد لله رب العالمین و الله و چون
 صلوة را بعد از اعلی کلام خود ندا را در جمیع در صورت که آن
 نارا الله در سخن آمد و گفت که ای محمد الصلوة لیکم که ذکر خدا
 سبحن خدا میتوان گفت که سبحن که او سبحن که او سبحن و الله
 آن سبحن نارا که طهر اینی ان الله گفت و ضرر ساعت داد
 و الله در حق خود حق و خود را اند که ان نارا دو دین
 که از اشراط ساعت ارتباط توصیف از زمین بیان الهی اسم
 مستمرا و شرط و شرط را که نیم بدان و در عالم توصیف در آن
 و عید و عید رسید که در وقت شیطان و دجال و الله و الله
 بیدر لعنة ان علیهم جمیع اگر چه از روی ضیاء و عید و عید
 که نبرد و ان الله که نیست که نبرد و نیست که نبرد و نیست

و در کمال

و در کمال بیان در سال که نقص علیک از آن و چه خود اند که
 انبیا که چه کلام الله اندا ما بعضی رفتند و بعضی ظاهر کرده ایم و بعضی
 نکرده ایم و میبایست که انبیا که قصه نکرده ایم به سبیل اجاب
 تفصیل ناکس را و هم بای نکرده که کلام ما فطانی الکتاب ذکر خود
 بیست و چهار روز از انبیا الله در کلام بیست و یکمین است
 و آن عدد انبیا و لام الف در میتوان یافت که ایشان که
 انبیا بودند در عدد است و بود که در رسالت خود
 اوست و القرآن و فیه که بوجاه درین کلام الف است
 و الله چون نامی زمین بیند کلام است و حق آدم است
 و حق الهی و فرزندان متقی آدم کرد اندیشه است اما عاقبت
 که کلام بر آید و در کلام و عاقبت التبعین از سر بر آن در روز جمعه
 که روز آخر است بیع نیست تا معلوم شود که زمین از ملکیت
 ایشان بیرون رفته است و آنچه بر دست حق فرزندان متقی
 آدم کشته اما بشرطی که متقی نیز بریم بیع نکنند که بر زمین کلام
 الهی است بیع نیست و چون روشن شود که بیع زمین از نام
 الهی بیرون آمده باشد پس بوجاه می باشد و چون

اتم باشد از آنکه بیرون آمده باشد که فرمود فایانوا انکم و الله
 و هم علی منتهی العری **ابطال** اسرار تو حید در باب که در آن در
 ۲۴۰ از تورات که کل خود در بیان و تاویل فرموده اند و
 ۲۴۰ از آنست که حق تعالی از جمیع یوئاسی سخن گفته بحال غیبی
 حکم فایانوا انکم و الله صدق الله العظیم تا از این یوئاسی که
 شیطان بخس العین مقید در کجاست مانده معلوم شود و تا پیش
 العین او تا یکم اقله المکرین حدیث و کذب نموده و نقل
 جرات توان نمود و اعظم در درج حاصل توانی که در طول آن و من
 تاب **ابطال** ظاهر میگوید که کلام خداست یعنی ازین کلام
 و حرفست پس در باب آن آیه میگوید که فرمود و لو ان ما فی الارض
 من شجره اقلام و البحر یاء حق لیسعوا لک ما نزلت کلمات الله
 یعنی اگر کلمات الله را قاپدیت آن نبود که در تصور و حرفی مطر
 و خط درانید و از قلم جدا نوشته شوند معنی آن آیه چون باشد
 اغور بالله ازین اعتقاد است شیاطین مکر بخس العین و منست
 که بنمودی از قلم و رسم نور نیز دانی تا از آن سر من بجای قرآن خود تا
 اهرمون و تنابع او بیکبار بنا بر سیر و بسط الطبع و اهل شوند و از
 زمین

زمین که برای آدمست و جنبه جاودان نیست نیست و لغیر
 شوند که فرمود قل یوم النبی لا ینفع الدین کفر و الا انکم و الله
 بنظر و من و الحمد لله رب العالمین تو را تعالی و اعیان و کبریا و کبریا و کبریا
 البین ابن که حتی از برای انبی غایب موضوعست در قاعه
 عرب و مقتران ظاهر سیر او مکر کرده اند و چون راستست که نور
 حقیق ایشان در قیامت کبری خواهد بود و منی که نور صغیر ایشان
 درین جهان بود بنیز و تحقیق و منی که در آنست رب العالمین و
 مالک یوم الدین است از عالم تعلیم عالم تحقیق که بصورت اول عالم
 می باید مردن یعنی چون نور الله از سر و او دمیده شود و مانند
 بیکبار کاشانه تا بود و دیگر که هیچ وجه از وجه او سر ایداد
 نبوده است و همیشه تا بوده اند در عالم تعلیم و تصور و دانند
 و ندانسته اند که در این ایشان در قیامت با ایشان چه خواهد کرد
 هر بنی آدم که هست درین صفت داخل است و در کتب الله
 باین معنی اقرار کرده اند و این وجه و لی بطریق اولی که دیگر
 آن حکم از قلم و رسم نور نیز دانی تا از آن سر من بجای قرآن خود تا
 آیه عظیم ایشان به که در قرآن و کتب در کتاب انبیاء بنیان پس

ازین نطق اول باین اعتبار که در بیان آمدیم بپسند و بدانند که بخیر تصدیق
و وسع و حیل و حال چیزی را ایشان نبوده است و بعد از آن نطق دیگر
که زبانند که مراد الله از تقیید است بوده است و در کتاب انبیا را الله
صلواته الله علیهم اجمعین تخصیص در کتاب بیخ فایده رسالت و سرقت
برای و نهایت شامی و انصاف در ظهور قیامت بجه کیفیت بوده است
و بیشک و بیشبه و ربیب و شعیب هر کدام معنی را در آن کند صفا
تا بودن حاصل کردن در صفت با بودن صورتها و معنا که بعد از خوان
بدن خود ملکی بود و از خود شدن با بند و بر جاستی که بدین وجه
از آن جمیع آمده بود که ما و ام که در عالم تغییر بود تصور عاید با و
معنوی دانست پس هر گاه که وجود و عدم وجود باشد تا جا را و
بعید و دیت معبود خود قیام با بر میخواند و فرمان برداری خود بود
جای آورده باشد اما درین روز که حق رب العالمین و مالک
یوم الدین حق جل و هم نواله و لا اله غیره خطاب باین الملک
القدیم و داد و چون بیچ و ذی از افراد موجودان را را نگوید
بود که باقی باشند که بیکبار رسد را در ذیهای صحیح فساد فی وجود
متعین نیست که در اندیشه بود لا هم تا جا رسد که خود بگوید
خطاب

خطاب

خطاب بخود مشغول شود و بگوید که بیه الواحیه نطقی را که من
تمام از غایت شکر با خطاطی خاصه باطل خود در بیان **و**
واحدیت بخیر کرده اند و ندانسته که حکم این آیه و اهدیت اهدیت
است و اهدیت و اهدیت که هم خود فرموده اند غایت او و مشغول
او اسم او و شما او عاقل او و عقول او و ما عاقل او و عقول او
ظاهر و باطن او اول او آخر او و بدلیلی خود علی نور و کبریا
الله لیورید من شارب در سر خطای که نظر بر کند چون خطای را
مبین ذات خود بیند و نور را همان با کمال خود دانند تا هم مکران
و عاشق و شنید و سر اسبی و بدار خود شود و عشق بازی باکی
باظهار صورتها و معاین صورت و همان با کمال خود دانند
که قدر بندگی خود را هم خود دانند غیر از انبیا و اعدا انکار که خود
فرموده قوله هـ ضار از آن می پرسید خدا که علم پرسید از انا
شود **و** بیکاطال علم و انا عظمی و ضعیف حق که از بر او اشیا غایب
است از روی معنی راست بوده باشد و همان که بدین معنی شکر
بر جا باشد و چون ضعیف مشغول از غایت تصدیق ربیب و نیست
و از این دیگر حکم و نیز بدین هم من فضلی که نبود و بدین آیه باشد

از بنیان حق تعالی ظهور میکند و در آن حق تعالی زکوة از حق تعالی
 انداخته آنرا که زکوة است خدا میبخشد آن چهار و هفتاد و نه که از بنیان
 لایق زکوة است و هم با آخر تمام کار و زکوة خداوند العظیم میفرماید
 که در آن واقع شده است چون غیر طبع است تبیین که عاید بآن عیب
 مستحقان خود را بود که از ایشان بود چه که اول از مستحقان
 آغاز شمار کنند حضرت الله عزوجل بود و در عقب ایشان
 تا ملائکه و ملائکه که در آن قرار دارند و بعد از آن که از مستحقان باشد و ملائکه
 علی عید تا بوم الوقوف بوم النقی الجماعه که در آن العظیم از بوم
 الوقوف و از بوم النقی الجماعه زکوة و کسب بر حلالی آن کسب شود
 آورد که آن کسب است از بنیان شرفان که بآن آفریده بود و در آن
 فرشته ایان که در آن کسب است تبیین شد که ایشان با حرة کار بود و در آن
 الله ان بود که ظهور می دهد در آن آفریده است که در حجاب الله العظیم
 و الحمد لله رب العالمین قوله تعالی قل ان المؤمن الذی یؤتی زکوة
 علیما فیکرم ثم یردون الی عالم الغیب و الشهادة الی الآخرة در حجاب دیگر
 میفرماید که در آن کسب است و در آن کسب است و در آن کسب است
 تبیین شد که در آن کسب است تبیین شد که در آن کسب است
 تبیین شد که در آن کسب است تبیین شد که در آن کسب است

و هم بالا حق تعالی را و در آن کسب است تبیین شد که در آن کسب است
 تبیین شد که در آن کسب است تبیین شد که در آن کسب است

در و عشر او با حق الله او باشد و هم سبب وقع القول علیهم شد
 باشد که فرمود آخر جناب دایه عین الارض تلکیم ان الله اناس
 کانوا ابائنا یا یحییون ان دایه کرم عصای موس و نکبتین
 است چون آن مبتدیان از حق او در ناز دور و در ناز دور
 و در و هنو اول ان بجای رسانند که موهفم که لوح و کلمه الله
 است و بر دست و بر است که عیسی انکشتی سیاست و بر با تبیین
 و شهادت از حق تعالی کانوا ابائنا یا یحییون که در کتب عیسی جابر الکریم و در آن
 کرد و در ناز دور دایه و مانید که کلمه حق تعالی که کوبید
 او هوایم شما را من شکست که در آن عصا و در حق هر کس که است
 صدق الله العظیم از بنیان اول علم از بنیان که با جملی و در آن کسب
 که حوالی کسب است تبیین شد که در آن کسب است تبیین شد که در آن کسب است
 و در حق هوایم شکست فرشته عیسی را در میان بنی عیسی که
 عبارت از حق سر دوش شکست سر دویا بود که در آن کسب است
 چنین آمده است بی باول شکست ان بنی را و بار که در آن کسب است
 عصا و قلم که بآن در آن کسب است تبیین شد که در آن کسب است
 ناچار ان جبر را و بار با بدیدند و بعد از آن شکست باری

در دست

که هر روز از زمین است و بوجه دیگر از این است که نشان دهد
 او با نقطه و عصاره و قلم که باز از روی اجزای حروفی نشان دهد
 از آن بدیهه باریه کند چون غزالیان الواح موسی و بعد از آن
 بیازدن باریه کند چون تنه صمیمه میعاد که حکیم ملک حکیم خط
 معتقد از رشته انصاف با حفظ عارض در اول که حکیم ملک
 دانست چون از وجه مردم که در پند که آن خط معتقد را
 و مایشان شده انصاف نیست که بپرسد خط خداست و دانه
 ایشان را بعد از بازده باریه کردن بدو بازده باریه کند چون در باریه
 که موسی سر را خند و خط عارض نیست هم از قرینه که در لوح حکیم
 ملک حکیم که فرمود الحق الا لواج و آخذ بر سر اصیه که تارون علم
 برادر خود را دین خالیت یافتیم از این جهت خواند که از خط حکیم
 معلوم میشود که دو خط عارض داخل بر نسبت که باز روشن کرد
 که فرمود با این نام که آخذ بر سر و با سر بر سر مجرای نام ربانی و قدرت
 به و سبحان جل جلاله و تم نو که و لا اله الا غیره معلوم شود که آن لوح
 که در حکیم الله شکست گنایه و به برادر او بود که اما الموصوفات آفوه
 که فرمود الموصوفات و ان الموصوفات که در هر چه که الله که فرمود الله
 من که هر کس

هر کس خط و به خود را بخواند و خواند از و به یکدیگر متوالی خواند
 چون چنین از قدرت که دانه الارض شکست شود که تمام
 و خلاق عظیم غایت این کسر را در زمین نهاده بود که ای
 در وجود که حرکت از چهار طبایع بعینه خاکست که خفیه شکست
 میشود که اگر وجود او از میان بر چرخزد آن طبایع دیگر هیچ
 از وجود شکست نشود که خط و دانه در شان که بود که از اجسام تزلزل
 محکم تر سخت تر است بعد از آن خط است که شکست نشود
 تا ما حال و حال از میان الله که در صورت است که آن و
 که الله در آید و بیغیان و حقیقت از موقن شود از میان آن
 حکم و قرع موسی صیفا که چون از خود بر و دانه از منی که نشسته
 عین که خدا و است که الله که در دین شکست و به هر که
 الله شکست و با باشند و یکبار دیگر با نشان طول نمیدارد
 حکیم که به منزل که است باریه کند و یکبار دیگر که به دانه و باز
 بر وجه ملک با نشان شکست باریه کند تا صورتی که از وجود
 اندیش با شخصت در ایشان ظاهر کند تا عابد منظر شده نظر
 الله که تا تو اندیش که دانه الارض که کافران را که بعد از آن

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا أَلَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَمَانِ سَبِيلٌ يَهْدِيهِمْ
 كَأَنَّهُمْ عَجَزُوا عَنِ التَّعْقِيلِ وَكَأَنَّهُمْ كَانُوا كَارِهِينَ
 و بوشیه گنایاتی از آن که خود را حق بر می داشتند و خود را ی تیر می کردند
 داشتند که در آن نداشتند صدق الله العظیم پس از این مکتب الله
 بدلیل آنکه حلیلی بر دین معلوم می شود که آن بوشیه لفظ و کتابت
 محاسن او نخواهد بود که جز بر خضین است که در پرستش خلیل
 ما محاسن خواهد بود که رسالت را که الله فرموده اند که و کما
 تَخَظُّ بِمَيْمِنِكَ فَتْرِيهِ تَرَوْهُمْ كَمَا يُبَدِّلُ اللَّهُ وَفِيهِ عَالَمٌ
 نَافِعُهُمْ خُطْبَةٌ وَكِتَابَةٌ رَا دَانِست باشد بخلاف زحما اصل ظاهر تحقیق
 در جای دیگر فرموده اند که ما گفته شدی ما لک کتاب و الایمان ای
 این خود قرینه غایبه غایبه روشنست بواسطه ذکر ایمان و اسلام
 در آن محل که در التمام بیان گذشته را در حق خود که
 آورده بعد از آن لی فاصلا می نمایند و ترجمه و از بر در قول
 مشرکان و معاندان که قایلند یا اینها الذی فیهم لک ذکر و لک
 بودند باری بجا نه و تعالی قسم یا و کرد باصل کلام خود و تعلیم که آن
 نداشتن علم اصل کلام است و سطر اصل کلام که در العلم و ما
 بسط و ن

بَسْطُ و نَ مَا أَنَا بَشَرٌ لِّمَنْ كُنَّا عِندَ اللَّهِ الْوَالِدِينَ لَكُمُ الْآخِرُ مِمَّنْ قَدْ
 اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ تا از این حدیث تا مشاهدات حق سبحانه از قرینه غیر
 معلوم شود که حق رسول نبی احق حفظ و سطر کتابت یافته بود از
 حق ربکه آن کرم الذی علم با تعلیم برست معلوم صورتی که خطاب با حق
 هم با حق رسول نبی احق اصلیست صلوات الله علیه و السلام و اما خطاب
 به حق الله و در باره حق حبیب خود فرمود از آن و هر که سبک
 ذات خود را با کرامت کرده بود و از آن داشته که آن الذی
 نبأ یعدونکم انما ینبأ بعلوم الله لاجرم حق حبیب فرماید که هر که سبک
 یکبار صلوات و مدح بر آورده بار صلوات و مدح غایبه خدا را و باید
 کان غایبه فرموده بود در باب صلوات که بخانه از بر سر آورد و آنجا
 بیخ را در آخر قایل تمام آن بجایه کرد و فی دور کلام مجید صلوات
 نبأ و او درسته است فرمود که من جاد با حسن نیت شرافت
 و من جاد با حسن نیت فلما یخبرنی الاشیاء و الحمد لله رب العالمین
 در حق الله از برادر برادر حق و حبیب جاد و آن مرحوم
 حواله باینه بدین سبب سلام الله علیه حق الله حق فرموده اند
 قولم تا روز جمعه و خطبه بجهت دست و بسط

و که حقیقت که بعد از چهار صد و یک سالست و روز جمعه خطبه ای می بخند
آن شد که ملائکه گفتند در خلقت آدم آنچنان قیامت یافتند و ملائکه
الهی رسول ما را فرمود که روز جمعه که شده بود دهن او را بفتح جبریل
علاء و حق گفته و آیت بقیه یعنی در دست خود آینه داشت و آنرا
گفت با محمد بنو محمد این گوی است در صورت آینه که از برای توست و آن
تو آورد و امام که بعد از او شد و آنرا همان تر که بعد از تو بود و الله اعلم
و حق علی ذلک من الشاکین و الحمد لله رب العالمین بکام محبت
طایفه برین بیان چه عزت یافتن بود اما هیچ چیز تا در نه از انگشت
چاق علامت و خداوند حکام مبارک اسم ربک ذو الجلال الاکرام
خلع و رنگند که را کجا باری آن باشد که معانی و صفات حکام ربانی
چه است بجای راجه در آن عزت که بوجه عبارت ازین میزنند
دوروی آید است من آمدن تواند که درواز قرات حکام قدیم
ش عیله در تو اند یافت که قسمت خطبه بواسطه آن که
سفک و است که دم می چه همین بیاست که فرمود که از
بین العالمین من باید گذشت و بعد از آن قربان که این و چون
آن عزت در کف جبریل امین بود و از غایت امانت داری

از برای

از برای کسی آورد که حکم الولد سراسیمه انار رسول بالقی گفته
بود و از طایفه ایست و از برای آن در آن شب و یوم المهری
برگرفته بود به جنزیر بر آن که مثال الرحمن علی العرش است و آن
که از برای السجده و مافی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری است
تا از قرینت قسمت خطبه آن روز و صوفیان در آن روز بزرگ
سنگ دما و حیوانات را بان آلت سفک و ما قسم کردند و روح
حیوانی ایشان را بان زیرش خون ایشان از ایشان جدا کردند
که حرمت دم باین اعتبارست و در آن روز عید بخوردن آن حیوان
عید کنند که اگر در واقع نموند و از آن عیدی و شادی و خوردن
و خوردن در وجود دانی فوت حیوانی در آورند تا بان فوت
قبول بدین اقدار شغول شوند و بجز آن آلت سفک الدما و
از روز کار ایشان بر آورند و ایشان را به باره کرده و لازم
یا چند سرنکوت را و نوروز را بر روی خاک ماک اندازند
که بر تنگتر میگردند و سر زش خاک ماک بطلست و شش آلت و حی
و افتادگی میگردند و عید باشند که در واقع عرش الله او بود
و سدره المنتهی و کرمی خدا او بود و بیت القوت و بیت الحمد

عَمَّا وَانَّمَا أُنْزِلَتْ عَلَيْهِمْ الْقُرْآنُ فَسَمِعُوا لَهُمْ وَأَسْمَعُوا أَفْوَاجًا
 يَوْمَ تَأْتِي سَأَلَ الْمُسْلِمِينَ فِي السَّمَاءِ مَنْ يَنْزِلُ عَلَيْهِ
 تَرْجُمَانًا فَتُلَوِّحُ بِحَمْلِكَ نَسْخَ الْكِتَابِ وَتُفَوِّضُ الرِّسَالَ
 حَسِيبًا مَنْ عَلَى الْوُجُوهِ أَنْ يَكُونَ رُؤُوسُهُمْ فِي سَحَابٍ مِثْلَ
 الْخَلْدِ رُسُلًا مَادِرَاجًا بَيْنَهُمْ أَنْ يَبْهَتَ النَّاسَ يَوْمَ يَخْلُفُ
 أَرْبَابُ النَّاسِ وَهُمْ كِلَاءٌ يُعَذَّبُ عَنْ أَرْبَابِهِمْ أَفَ تَعْلَمُونَ
 وَقَالُوا عَمَّا يُدْعَوْنَ لَنُؤْمِنُ بِهِمْ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ الْغُيُوبَ
 لَكُنَّا نَعْلَمُونَ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُفَصِّلُ
 لَكَ الْقُرْآنَ لَعَلَّكَ تَعْلَمُ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا
 نُفَصِّلُ لَكَ الْقُرْآنَ لَعَلَّكَ تَعْلَمُ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ
 الَّتِي كُنَّا نُفَصِّلُ لَكَ الْقُرْآنَ لَعَلَّكَ تَعْلَمُ وَتِلْكَ آيَاتُ
 الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُفَصِّلُ لَكَ الْقُرْآنَ لَعَلَّكَ تَعْلَمُ

که اذان

که اذان و قنات را با و جمع می بایند و در صورت
 که در آن اذان را بنابر حدیثی که در آن آمده و اقامت
 محمد و بر خاستن آن سیدنا علیه الصلوة و السلام هم در وقت
 است که نماز او تمام است که فرمود یوم یزید الله تعالی علی کرمته و
 اقوم عن عین الله و نماز بعد از نماز نافله شب خاص است
 بدلیل این که در جمیع اذان و بعد از یوم المزیست چهار
 دیگر از برای چهار رکعت مخصوص نکند و اذان را روزیست که در
 الشریست صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین بر آن تیر
 می بایست شد و پیش گفتن بین هر گاه که آواز است که الله
 تعالی بکوش رسد که تحمید الله تعالیست ذکر دعوت تائه باید کرد
 و اسم الله تعالی را تا از روی یقین معلوم شود که شیطان
 و قنات یک وجودند و با وجود و با وجود که بر سر آن ظاهر نیست
 باقی در باب که در رسالت علیه الصلوة و السلام آن حدیث را فرمود
 هر کس که سوره انشوره که گفته شود آنرا از سر و حال این شود بخواند
 این آیه فرمود که سوره که گفته شود قبول نامه باشد تمام
 خلق السعویات و الارضین و لا خلق الله هم چون این

کظم فاقوا لخاله واد استر ایدم ما قرب لقرن مناکل و جبهه
 اقو کظم از غنای این دو آیه عظیم است حدیثی می باشد که از ائم
 صلواته بالورش که فرمود من و صلوات الله ورحه وطنه صلواته
 که از بیان الله در حق بی بی آری از خود باین برتر بزرگتر
 معفو و بر سر امام الله علیه چنین جبین است که مردم می نایند که
 هر کس که مرا از آدم جدا کرد که در حقش التبت العار الاظم
 کند یعنی انکس لا اله الا الله از خود باین کند بدلیل الرحمن علی الارض
 است و این رحم جلیل القدر عظیم ایشان بود که گفته بودند از ا
 ع الرحمن را از بیان الله جدا کردن محال بود که بر بدلیل و قدرت
 مخفی الرحمن که می خواست که بر کسیت که عرض الله بود بر آید و الله
 ع الله او را از عظمت و بزرگوار می جاوردانی او که چون ظهور از او کرد
 بود و باز فرجه الهی اهل جنت صورت دلونید جان اینها را و را
 گردانید و بود خبر دار گردانید شدی تم حاصل کرده در تمام آخرت
 و عظمت خود را بر آید بعد از اقبال که فرمود الاخرین ان
 اهل من و صلواته قطع من قطع و او در جواب فرموده قال الله
 بی یار است که در حدیث دیگر فرمود ع رسول نبی است که او را
 بادناه

بادشاه عاشقان از برای آن فرمود که چون من را در میان
 جان و خیره جاودان کرده بود که در میان طیبه و صلوة چون
 جان در میان قلب بیت الله است جایا و کرده بود که فرمود
 حُبَّيْ اَلْمُحِبِّ دَيْنًا كُنْتُمْ طَيِّبًا وَ سَادًا وَ قَرَّةٌ عَيْنٍ فِي الصَّلَاةِ
 که بواسطه آن نمازبان صورت فدایی که راسته ربی می سر
 قطعی و اهل جنت جاودانی آن شده و باصل خود رجوع
 کرده می توانست شد که شیطان مرید و ابلیس ملید و قابل نیست
 چون فهم این معنی نگردد تا با جان خود از آن جنت جاود
 بکرم فاقوا لخاله فاقوا لخاله و ان کلمه لغت الی يوم الذی
 بدر افتادند بدلیل لیکن التبت من هم التبت چون معانی
 ماسبق در خاطر قرار کرد از روی فهم آن دو آیه را در آید
 معنی این حدیث را فهمیده اند و توشیح روشن نظر و حکمت از کتاب
 ابرار که در عین مکان دارد که جنت در آنجاست بکرم فاقوا
 و بکرم حدیثی بادشاه عاشقان که رسول نبی است بر آن کتاب
 این معنی است و چه می دانست که می باین رسول نبی آن علیه الصلوة
 و السلام می خواند که آن ابرار که در نیم ابد می بیند و فرمود این آنجا

حاصل کنی هم بار خود از غایت رحمت و کرمته مددای غیر اند
 که توفیق فی وجوه ایم نظره النعم و شایسته که در آن حالت
 آن ابرار را گشته و در غیر از خاصه اعیان خود اند و در حق آن
 ایشان را که ابرار ندانند کتابها حواس اند شناخت که فی طین غنید
 حریب بیدر بیدر چون از آن چرخ خدای عز و دهنت احوال
 روی ایشان چون خور و مسک سیاه تمام سیاه شود و از
 غصه و اندوه میریزد و نداند که آن صورت خدای و رحمت است و تا
 ایشان برو و خود آن صورت خدای حاصل نکنند بیهوشان
 خود بهشتی بخشوانند شد که در شان آیین شایگان است
 که در بهشت اول خدا را می شناسند و عبودیت و بربوبیت او
 بجای می آورند و در آخر سبب آن مفت کتابت الهی در عالمی
 قرآن قدیم و کتاب کریم مفت بار چون سخن خدا را خود شنیدند
 مستوجب طوق لعنت ازلی و ابد شده و از نیت جاویدانی
 بد را قناده و رجوع بنار خود کرده متوجه اسفل ساقینند
 و در اینجا افتادند و جاودانی خدا بر وجه خود از آن
 نار سیرویش المعیر میکنند و حواس اند کشید که بیدار ندان
 ایشانست

ایشانست که خود بوم تبصیر وجود و شوق و وجوه عالم الایمان
 اسوة و جلالهم انهم بعد ما یلکم قد و قوا العذاب بما کنتم تکرهون
 بها الان عاقل عابد از برای دوسه روزی فانی که کس از حق آن
 صفت و جمال ندانند واسطه الهی چه میکنند گفت سیاه و چهره بود
 گاه کند و بر نفس حدس از آن سزاواره آه از دل ریش
 و جان غم اندیش بیارد و در رخ اند بود که او میدانند که دیده
 او از چه صورت دوسه روزی محروم شده است چشم شایگان
 چون بر آن صورت خدای بنشیند و از برای آن صورت در سجود
 بنامند چون در حال ادب عاقل بجای بره نظر کنند از عاقل چه
 بینی و بیدینی از ایشان غیر از خاصه چه تصور توان کرد حال از عاقل
 کرامت آن صورت نیست که بدست قدر در ادب عاقل خود را از
 الایمان دین پاک کرده و در کج خلوت نشاند و تا وجود این خدای
 ظاهر قطار این کج را نماند تواند شد نیست که این سزاواره عاقل
 و کرامت هست فانی در دین فقر این اضطراب و سرسختی و شدای ظهور
 نکنند تین که در آن عالم باقی چون دیو و پری و شیطان بیدار از آن
 صورت پاک و محو و حواس اند خود را بدست سطح الله اخذ

صورت با کمال این شیخ از صفات او و طوری که او را آفریده است

بانه من عذاب الله که هر کس که چون این فراموش شد و بر سر او
 سر و با وجود جان و عریان نشسته و ترک دل و جان و در میان
 بقل مصداق این صورت بی واسطه نسبت کرد نسبت کرد نسبت
 و دایا و احیاناً از غایب اعطای و القاب در جزع و فرغ خواهند
 بود از عذاب به نار خدای که فرمود که ما اجریم خدا را
 باید باشد که یک عذاب گرفتار باشد که الله واحد فرما در امر
 از حال عذاب ایشان تعجب فرمایند و چون آن شیاطین بدکار
 ناپاک بی ماک و نیک و صالح بودند بدلیل خلقتی که تا این احوال
 و نمایند قوله که لو ان شیئین من آياتنا لكانا لعلین شیئین
 الوصوه بئس الشرائع و ساءت من یفعل شیاطین علیکونید که با این
 آتیهست که رو بهای ایشان را از غایب از و عذاب بریان میکند
 آن آتیهست که از حکایت به نار خدای که که با حقوس حکیم
 ملک علیم در سخن آمد و ان الله کفتمنا الحیة و من کوننا
 الله بیان فرمودند اند که هر ناراب و بار و خاکست چنانچه شمس
 صورت در نبر با به کیفیت در هوا و در هوا بدید که واقع شده
 اند درین حال گفتن از هوا و اولیست که چون عبارت از هوا
 کدست

و صلیقه می

کدست و این چهار عنصر حرم حکرمند که بر یکدیگر احاطه کردن اند
 و جمیع افعال که برین چهار عنصر اند و این چهار حرم کدست را در میان
 چون جان بقول الله که در حق فرمود در اندرون خود جادادند
 و حرم چون آن آب است که آن آتش باشد دران وجودات
 چون این از عذاب آتش فریاد خواهد یافت بکنند حال ایشان
 این باشد که حق فرمود شیوی الوجوه و آن به بارین حرم
 انجاست صفت او اینست که حق فرمود و ما یملکون شیء فی الارض
 سخن تا علیم سبع کیان و تکیه آیات از برای الکر در وجه
 انجاست که بنواد او را صورت است که الله ندیدند و است
 با در هر را از این فرم نکرند و مستند کتابت بیاورند از دو
 طرف و در خود از خط و قلم خدای و تعلیم الله در دنیا فتنه الهم
 بان به باد ملامت شدند که کل شیء کالکمال الاخریه و الله فرمود
 یخسف بهم الارض بعینه یلین صلیت بدلیل نعت حق اولهم
 انما کما کلید دیگر آمده است که آن ارض ایشان را فرو برد
 است همین به حال و ایشان است بعینه این توضیح
 هم از بیان آتیهست که از آن و که این بند و غیر فقر

این که در این چهار عنصر
 انجاست که بنواد او را صورت
 سخن تا علیم سبع کیان
 انجاست که بنواد او را صورت
 سخن تا علیم سبع کیان

از غایت قدرت و عظمت و شوق نظر در این صفات نورانی
 است و مستی این بنده ضعیف را با وجود مستی لایزال بود
 از بیان برداشته است لاجرم هم خود دست که بیان کلام خود کند
 ببلبل علی الملک الیوم لله الواحد الصمد سبحانه ما اعظم شأنه
 عما یشرکون **ما** تحت دایه الارض را از پیش رفت و بیا
 شکستن او در آن محله که اکثری و کثیری و سیما که بزرگ
 اما در بیان نیاید بدان ابطال که آن اکثری بزرگ است
 دارد از برای آنکه بران کثیری بزرگ و سطر و خط بود
 که بگویند و راستست که بر کثیری و سیما اسم اعظم نوشته بودند
 نسبت از قرینه اسم اعظم می باید که بران کثیری و سیما
 سطر و خط بوده باشد تا از آن سطر که بر سطر خط افکند
 کوهی ظاهر کند و قرینه تر و روشن و دلیل قطعی از برای خودشان
 و جوهر آن بندگان که ما لایوم الدین و رب العالمین اللهم
 چه آنست که یقین کرده اند که الله اش شراف نام بود که بر همه
 هزار عالم محط بود و صفت اسم اعظم هم از بیان اله
 این بود که هر کس که اسم اعظم را بخورد که داند به اسمی که کان
 و ما یکون

و ما یکون مستحضر او شوند و چون چه سیما اسم اعظم در کتب
 بود و آن کتب در دست او بود لاجرم از انبیا و انبیاء بود که
 جمیع جن و انس و وحوش و طیور و باد و غیره مستحضر او باشند
 چنانچه در عالم بواسطه آن عالم کلمات انبیا و کتب معصومین
 صلی الله علیه و آله و سلم در آن او که در خود و ما را رساند که اگر کسی که
 و قاعده در اصطلاح آنست که هر کس که چیزی را در فرمان او داده
 میگوید که بزرگ و دوست یافته است و چون چه سیما آن اکثری
 در دست کرد از مکرر حق و دوا و العطا یا آیه این تمام
 و منزه یا فیه که فرمود قال هذا من فضل ربی یسئلونک فی العلم
 اکثر ابطال بدین که نویسمانی را بجه باید بدان درین حالت
 چه عجز و نارسایی و عسکین می نماید و این عسکین را آنکه تنها
 بر خود انبیا میکند بلکه میگوید که من شرفا عما یشکر غیر
 که معروف نفس را از آن کثیری حاصل مستی است کرد و خواهند
 کرد و من کفر فان ربی غنی کریم و کافه سیما نسبت
 چون حاصل سیما نیست که عجب قرینه است که بعد از غنای
 حق رب خود ذکر کریم او فرمود که ببلبل قال الله غنی عما یشکر

یعنی چون از غایت کمال او وابسته عالمین نیست بدلیل آن
 شراکی را یک کیف مدخل چون عالمین نیست با ذات حق و
 و نظیر و انداد او مثل سایه بیشتر نیست و هر ذات که نیست
 سایه دار را تابع کار او وابسته سایه او نیست و رنگ نیست
 که هر کس که نیست از سایه خود مستغنیست ببلایق ازلی که آله
 و مانند کمال آنکه غنی عن العالمین پس باین دلیل میتوان از
 که از غایت کرم مستی خود که کرم بنزد حقش وجود دیگرند و نیست
 بر نیست تا نگردد و سخن آن سلطان خود را از روی دعا حق الهیه
 فرموده باشد که فرمود: هر کافران از رحمت شایدا که بچشم
 معبودشان ندانند آخرت و مناجات باشد ایمان است که در آیه
 خود فرموده از غایت کرم فرموده و سخن چون قدم در دوزخ
 نه نیکو و زخ در دوزخ مانند که فرموده اندیم در حال دیگر
 که کافران خود که دوزخ را در مقام تمام که وجود مانده از آن و بهر حال
 دینی در حال آخرت چون قدم مبارک خود در دوزخ
 نهاد از قضا آنکه کرم تمام او باشد که یکی دوزخ در روی
 زمین مانند که خبر چنین بود که گفتند دوزخ جاد در زمین دارد
 غم کرم

صفت

و هر که در راه بسیار
 پیش است
 از آن صفت

غم کرم ابطال اگر فهم و ادراک داری که سخن از کمال کمال کرد
 که چون حق حقیقت شمر و نذر بود و باید که در حقان او نیز این صفت
 از حق غفار و قهار حق باشد اگر گویند مناسبت بیاسطر
 نمایان بماند و آن دو خط بینی چیست که حق دانه الاض با آن
 انگشتی هر بر بینی کافرا و اهل کفر بدلیل شمس علی الخ طوم
 آن جواب را از حق حق در بایند و نذر حق پس بآن انگشت
 که خداوند انگشت بماند شد بعد از هر بر بینی آن کافران و
 زانکه دیدش ره بآن خلقت نداد و از وی است انگشت
 دست که خط است بروی هر کس است صدق الله العظیم
 و شکر نیست که به خط فصل دست از آن سه بند میتوان
 رسید چون بدست مهر میکنند از برای آن سه را در اینجا
 مدخل نبود که فرمود: بند انگشتان آدم را خدا زان نکرده
 سه با خلقت آن چون در دست خط استخوان و آن
 دست که آن مهر بیک در لایرم هر خطی مهر میکند که مواضع و خطایی
 دست بود که به خط استخوان در وجه بآن دو خط بینی
 کند بت آهست حق و چون در لوح صاحب عصار

قوی بود عزایات بود از خدا او شنید که من پر منم بودم مرا چه تا
 نبوت بنوی که بار خود خدا فرمود که یعنی آن دو کتابت را صورت
 دو که من میخواند که وقتی آب در بنی میکنند از لبر و خواجه
 باین پر مردم چه فرموده اند که اللهم غفنی بر حجتی که بنوی که بعد از
 حاصلست و انکم الله از نور بیت که موسی کلمه حکم علمم علم از
 تاویل الهی در حق چه در بیان آمده است که طوفان خنود
 عم چون از نور بر آمد که حق الهی چه فرموده اند که حجابی نشود
 حجابی آتش است از لبر انجمن خدا و ان بی حجابی خاییدن
 و منم کردن خداست که فرموده اند که و ان نبی آدم
 و ندانست که بآن دندان نور را میتوان خاییدن و انک
 کردن و کشتن نافوت بدن ان کشته سر از سر خدا اله
 آن خدا بر آورد و من از ان محل که نور خدا بی بود که باز آن
 ندانست از زبان الهی چه که بگوید و او چه آست از
 مدایت الهی چه فهم آن معنی می باید کرد که در نور بیت موسی است
 که فرمود که چون طوفان از ان نور بر آمد همه عالم از کفر
 بر بال و پستی منم عالم راسته مغرور گز با ستاد اگر بگوید
 بود و اگر

بود و اگر دوره و بیابان و زمین و ما مون بود و از زبان الهی
 چه معلوم شد از تنویر بیان که فرمود و مناسب را از غایت قدرت
 آشکارا کرد و اند از عالم تو حیدر سب از بن مدایت الهی چه و چه
 دیگر روشن میشود که ان طوفان ~~خدا~~ الهی بوده باشد
 که ظهور از دنان دارد و در حق حق الهی با انواع عیان فرموده اند
 که تعجب حکم کل دارد یعنی حق الهی چه عدد نماز را در وقت
 از برای آن واجب و فرض کرد و انکه چون بعد از آن یک کلمه
 از تنزله زیاده کند که او بجا آرد حجابی باشد که بعد
 نامی ~~خدا~~ او بنوی که بجا آورده باشد و حال آنکه بعد
 آن وقت که از این وقت رکعت نماز است که از ان وقت در
 صحت اول بلبل خلق ~~الله~~ است و الارض و ما بینها و قسرت
 ایام از بیان حق حق در بنی شدن بر و هر حرف خلقی
 اشیا است هم حکم نور بیت که موسی کلمه حکم علمم علم از
 که خدا نیز است در رشته اند و دلیل خدای آورده اند که کمال
 از سموات جمیع علو با نیست و از ارض جمیع سفلیات و ما
 بینها خود معلوم است که هم از بیان الهی چه که هم در حق

چه فرموده اند که شیطان ناری ندارد بدلیل اینها که او نیز
 شش روز مخلوق است که چهار روزه و یک روزه است از میان الله و
 لاشرکی که درین شش روز زاینه رکعت نماز است که بعد از
 آن طواف نوه یکم نوریت نوی یکم تمام بر جمیع خلق بر لب
 از شما که آقا گفته یقیناً یکسان و علم السوء و احدی از
 شده است اگر علمند و اگر جاهل و اگر حق درست اند و اگر باطل
 شنیده اند و اگر عریان و اگر صاحب قوتند و اگر صاحب ضعف
 که است در اد کردن این وقت رکعت مجموع بر سر واقع شده اند
 و از انداختن این وقت رکعت نماز است که یکم تغلبید چنین صحت
 البته است بعد در طواف آن موعده که می خوانند و واحد شد
 با جلد شیطان و ابلیس پس لعین که نیست که حیاتی از آن نیست
 که آن یقیناً یقیناً آقا که کمال نبوی الوحدان نبی که آنست
 باب مندرج که اخته میکردند از اینجا از روی توصیف عکس
 فرمود که خطیبانم اگر قوا را در حلقه اندازد اگر فرود انداخته
 جای اتش است از آن بر وجهت بسیار عجز و کسل محسوس در انداخته
 بالله من عند الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
 انما یستتر

انما یستتر حکایتی که سیمان بن داود گفته که گفته بود و من
 من فضل ربی تا آنجا که گفته و من کوفان زنی غنی کریم
 همان بزرگ که در حدود غنی کریم چه از غایت غنا و کرم
 شیطان و شیطانیان ترک بحال لعین را حاضر نمیکردند هیچ
 وجه از وجه ممکن نیست که تا سیمان نشوند و در سجود نیایند
 که هرگز آفریده شوند که سیمان از غایت اقتدار و بزرگی
 که داشت هیچ وقت پیرو در کار خود از برای آن نعمت که باو داده
 فرموده بود چه رب غنی کریم او کسب و فی اشکرام العز
 گفته که اول رحم آن شکر و کوفت نفس خود کشید و بعد از آن بزرگان
 که مثل او باشند که در سالیان فرمود علماء ائمة کانیان بنی ابراهیم
 مشاجون مانند کان که از حد بزرگان بزرگان بی غایت با
 نهایت نعمت پیرو در کار خود چه که بزرگای محقق ایم آورد
 بین ما که کوفان نعمت چه پیرو در کار بزرگای محقق ایم آورد
 خود با نوا بسیار کرده ایم و میکنیم اما غنا و کرم بیدریغ او
 از کز آن ما بیشتر واقع شده است که آن حکایت که گفته شد
 اگر شک کنند معنی بیشتر و شنیده و تردید حال ماست و چه غرض ما

و بود و ^و خلق کرد که فرود و طاعت کل از یک
صدق و عقد ^و علی بنی اسرائیل که وعد منبره بکماله الاهی ^و که
و قسط بود در باب ارفض داری تعالی عما یصفون
و دیگر اخص این اوراق استانی است که بعد از این
فرموده اند قوله و اگر مبرور بود بنویس طعنا عرض و فرم
چون تمیز یافت و دیوم تبیض رجوه و شود و رجوه بکماله
ظاهر شد پس بکتابه و و کاین صاحب شد حدیث الله العظیم
در کلام الاهی از پیش رفته است که این بیان آن کسند یعنی
رحم می خواست که صورت رجولیت گیرد و او را منع کرد تا تو تم
نگنجد که کتابت مایض آدم و آخر کتابت موی است و این
که چنین نیست از وجه حق و معلوم میشود که ایمانی ثانی
این بود که اگر خط اعراض آدم بنزد رحط باقی میسر و
که که از دوطرف ظاهر شدی که کما بر از نویست پس
الوجه است و السلام و الاهی که فرمود که اگر در کمال
چه تا شما را بر تعلیم که خود را و از حزن نگردد باشد تعلیم
این مشغول شده باشد است که از کتابت آدم که در حرف
محو است

کنی که ترا بشیر ازین اعتقاد بود که بر خدا سهر و اله
 و اگر و العباد یا الله انجین ادرای در تو آید و توانی قبول
 استغفر الله از سر صدق و اخلاص را خود بزرگ کنی بقیه و نیت
 هر چند که همان واسطه ای و صفتی اما از انما ظاهر این بدست
 و خود نویسنده المصلحین الذین هم علی صلوته است مومن از برای
 الهام و علام و خداوند کلام چه در شان خود و خود را است
 که کلمه الله مانع از نبوت و قیام نام الکتاب و یفعل الله ما یشاء
 و یکم یاد بیداریم از برای خود فرموده ما وجود الله جل جلاله
 که بالحق نشن و نشن و رایج دارند که مانع باله با بر و از و در و
 میتوان که در سبزه برود کار صورت نگار اجنه و در و در و
 دو و در سبزه و در چهار چهار درین روز که خدا را بخشن
 آله است که عبارت از پنجاه حرف و نقطه کلام الله قدس است
 که باز حاصل او روح الامین خبر این بودیم که از فضل جلاله الله
 جل جلاله است هم بر لیل و نهار و در لیل خلق خدا که درین حال انبیا
 الله اند که اندر ملکوت و چون تسبیح النبی و حسب خدای عز و جل
 که مظهر است و الهی بوسه حرف و نقطه از زبان هر که میگوید
 و الهی الرحمة

و الهی الرجوع و الکتاب در انهم مبارک بود که داشت یس و الزمان
 الحکم الذی یمن المشرکین علی صراط المستقیم چه نیست که
 کتاب و چه است اول بر خود که هست بر آه مستقیم خدا از انما
 الهی چه واقع شده است که این رب علی صراط مستقیم بنهاد
 این بیان نمود این صراط مستقیم چه به طریق اولی که چون اول
 او منزل کرده است از برای او و چه کند که برین ملک است
 است که خود اول ما خلق الله تعالی روحی بدلیل نزل به الودع
 الاعین علی قلبی که قلب انسان در خطراتانی مفرود و حکما
 اوست که در سوره فتح تحقیق کند که یوسفی الذی فرمود
 و کذلک اوحینا الذی روحا من امرنا ما کنه قدر می ما الله
 و لا اله الا الله الی اخره که از این روح واد روح خداست نه
 معدوم و نه نباتی و نه حیوانی و نه انسانی که چون خبر کردیم
 از پیش خدا می آمد چنانچه صورت خدای داشته روح
 خدای او در وقت جنبیدن الله را با این روح خدای زنده
 جاودانی گردانید که هر کافرا و فاجر سلطان صورت انبیا
 که این چنین سران جاودانی را عواید که هر چه کند

کنند و از آن برده و حجاب سبعین نوره بیرون آید بر لبین حجاب
فلا کشف انما و صورت بنجاه ناز خود را در چشم فلک البروج و از
خداوند خود که بر ایشان فریضه کرده بود با نوا هفت مده کشاید
روح قدس جبرئیل امین از برای این که خود را شش هزار سال اقامت
در وسط سدره المنته نماید که از درین و بندگان هیچ کس را و در هیچ کس
که دور کند ناز خود را در میان خود که فاضل از این جمیع ناز تو می برد
که درین قدر عید گذارد و حقیقت این معنی خود را از برای الهی
و از خلق حقیقت می نمود از برای آن که آن شش هزار سال اقامت در
حیات دینی داشته چنانچه این دور که روزی خلق بر و بر فلک
دارد که چون این روز را رسید هر کس که آورد حجاب می نمود که
از یوم تشریف الوجود است بدین و بعد از آن تا شکی نیست
هم درین روز است بدین قبله الصلوة و قبله النکاح و قبله
ایات بینات و احادیث انبیا را از برای الهی که خدا این نعمت
را در آن حق باید کرد اگر عشق رؤیت وجه الله درین حجاب بیضی را می
وارزند و دنیا درون و تحقیق آخره زنده شدن الهی که از
طالع ارباب اسرار و قوت که کار کرده دریا بیا که در سوره که در نزد
فادح

۲۱۵
فادح الی عبدی ما و کس که و قدره نزلت انحرى عنده
عنه حینت للاموی نزلت اجات اول او و الیهم است هرگاه که
این انی و لام مهود و ذی سیات فرموده است با نذر ریاب
که آن ای که کوب زحل است که بر سالان منعم مکان عالی است
است که خدا بایان فرموده است که چون میگردید که حکمت آدم
رو زحل بوده است بین روز و جمیع خلق زحل داشته باشد
که روز منعم است و روز خلق آدم است صلوة الله علیه
خلاف کذب المؤمن برت الکعبة کما بر جای منته طوافی گفت که
سرو چیده آدم است و الهی نزلت چنانچه فلک البروج را
سدره المنته خوانده است اسلام منعم را بر سدره المنته خوانده
است مخصوصه را و عرف اسمان که گفته از کرسی الهی که قبل
حاج این مبداء میفرستد و نزل احباب یافته است بولک از برای
الکجه چنانچه اول علم اسماء کلها از ذوات که احدیست عالمات
یک صلیف و قائم مقام او احد اول شتم فلک البروج و قیامی
منعم میرسد تا او و شتم فلک البروج و منعم میگردانند
الهی که هیچ فلک دیگر میرسد باین و با و سدره المنته

بحر با حجت انا و ک باشد که اگر چه بهشت و جنة منته در درند
 اما بصورت مفت کتاب و ماعتان در و داخل میتوان شد
 و فرمود که هر که در دنیا سوره کج که داخل است فرمود که الله
 را آن منزله آخری که بعینه بیان فک معتم است بین فلک اربع
 در این عالم مرتبه و آن حق داشته باشد و فلک معتم در مرتبه الله
 او که آدم است چون رسالت نبی است نور ذات الوهیت
 در منزله آخری و دیدار با هم در قدرت فرمود که رایتی را میفرست
 فقط که خداوند است که به خدا نیست که وعده داشته که
 بیت المعمر نیز در آسمان معتم باین اعتبار است و حج ابراهیم
 خلیل الله که حارث کنند اتم القری که عاقل معتم طواف بود
 برای داده که فرموده اند که از برای آنکه کامل کتب المعمر
 و سرده المتماخا ل برن پاک او بود و برشت پاک او بود و
 معتمد در هر حال که بر کرد او طواف میکنند سران نیز از برای
 اعتقاد عاقل که حج حیر نیست از برای الله و فرقی عالم نشانی
 در باب سب از برای آنکه حکیم من جای با حجت فک معتم است اما از
 معتمد مراد آن معتمد که نسبت از آن فرست که در حق که بر کرد

انگشت

انگشت نرسیده باشد بطریق اولی که بر آن چیزی نرسیده باشد
 که از آن عالم تر است و بر کرد که در بدن چون قاعی سحران بر کرد
 نقطه ها که در هر حال از روی صورت و خیال عالم خاک پاک
 حاصل نکردند از میان آتی که دلیل این حقیقت که گویند بود
 اعتقاد اقرت و چون مفت در ضمن خود معتمد داشت معتمد
 نیز در ضمن خود معتمد سرار داشته که و آن یوسف علی بن کاف
 سینه عالمی و آن و السلام علی من اتبع الهدی عالمی دیگر از
 او را قیاس آن که که حج آدم صلوات الله علیه از برای این سینه
 نه حرفی آمد که حج آدم از آن وجه که بر است در احسن معتمد
 یوسف جمیل که بعضی علم تا و فی از حج قس جمیل حج و داناشه
 بود که فرمود من تا و فی الا عاقل الی ذلک من فضل الله
 علینا و علی الناس و لیکن اکثر الناس لا یشکرون خطاب که به
 بر کرد او را خود میکرد در دیدن اول که یازده استاره بودند
 یا ابی خطاب فرمود پس باین وجه چون اسم یعقوب با ابی است
 میتوانست شد بطریق اولی که اسم این باشد که حروف از آن
 قس حج که با و نازق شده باشد که نور علی نور پدری الله

لیورج من بیا و بخریب آنکه آن مال لیس و الله کل شیء
 علیهم السلام تا چه تو که در حدیث داند آنکه آنکه
 است ظاهر شود که مقام فرج است حذر که کورانی و کورانی
 بخود سموات باشد نسبت با داند آن معشوق است صدق الله
 العظیم و الله چه مبادی آن فرود که داند آن معشوق از غایت
 شغاف و سیدی و روشنی چون بخود سموات باشد چنانچه در جایی
 دیگر اولو استوار فرموده اند و در چه چه بیان شده
 من رخصتی ختم شد شک که فرموده اند چون در حدیث است
 بیستم آن باشد که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 از برای آن چه میباید در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 فی و وجوبهم لفرقة التعلیم منسبت کلام تشریف و تامل آن را
 ای طالب اگر ادراکی داری بیا در بیان و نظر در جایی جاودا
 از دنیا کتاب سبعه شانی چه برادر که فرج است غنی است و السلام
 استعبدی حقیقه و الله العظیم منسبت کلام تشریف و تامل آن را
 و راه شب برین بجهت است نادرون آن ظلمت و غلظت
 حال و جرات آن و حور او غلمان و رایت بر آن فی حر و قیظ
 برو و حق

برو و حق الله العظیم که بیشتر از این ارغاب غایت غایت غایت
 مرجمه و مغرور و کم بیدر برغ دار غنایم خود بیان بیکدل
 الله سبک است و خود داند و آن مذکور که در حدیث است
 محبوب این جهان خود با نایب کرده اند در جهان جاودا
 همان ظلمت محبوب نفس اینها را و تقاضای قرار خواهد داد
 از غایت قدرت و عظمت و شکوه با داند آن لایزال و احوال
 خود که همان محبوب نفس این باشد چنانچه که اما از حدیث است
 الله در دنیا مقام نیکو غایت دقیق و نادر است در حدیث است
 که با چه حبیب خود که رسول است در حدیث است که در حدیث است
 شعبه بر حیز از برای الله حکیم آن الهی تحت اقدام الامت
 محبوب اهل کشت و این جهان سواد کتب که مخصوص
 اعمالت است ای طالب فهم کن و اگر انصاف داری شکر غایت
 و دوازده و عبود خود بقدر طاعت خود بکار آنکه در حدیث است
 او تو و ما که بجا میمانیم آورد که در حدیث است که در حدیث است
 بفتح الله لا یحصى ان الله لا یحصى ان الله لا یحصى ان الله لا یحصى
 طرف محبوب و معشوق حقیقی غایت و مبادی باشد از آن و صبر

یکی اسم جلیل او تو آیتست چون توبه بر حق حال انسان ظهور
 کند حسنا او کلمه که بگویم بهتر خواهد بود چنانچه درین جهان بد و وسوسه و گناه را میسازد
 در بهشت جاودانی حور و غلاف نهایی خواهد بود بدلیل قیامت
 لو انتم و الله که ان الله و کسب علم و الحمد لله رب العالمین
 مدایع دیگر که در سوره و الدلیل است حکم در آخر سوره نده
 و حسیب الله باین مناسبت فرموده که اگر الدلیل که فرمود
 ان الله و ترجی الوری طلب بین که مدایع بجهت برسد بدلیل
 فرموده و ما قدر الله حق قدره تعالی شأنه الا قلیلا نصفه نیز
 که فرموده بدلیل یازده رکعت نافله باشد و یازده رکعت که در سوره
 چهارده و ش نرفته اند و از این معنی از لید و معنی توان یافت
 بدلیل کلام کلام الله باینکه سیاه بپوشد و در جتنی که تیر که اگر سوا
 کنند که در وجه سیاه نبینند و چنان نیز آمده است انما طلب
 کنند و السلام و چه قول چه و چشم موضع کا و بر وجه حق
 بواسطه که صورت است که تصویر قرن و در سوره حروف قطعه
 واقع شده است که هر ساله لغت که سوره الفیلم در صورت است
 در اید یا بر سیاه که خط وجه آدم است که ارواح شهادت صورت
 کبوتران

کبوتران در آینه معلق برش آن صدق الله معنی قلنا ان
 سبغها را ازین بیان الله در بهشت تمام و روشن و در توان یافت
 که فرمود که لک یحی الله الموتی یعنی تارده را سبغی آن کا و نیز
 که صورت او خواهد بود زنده خواهد شد تا را بصفون ضیاء
 از حقیقت دانستن آن قرن که صورت است که در است که عبارت از
 روح است بخیر و در ده اند آخر الام از قدرت خداوند صورت که
 روح است که از نیست بد زنده شوند و برودی هم از انست
 دو قرن دو کشت شوند که فرمود در آن روز و فی الجنة و فی
 فی السجرات آیه خمیر سبغها که خوشست که راجع بآن کا و زرد
 ماده است اشارات و کلمات الله را هم از قدرت او میتوان یافت
 که صفت زردی آن کا و فرموده که بقره صغرا و فاقه که کلمات
 الشارح یعنی زردی بود و نبات غایبه در حشده در غایت
 زردی که چون چنین باشد سبغی زردی که باینکه که ظاهر
 که در و نظر میکند و در راجع حاصل میکند چنانچه این
 فقره میداند که آن اسرائیل در آن صورت صبی و اید را در صبی
 خضر خواهد دید که اول روز صبح که صفت آن صبی را نیز بدین

سلم الله
 در این آیه از او

آن کا و خداوند صورت خود و چشم خود کرد ایند و غالباً هم
 صفت قیامت خواهد بود که خود را الصبح اذ السوء و دیگر در آن
 روز خود که بخواهد بگوید سبحانه فاصلة مستشيرة که به حال
 حال تر است اینها است اما کسی را که این نظر باشد لا اله الا الله
 باشد که بعد از این خود که بگوید يوحى علیها جنة ترتها قبة
 اولی کم الله العزة و باز ضایع دیگر انداخته است
 رب العالمین و مالک يوم الدين چه این که چنانچه خود
 تعلق بکادی داشته که نوشته بود زردی آن سبحانه از آن است
 که با صطلح هم نوشته است که انقباب را وقت فرو رفتن که در چرخ
 طلوع از آنجا خواهد کرد بزرگ میگویند و حال آنکه لون او زرد
 از سفیدی است است که مخدوم و مخدوم زاده هر دو مخدوم
 سفید میزند و الله فرقه و طاب جناته و جعل الفردوس ثوابا
 و علیها معلوۃ الرحمن و الخیرة و المغفرة و الرضوان اگر چه دل و جان
 و هستی و توان این سوره گفته کار شرف و مانت فاجوی
 دولت با نکتی سب و در شب که در خضر دنیا و الاخرة همه را
 دیدار خود از تن بجان استند و فلین انداخته امام این
 دولت

این سوره را
 در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند

این سوره را
 در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند

این سوره را
 در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند

دولت این جهانی و سعادت این جهانی جاودانی اوست که بدین
 خلوت تار و پود را حصفه را از او و غریبا میکند و بنفست
 اصف قیامت که غنیمت بگذرد از قدرت حق خداوند سحر
 چه خواهد کرد فی الجمله از بیانات سخن این بیان آن حوسن
 دل و اندیشه جان جان تجرد میباید که در تنی حاصل
 میکند و این سر میاید این ستم از خود و کرم و عیبی در رخ کرم
 خود دست شاید که از خود و احسن و رحیم و شفقت یافتن
 نیز از برای این سوره بگفته و عین گفته کند و احد که با تابع
 نیز معرون باشد باقی این سوره را که فرموده اند قبل یا عباد
 الذين آمنوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ایات الله یغفر
 الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم که فرمود و لول فضل
 الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الاخرة کم کم فیما افضت فیه
 عذرا یعظم که بعینه حال این سوره دایم بخوان زده گفته
 کار شرف راست اما این سوره راست بفضل بخوان و الذنوب
 و ستار العیوب و کشف الکرون چه و نحو ذلک و الاخرة
 سبحانه و تعالی عما یشیر کون سبحانه الذي یبدر المکمل

این سوره را
 در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند
 که در هر روز
 بخواند

جاه آن عظمیاء کند که دادن اند و بدلیل فی اوقاتی که بهینگی
 صلوات است که این الصلوة کائنات علی الوضوء کما یقولون و تا
 جای دیگر فرود و گاه و گاه علی الارض یسجدکم انداختن علماء
 که صلوات است کوبی و ضوایا در دست نیست مگر که آن بنایند گاه
 که شعیان و ابلید یعنی جسدین صلیب خلق من ناری و علقه
 من طین کفنه فخرجه منها فانک رجیم و ان علیک الفتن الیوم
 الدین که خود در روی او درین روز دنیا ظهور خواست که در دنیا
 روز دنیا تا با جان خود در جوع ماضی خود گردند و بنابر نقل
 و بنابر نقل که قمار شدند اند و با الله من غضب الله چون ابرار
 از دنیا رفتن و قمار خوار گرد کار و صورت رخسار و نیز و میده جاره ساز
 و در او زنی نیاز چه ظهور کند که بهر بند خفیت که خلق دیگر
 مثل خلق اول از غایت بد قدرت حیوان که در حیوانی که در اول
 بیان چیز مانده قوله و هو الوتر العنق الذی خلق سبع
 سجدات علیا کما که را بنی ربی فی تحریر قطعه که بعد از این مقام
 لا یقید علی خلق الله است که در دنیا به عظیم الشان و فایده
 که فرموده است فایده و حکمت که عبارت از این مقام ظهور و
 استواست

استواست که بعد از خلق دیگر هیچ وجه از هیچ سبیل نیست
 الذین حنیفاً فطره الله الذی فطر الناس علیاً لا یبدل خلقه
 ذلک الذین الیقیم و که تا یکم بالغض است از خط استوا و گاه
 اکثر الناس لا یعلمون الا هم در تبارک بعد از خلق بیست و هفت
 وجه که عبارت از است کما ابدس اوست و خط استوا که
 عبارت از خط عمده آری ابدی که نیز ان اصبیح که در سری
 جاودا و ایمان خلقت حواصند بود که تبدیل و تغییر پذیر نیست
 و فایده که ماضی فی خلق الرحمن من تفاوت فاحصو البقره
 تری فی فطره که با آن بصیر بود که در شبح حواصث مدایق
 بهر کفایت صورت ظلالی لایزال و الخالیه که فرود بود و
 آتش نیز کفایت از این روز قیامت است که حواصث را از شرفی
 میراند که از بیان الهی که جای فرود رفتن نیست شدن شیاطان
 منکر این جمعیت لود او نیز با یکسبب صورت موافق نیز صیقل
 فایده است که آتش نیز فروخته است و موافق صیقل صغر الشقیق
 مؤمن است که در با جان و بصیرت ظهور نیز یکسبب صورت از احوال
 کردن بودند که خلق ظاهر و غایب من بیعت المؤمنین که کمال شایسته

و ساقی هم خود دست گرفته است اما نظر منم باریکی بین ما باید که با این
 و خود ناعی بنیاد انداخته و ادراکی این جفت تواند کرد از خود
 لایزال که انحصار و سودی که انحصار در میان خود که صاحبان
 و هم ماه در انحصار است این نیز در خواب میدید که مردم مانند
 برادر سعید شریک و فرزند نور الله و غیره از او آن در آستانه
 نوحی هستند و از این نیز بجای ما نیز دیگر بودند و حال آنکه از بود
 و این نیز ما نور در میان این فضل خیال دید و گاه دانسته که
 است و باستان او از دیگر و از طرف دست راست خود نگاه
 کنند و میخواست این نیز که ایشان نیز به بنده تا شب به جز ذکر
 واقع ما است و صدانکه او از دیگر ایشان بر قرار و بر طرف
 دیگر داشتند و از جانب دیگر میبختند و این نیز به جز به نیست که
 و در آن محل که ایشان نیز از ایشان با آن موضع نشان داده
 بود که ایشان میبختند با خود و جلفی که ایشان میکنند چون
 آن نشان نیز با ایشان نوداده و آن ما که این نیز تصور
 دیدن کردن بودند یکی بود که فرور و در ایشان روز سه
 موضع اول داشتند جالبی عجیب و غریب است تا غلطی از آن
 باقیست این نیز به سحر باقیست و منو کلم بالقیب بالیا با
 وجود ایشان

(تقدیم)

وجود این گفته و این غلطی به معنوی چنین در کار است
 که هم از این دولت و سعادت ادب با و در آن چه خداوند و خداوند
 زاده اقد و دو جوانی با و در آن این نیز به جز است که این مقدار
 بصیقل آینه زنگار گرفته متغزل میتوان شد حال چون
 اعیان اخلاق بوجه در میان و در فرخ و بر شست مانند است
 و چون بیشتر روزگار خود را چون صفت که زانیده است
 اگر چه از روی طایفه بوجهی حکم است که صاحب او بدلیل است
 که صفت بدلیله بسیار چون صفت حلی در خود شامه کردن
 حالیا از جمیع حیوانات بحسب است که اگر چه خود خبر از آن
 راز اعمال حسنه خود ندارد و مودتی میکند و ندای در خلق
 حقه غافل میدمد و شب چیز و شب جوانی و رور هوای نشو
 است فی الجمله بد نیست چون لوی نیاز و نیازگاه و فی نیاز
 در هر وقت تشخیص در نماز بر زمین دارد و امید که او را موقع
 شود تبارک الذی بیده الملک و منو علی کل شیء قویتر من جاف الکلی
 بیده مملو کله و الله عز وجل هم درین شب چهارشنبه
 خود زاده خود را بچوای جدیدیم که برادر در آن حالت است

میگوید و این بنده او همچنان حاضر و حاضر میماند و در هر روز و هر وقت
 بودم که چون حال نترد یک شد جزیره خواندن آغاز کردم و غالباً نظر
 آنست که عیال سوره تبارک را اختیار کردم چون صاف خواندم آنست
 می بینم که در آن حالت که زبان گویند با بنده میخواند و زاده ام ناکاه
 آغاز کرد و با بنده میخواند آنست باین غایت که از حضور انبیا
 و ائمه اطهار و حروف زبان درستی ادا فرمود که بصفت راسته آنست
 درین بودم که از خواب بیدار شدم که باین معنی سوره تبارک را از
 یک برکت توفیق خداوند زاده خود رسیدم که در بیان آنست چون بنده
 بنده اویم العبد و کافی بدین کوله و السلام و محمد و فرزاده را ال
 ملا الکریم جنبه توبه بخواه بدیدم اما درین پنجشنبه چهارم ماه مذکور
 در توبه بخواه بدیدم بیک این که من بنده خوشتر در دست و نشان
 و شبان شسته و صبر را و از این بود بسیار و صبر و لباس
 خوش پوشیده است و این فقرتم درین لباس که است بعبودیت
 گفتن بسیار پوشیده و بجز خدمت آنست میگویم از غایت نادانان
 گای محمد و زاده توانا جنین غم و نشان و نشان در شسته
 و من بیدارم که نقل کرده و بر سر قبر خود و رحل نهاده ام
 بیک قرآن

بیک قرآن خط خدا و بیک دیگر توبه و بینه بخان ماه
 و بپشتن که است تمام را بر و عرض میکنم و گفتن بسیار خود را
 و اوضاع خود را که بجز طایفه در فراق دیدار او سوخته ام
 بوض او میر سالم و میدانم که او را خوشتر از عرض آنست باین
 غایت خوش و خوش و خوش رو و خندان میبیدم اما بیک سخن
 نتر خود شد آنست باین معنی و عاشق و معشوق باشند ناز و نیاز
 بود ناما که از این جای دیگر افتادم و میدانم که با ما اول
 ما بوده است و گفتن بجا میدانم که رفته ها را از اینجا جبهه
 است و ما جای دیگر رفته ایم و در دست راست ما باره آتی
 بودی احدی بر آن موضوع که گفتن تبارک بر جبهه بودی دو
 سه باره آتی باین گاه که تصور بول میکردم و گاه تصور آنست
 اما بیشتر آنست آتی بود در آن لحظه و سه دانه بود بود در آنست
 که از این جبهه سیم آنست بیا و روم و محمد و زاده را بدیدم که
 دیگر اختیار کرده است از خانه های گفته که در آن وادان و در آن
 بود بیک از آن گفته تر و نیک تر باره باره که کل بیک بار
 او نیز نکرده گفته و این فقرتم چون در آمد و آن حال دید

دوان
 درجی
 صدوان
 سیاحی

اِنَّا نَحْنُ اللهُ لَا تُدْعَىٰ مُشْرِكًا وَلَا تُشْكِرُ سَائِقَاتُ
 حَمد و ثناء و بیل و بیان چه در می خود چه فرموده اند
 که می نمایند که این کس می باید که خدا را برای ابد بپشت و خوف
 و درج بپرستد حاصل از برای محبت خدا و عشق جهان و بر
 ستم طعام بکشد و ستم و اسیر دادن از برای وجه الله از برای
 آن بود تا ظهور وجه الله از غایت قوت و قدرت و توانایی که
 داشته که از غایت جبروت و کبریا ی از ان جلیب و الله حکیم
 بقدر اسیر شدن این مغرور را بکین اسیرترین برده بار خواست
 شد که در علم قدیم او قدم نهد بر چنین رفته بود لاجرم هر مسکین و ستم
 و فقر و اسیر صوری که بود چون شبیه باین مسکینان که کجایان
 شده اند و جوایان ظهور و پاویند در همه کانیات که حیثا که این مسکین
 و فقر و عاشقان آن جمال او بیند و بر او آنچه که کاری نماند
 که باین مقید اند که حسن معشوق ایشان بر خلاف عاشقان
 حمای می حیثا که از این که در مقید خود در آورده است و مسکین و فقر
 صوری که در اینده است همه کانیات و موجودات و مخلوقات خود
 متداینان که در اند لاجرم فقر و مسکین صورت بر این زمین عریض
 بود که

بود که صاحب مالان از برای وجه الله بایشان نصیحت کنند
 اما آنکه چه باو شده عاشقان فرمود که اللهم اعین علیک و آخرتک
 فی زمره المسکین هزار مسکین اخوان آیند خود داده اند که
 و منع ابرار و رستکار و در جهان نیز ایشانند که تم بوسیله جمیل
 نیز نصیب بایشان حص خود کرده و غلظه و بزرگی خود را
 در ایشان در بافته فرمود که و تو غنا مع الابرار که از غایت غنا
 الله کرده و کشته آن حص و جمال بکمالی چه شده اند و خود را
 با وجود آن وجه باقی حص کمال الوجوه غالی کرده اند تا عاشقان و
 معشوق بیک وجود باشد و الحمد لله رب العالمین الله العزیز
 الشیفاء و قد ربه الا علی الا علی طالب ازین طالبی که از ان
 جویندگان آنست که در سوره فتح چه فتح و فتا چه فرمود
 اند ترجمه که انما استجد استبقون فضلا من الله و رضوانا ما امل
 فی و خبر بهیم من آخر السجود که اگر بخوبی این معنی را بفهمی
 که تحقیق و یقین و قد ربه الا علی و فضلا من الله است که خود
 مطلق حق و ذات بیکار بر حق است چه تا بعد از ان این
 زکوة و تجسس حد و از برای چیست وجه خدا بخشن او

ماستی و بایو انی داد و الا فیکل للکسکن الدین الاول
 الرکوة و علم بالحق و کم کا فون و الله یقول الحق و یصدق
 السبیل قورج ده ریکم الذی یرحمکم الکم التعلک فی البحر یستغفر
 من فضله ای کانه بکم رحیم که اگر حق برور کا خود را
 بجوی و از رحمت او فکلم خط و کتاب بنیان از ان جمله که بانی
 که سیمانی فی وجهه بنیم و انرا السجود که ذکر فضل فی التور
 و فکلم فی الانجیل و بر هیچ باب در نیایی که در کلام فکلم حق بک
 ان که الذی علم بالفضل انما تکرار فکلم و استغفار حق برود که
 که در صورت تکرار ده انبرای چه اجد است که اگر از فضل خدا
 الله فکلم قیرت اوست که کتاب صورتی و معنوی از دور و جو
 می آید که در ان کج فکلم نیست و در دوم آنکه اول نوشته شد
 از برای تعظیم حواج و فیه تعریف الامام که خود در جای دیگر مکتوب
 الذی سجد لکم البحر کما و منه کما طابا و تسبحوا منه صلوة
 تکتبونها که یکشتر بود اخط است بر با حق و برتری
 الخدیج حواج فیه و یستغفرون فضله و تعظیمه و من
 انما یاتان بر سجد الربا و یبذلکم من رحمة و تعظیم الله

بامر و استبقوا من فضل و علمکم شکر و لب علیکم خُنا
 استبقوا فضلکم من رتکم الی آخره و من رحمۃ علیکم التل
 و التها التکون اقیه و استبقوا من فضل و علمکم شکر و لب
 ایاة فی حکم باللب و التها و استبقوا من فضلکم من فضلکم
 فی ذلک لایا ایه لغویم یحسون چون خداوند را وید و برادر حق
 او بود و از ان لب و تها و صورت و معنوی حیاتی بکارت نام
 و بیان فرود و معنی یحسون را از احسن العیض حتی باید
 در میان که یعقوب هم در تها وید و برادر لب علیکم تها وید
 الاحادیث و خود و تها نیست که احادیث را سبج معنوی تها
 مروت و زهد غایت غایت و الحمد لله رب العالمین که قول تعالی و لب
 لب تها بالذی اوحینا الیل الی ان فضلکم کان علیکم کبیرا ابن
 ذلبی جمعیت که میگوید حق بواسطه آن بود که خط علیکم
 ما فهم و یولوا فضل الله علیکم و تحمته الی و علمک ما هم منکم
 و کان فضل الله علیکم عظیماً تعلیم او این بود که بیان علم او کرد
 که با و دراز از تعلیم کردن بود بلید و تها فی التها و تها
 فی التها و تها ابن ابی در سور و فتح تها

يتبعون فضلا عن الله ورضوانا سيما في يومهم من انما
 السجود كما بعينه من ليل ونهار يستبغون الغفران المأجورين الذين
 اقرحوا من ديارهم واولايتهم يتبعون فضلا عن الله ورضوانا
 وينفقون الله ورسوله اولئك هم الصادقون سورة
 جملة فادحضيت الصلوة فانشتر وافي الارض واستبغوا فضل الله
 ودر سورة تحريل و اخرون يضرعون في الارض يتبعون مع فضل
 الله وجميعه فانه در ايام الكفار به عذبة است ودر ايام
 سجد و چهارده است که ما معلوم شود بديده که استحق که لا سجده
 الا شمس للفرق و انسجد الله و انجد و اذ الله است که در سجده
 او را م باید جست از راس سجود که لا لا نقطه و انسجد و اقرب
 و الحمد لله رب العالمين چه حاجت را در تحميم كلام م باید جست
 بچه در گفتن که تم است و نه دیگر در ليد و نماز که ظهور هم از ان قلم
 فدرت او کرده است که شعر المرام و بسبب المرام بعين جعست فورا
 خدا آفر که رسالت فرمود الغفر و الودع في الارض كما ياتهم
 شانه تا چه قوه و عباد از خود باز نشن بخت است
 که در روز چهارم باز در رکعت که در اوج رسالت صدق الله

الاعظم

در سجده و چهارده است که ما معلوم شود بديده که استحق که لا سجده
 الا شمس للفرق و انسجد الله و انجد و اذ الله است که در سجده
 او را م باید جست از راس سجود که لا لا نقطه و انسجد و اقرب
 و الحمد لله رب العالمين چه حاجت را در تحميم كلام م باید جست
 بچه در گفتن که تم است و نه دیگر در ليد و نماز که ظهور هم از ان قلم
 فدرت او کرده است که شعر المرام و بسبب المرام بعين جعست فورا
 خدا آفر که رسالت فرمود الغفر و الودع في الارض كما ياتهم
 شانه تا چه قوه و عباد از خود باز نشن بخت است
 که در روز چهارم باز در رکعت که در اوج رسالت صدق الله

۲۹۶

الاعظم
 از اين مدرايت اين معلوم ميشود تا از اين روز باز و کند و با سحر
 معتد رود و نماز است که ارد و السلام در بيان توفيق في وجود ما
 نصره النعم وقت دیگر است که تعلق ما بود ارد که سرگاه که ششم
 است از اجل صفت ميکنند تشبیه با تو ميکنند و چون ان امون
 که خداوند شک است در طرف چپ و واقع شده است بيان
 چه را از بخا فم توان کرد که فرمود اطلبوا العلم ولو بالعين
 و از عيني چپ حواس است که شست صورت دارد مناسب چهارده
 چشم و چهار چرخ و اوبان عدل است که جميع جنين را از مدرايت
 الله چه در رکعت تفرق خود خواند او رد که فرمود توفيق في وجود ما
 نصره النعم بين بان نظر مستوان عرفان انسان حاصل کرد
 که هر گاه او خوب و دلپذير واقع شده است او را شست با خداوند
 شک ميکنند لا ارجم هي چه منور بايد که حيا کرد است و در چشم
 ستر از نشيدن ما بين ديدن هي بايد با تحقق باشد و السلام در حق
 انبع الهدى مشکله ديگر چون اول نماز فرض از ظهر است که او
 صلوة صحيح خواند بود که تمام شست با بکي شست و نه ميشود
 از بران انست که در صلوة صحيح از بيان آيه چه در نماز شست

اعظم
 حال است که از انچه گفته است
 آن به سواد است صحیح

چون صفت غیروان بصایرون باشد که فرود آید الله
 مع الصابرين لیکن چگونه بر مائین غالی نشوند که در
 غزای بدر و حنین انزل جنود الله تر و با فرود و با
 اعدای با این شریب خود بخوردی هم همراه است
 بر پیش آری رد و خود و خود و علی علیه السلام
 حوس که برکتی کار نبردکی است که چنان برکتی نماید که یکی
 در عرصه و زکار نماید چون تمام قتال و کارزار است از برای
 ان غیروان الله فرود که بر ارمیت انکشت دست و پا
 و حسان صفت که در صحت اگر در یکسیت و اگر نیست یکسیت
 بر عود و این است که در الله در آن صحت باز یکی از ایشانست
 چون شکر بخش العین بار صفت واجب العتد از پنج
 انکشت یکی بدر نکرده از ده نیز یکی بدر نکرده و از نسیب هم
 یکی بدر نکرده در مصاف جنین کجا بای صبر خواسته داشته
 از بیم تیغ نیز برنده دست خود در آن و حسان که باین حقیقت
 رسید و انفرود حاصل خود که الله می العباد که
 عبارت از انزل جنود الله تر و با اندر دید و انفرود و برین
 که مکان

که مکان دست شکران از خداوند مکان خالیت که نبوت
 غیر مسکونه و فراسبت که این او من النبوت لبیت العنکبوت
 وجه و دست و پای از هم فروخته است این است و چون
 خود و در حوس بدر اندیشیم که قوت و حوس که با الله و کلا
 و لا قوت الا بالله و حق الله در دستهای ایشان عبور نکرده است
 و روز قتال و کارزار کجا و از جنین است و بکنش
 بگرداند حالیا اگر چه بود کار سیج و کف و دور و رخ بر می
 بر نرود هر کس که بر بضای هم موس کلیم الله است علیه الصلوات
 و السلام چون در میان آید چه حاجت بتقریر و بیانست با این
 مکان که گردیم با ترفا و اقرا ایشان که فظلت اعناقهم ای
 حاضنین آن روز است که در روح الله و کلمه الله ظهور کند
 چه که کجا بای اولم از اقرا ایشان آسانست که فرود در سوره
 طسم بیکه با الله الی این باشد انزل علیهم من السماء آیه
 فظلت اعناقهم ای حاضنین هر گاه که این دست تدریس که
 میان شکران و کافران بخش العین رسیده چاره داشته
 باشند که خاضع و خاشع نباشند ای طایفه ضعیف کلام الله

حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن
 انجمن حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن
 حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن
 حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن حوس طایفه انجمن

۱۰۶ آن قدر است که بر دو سبب زبانی آید هم ازین سبب چهار
 دست و پا بجو که در خداوند تقسیم شد بعد موسی که در آن
 که هوطن است از هر طرف بنمای چون در دو دست غلب کند که حکم
 من تا با بنای نه فله عتقا انما از نیز بر در زار غلبه خواهد کرد
 از روی تحقیق چون عجز سید انبیا و سرور رسول کلام او بود
 بین طریق اولی که ~~محمّد~~ فرزند اوست هم عجز از کلام او ناید و ازین
 جهت که علما نامان بر سید نامان تفوق میکنند و بر سید مفر
 نیز بر و غلطی جن استحقاق میفرستند و سید ایشان که العلی
 و زنده الانبیا و بار را بجه معلوم شد که ایشان هیچکس ندارند که کتاب
 میکنند را کسی تا فایده هر کس ده بود که حقوق بصاحب کتاب
 بود که آن ~~علینا محمد~~ که آن کن جمیع عظمه بود بدین بی مادی
 علی آن نسوی بنامه در دست که در بیان آورد که تم آن ~~علینا~~
 بیانه فرموده بود ظهور اسرار ماسبق بنیت از الهام فرمود
 کلام که صلوة را بر خداوند داده است در صلوة کرده است از هر کس
 روح پاک در محمد فراده بود که دست قدرت در کس نبیند این
 بنده خود زنده دار فایده رحمت عریان کردن باین خلوت پاک
 در آورد

۱۰۷ در آورد که مکان و معدن صلوة نیست با جمیع مکان و مایکون
 من الاذن الی الله صلوات الله والرحمن علیها مع المغفرة والتخیر
 والرضوان و حال آنکه این بنده غیر جوی که بدولت این حکومت
 بناسبت حق شجره جراح که بجان بود که لیلیه قدر لیلیه العزیز عیارت
 از ان شب است از میان الهی چه صدر کرم اختیار کرد تا بعد از ان
 بر اعداد کلمه الله واسم الله و روح الله بناد که دوست شدم شش مزید
 که صورت پاک با و حیاء و شرافت و کلمات که زبان خاص فرست که با
 نقاط صورت پاک ایشان نیست است که از خدا این خداوند کلام
 وقت عظام در بیان آمد که از برای توحید ایشان ایشان را و حرف کلمات
 اولیست تا موافق علم خود باشند که نقاط ایشان است که یک است
 و الله مد رب العالمین ~~ما~~ از برای قراة حق که در حقش آمده
 که فرموده اند که شیطان خبیث نمیکند و در که آدم را بر سرش نهاد
 الله و رسول را در حق ابطال در باب اگر نهی داری چون
 بشرق نداده ای چه شرفی مغوی در بابی که بعضی دارد و اگر
 خواهی که با آن چهار اسم الله که در کار پاک بر خوانده چهار سبب
 در قراة صلوة شرف مغوی دان که چه می باید خواند و الا بقرآن

چه شغول توان شد و آن نکته دقیق را نیز در باب که آن گفته که
 معدن کل روحیه است اینست است سفینه ^{تلقین} قبل فکری خود را چه
 در سفینه نیز حرفی گفته است اما در فکری روشن ترست که در نظم
 حرفی که نظر هواس گرد باین الهی چه مت فکری را حقان بقلم ^{تلقین}
 یافته و حال آنکه حکم و مایع ^{تلقین} تا وید اما الله که مت با ت راجع الله در
 عی خود بیان فرموده از این جنین که قول چه خدا را از خدا جو
 روشن بیاب تا رس در عین ام کتاب ^{تلقین} سمعین نبی را زین
 زین را زین سمعین هائین زینا قیسمین زین ^{تلقین} کما زین زین منور
 از بزدان بیاب تا رس در عین ام کتاب ^{تلقین} سمعین نبی را زین
 نیست که چون روح فرود و بنیای را چه مت و باقیم است الله تقدیر
 و تا که نفعی نه نجات او توانیم بود که فرود و تعلیم ^{تلقین} شکر و ان الله کتاب
 حال آنکه این فکری از حرف ظهور میکند که در خود کتب صورت در
 جو را واقع شده اند که فکری و هر یک باز از روی توضیح آن
 این دان و در این حد ابو در میان جان خود را که در هاند لا ابرم
 چه فرماید که قوتی ^{تلقین} مت فرقی که از قاف ^{تلقین} فکری را که است و
 این ظهور را با عین ^{تلقین} فی حیوان دید که او را ^{تلقین} است که چه در او را فرود
 که او را

که او را با اسم ربک الذی خلق خلق الان من خلق خلق
 اول کدام است که قبل از خلق است است جواب آنست که اول
 ما خلق اه تعال العلم است که او خلق قلم است بعد از این
 نور خود که او را ^{تلقین} و ربک الاکرم الذی ^{تلقین} با تعلیم علم الان نام
^{تلقین} تعلیم عین تعلیم آن حظ و کتب فرود و درجه و درجه و در
 م ^{تلقین} خود چه بعد از خلق بروح است آن معنی که تابه الله شد
 میشود آن حظ را که آن ^{تلقین} مینا اند و عین است چه اکرم تعلیم
 خود تعلیم او را و با هر غیر عین که در دور که و اقدم و مایع ^{تلقین} و
 چه بی اتم خود را ^{تلقین} جمیع ^{تلقین} و فضلی کانیات که او اندیر بواسطه
 تعلیم این خط و قلم معنوی او را معنی از کتب صورتی که در او ^{تلقین} خط
 بیچین چون که این قوت بی علم نیست لا ابرم بواسطه آن الله
 لا ابرم عهد وین که در است فرود که و علم آدم ^{تلقین} الاسماء کلمات
 تا معلوم شود و نیز تعلیم و کلم که هر آدم بود آن ان و طلق
 وجود و این ان دیگر که اول از تعلیم خط و قلم تعلیم جمیع اسماء و
 شد بود و این اسم اب را با جمیع اسماء دیگر اول او از قلم
 قدر از الله چه معلوم کردن باشد چنانچه معلوم است که در او

و که در میان او در میان خود و دیگران شد این بنده حقیر آن علم
 ابرار است و خود توان سوال که عذمت برادر دین حاج شیخ
 ارغوانی علم تدبیری بی جمل است و تعلیمی بی نیاز زاده بود که در این
 عالم بهر چه وقت و نور ذات الوهیت را یافته خود را بوال کار
 فرمود و او در جواب فرمود که ان شاء الله اعلم تا بعد از آن که آن حق
 دست قدرت خود را بر میان دو کف نهاده گفتیم که فعلیه مافی
 السموات و الارض تا بعد از آنکه آن حق در خصوصیت معلو اعلی را
 بیان از آغاز فرمود که اول بر صورت حرف و نقطه ظاهر را قلم کرد
 در این و آنچه شد بود باری سوال این که چون بود بر ظاهر ظاهر
 این حق عزت بر سینه او دست نهاد بر سینه نهاد جواب آن سوال
 از سوره ای که حق تعالی بجهت تعیین و تحقیق درین اوقات عزت
 شد چون این زبان از سوره ای که می توان با دای جواب آن مشغول
 شدن هم ازین شد تا که گذشت از حدیث این با که سینه مبارک
 او را شرف که آن حال در زمین بود که نسبت خاص با لوله دارد
 که مبارک از وجود عزت خواست و رسول ما از آن دفعه که امتیاز
 خصوصیتی با میان دارد و حق که دست بر شست او نهاده در عالم
 سحوات

سوات که مکان آست که از غایت تر سر و از فراز خاص است
 که رسول بنی اقم با غیر صدق از برود آن آن قلم مبارک
 در دست قدرت خدا بود که فرمود و خود بر گردن بنی قریبی
 صدق رسول الله و حال الکریم حق تعالی که
 آن بظن از دوات شش بجای قلم ذکر آمد و در حرم دانه
 و بان هفت کتابت مشغول شد که رابع رب فی حق و قلم
 و نه نیست که تا قلم قدرت در دست قدرت الله نبود باشد
 اول حرف الفط استوا است بر میان هر دو خانه او کشید
 باشد که حق تعالی فرموده در حاکم حق فرمود این که آن
 خط از فرق سر او تا انتهای خلقت او کشید شد است
 لا جرم حق بنی اقم علیه افضل الصلوة از عالم توصیف که نیست
 که هر چه در این است از تعلیم الله در سیمیت و هر چه در
 : و حق الکریم فرمود که فعلیه مافی السموات و الارض
 و در آن محل این آیه را خواند که و کذلک نری ابراهیم المکرم علیه السلام
 و لیکن حق تعالی که آن خط استوای الله بر میان داشت
 بر رکن آن خانه حق او نهاد که از هر دو زبان و صیقل
 اول از ظاهر کرد و آن حق
 که آن خط استوای حق

و از حق اکرم عالم
 از اینها علم السلام
 اول از ظاهر کرد و آن حق
 که آن خط استوای حق

عالمین است قبله عالمین است که بعد خداوند کان خدا برین است
 که صفت نیست بلکه بر قدر قدرت الهیست که فرست و غلط از علم
 از علم قدرت الهی که داده است که بر قدر کماله الهیست درین
 از بعضی بر نفیس که در عالم ناشناخته حق الهی که بر در حکمت این
 فیروزان عالم نزول کردن و صواب کردن و احسان باشد
 با برکتی که صواب داد چون مجموع سبب خوار حق دیدار صواب
 الهی که حق و خداوند از داده این حق است که دست قدرت دیگر
 بند خود زد و عالمی بند روزی از در میان رحمت و صفت و کلام
 ظلماتی تنهایی بیرون آورد و بانانیت دیده خوار اده و پاک
 کرد اینده درین خلوت پاک در آورد و از بند ظلمات شایع عالم
 جبر و روزی چون سبب خیر از داده بود در حقیقت از داده که دانند
 نام این الهام الهی را حکم و نفس و کما سوگنا فالها فخرها و تقویها
 که خیر نیست که بعد از انانیت توفیق رفیق شده و پاک گفته شود
 حاکم پاک شد از حق در درین مقام و خداوند بود که از این
 حال معلوم است که چنین است از داده الهی که دانند حکمت الهی
 والله یقول الحق و یؤتی السبیل و الحمد لله علی التوفیق
 و التحقیق

و التحقیق فرموده دیگر که چون حبیب الله رسول بی اتی بود
 اعلم فرمود پس می باید که آن مبدء اعلم بودن باشد و چون فرمود
 که علم با تعلم من باید که در آن گفته الهی علم الهی بوده باشد و علم
 قبله بود باشد و اول البتة خدا باید که فرمود حق لو کان الجبر
 الکلمات ربی و در حق می فرمود که آن خدا و محمدا الله در
 دوات شیع است لاجرم دست را بر شیب باید داد که با برکت
 این بیان حق از مبدء حق و وجود خلق حق و کلام دیگر
 شدند که فرمود دست خود را بر شیب آدم سو دست راست
 و بعضی فرزندان را بصورت مورچه سفید بیرون آورد
 و فرمود که خلقت مولا الحیة و لا اله الا الله در روزی حق را
 بچهارم کن که تبیین فیة الوجود است از اهل بیت است و دست
 چپ را باز بر طرف آدم سو بعضی فرزندان را بصورت مورچه
 سیاه بیرون آورد و گفته خلقت مولا النار و لا اله الا الله
 که هم در آن روز که مراات است یوم تنو فیة الوجود است
 که تا آنکه در میان نیاید آن موجد کانه سیاه و سفید از یکدیگر
 جدا شوند و بهشتی میباشند سرور و دوزخی در دوزخ

بابت دلیلی که خاک او را از تمام روی زمین جمع کردند پس آنکه
 آن فرد که فانیان او را قلم و قبه الله باین معنی باشد که سجدات
 بالکلیه بر نفس کردارند اینها را عالم خاک کرده اند و میکنند و خدا
 کرد چون خلیفه نیز وجود بوده است اول آنکه و خداوند و باز
 چون معلوم شده است از روی تعیین بکرات علم از میان التوجه
 بدلیل این دوازه که ترجمه کناسیجی است یغوث فضل الله و نور
 سیمانی و جوهری من اینها سجود و دیگر آنکه در آخر و اللیل است
 که او اینها را و صریح الی علی و تسوی برضی که فرمود فیقول لیکن
 قبله ترغیب افول و هر یک شطر السجود الحرام که خلق الله تعالی
 را پس آدم و جبرئیل من ترغیب السجدة که یستغوث فضل الله
 و رضوانا که در سور فتح این کعبه است چون و الله از روی
 و یقین و کثیف که کل شیء بالک الا وجهه و کثیف علیا کان و یقین
 زکی و الحیلان و ان کرام علی قریه قریه علیهم قریه که جمیع بودند
 که بنیز که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان ادم خلیفه الله و قه اوتی
 آن و بعد دان سپید انگشت که او را و اهرنیت فی خدا را باقی
 جمیع نام کنند که دیگر برین فرقی نیست از عباد صالح باشد و غیر
 تمام

تمام بر آن پدر خود که صاحب جانشینید که تمام ارض و دنیا است و نشسته
 باشند و جهان بر وجهی خیزگی شدند در نهایت در عسلانیت و حبیبیت
 است که یکنوا از رسول ملکیم شدند و جوهر باز روی تعیین بی و سطر
 بهیچ مخلوقی تبدیل و ملکیت قریه حبیب بنهم نشانی و خیزگی این بندگی
 صاحب شدند از ملک انسان و حکیم من عسله علم الکتاب از ان سوره
 نیز قریه مالک یوم الدین شده باشند تا یصلح السکون من کل الوجوه
 حاصل شود که فرمود زکیه برضی شریف نیست که گویند که کاشک
 باشند و تارک الصلوة نباشد و حال آنکه این شهادت نیست که
 در عین صلوة داده میشود و بعد از ان که آن سه حکم تمام را گفته
 باشد بی فاصله بگوید که و اشهد ان محمد عبده و رسول الله و حبیب
 اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و علی
 آل ابراهیم انک حمید مجید و بعد از ان از صلوة بیرون آید بگوید
 اللهم علیکم و رحمت الله الیکم علیکم و رحمت الله بر باران دست
 راست و دست چپ خود و در وجهان دارند منبسط انداخته
 مسلط با دو رحمت او که کلام قدیم اوست که بعد کلام قدیم او است
 که بعد کلام قدیم صفات ذاتی بلا انکال اوست بجهت که و

انما این بود و نام و دلبسته او سست استماع حکیم بر آن
 احوال کنی انما لایحه در زمین این بنده او بود که در حالت
 نماز و سجده بر میان لایحه ظهور میکند و در نماز ستر کفایت
 شب قدر و شنبه عید را درسی نماز فرض او که قدرت العزیز
 جان از برای عزیزان خود از عذراں و جویان سته ام و این
 رفتم من بیم که حج محمد و مراد که قتلوا الله علیها حاضر بود و قتلوا
 این قتل حاضر بودند و شدت شکر بمان و غیره و این بنده تا
 عهد بود که البته خوشی که از دست مبارک ایشان از قتل
 کثیر خود و بی جرم القصد زمانی گذشت چیز پدید نیور بهر
 خالقون شکر را دیدیم که بر جاست و مکتب کرد و بخواند و نام
 از آن من بیم که حج محمد و مراد صلوات الله علیها ستر کفایت
 در میان آورد و کلمه یا بار یا باره بودی اما باره تاو نیز که صلوات
 نیز فضل آن از آن صلوات که از برای خود و نیز کوار او گفته بودند
 حیا که خود را از روی نماز و کثرت سبوح صلوات بر او
 انما سینه عاشق زار خود داد و فرمود که کثیر این بنده
 با خود گفت که حج محمد و مراد مبدل اند که ستر تقدیر است
 کراش

کراش از برای تو چیز را از غایبانه نگاه دارند انیت که از روی
 کراش ظاهر سبوح بنده و این بقران وقت گفتی که ستر تقدیر
 در میان او روی که زهر احوال در خواب رفت یعنی بجا
 ستم که او را نیز سبوح که صلوات بر او رفته گفت که او را سبوح
 ندانستم که گفته بخند و یا او را خواب از این خود زنی تا نیست
 انفسد این فقرات سبوح صلوات بر او رفته گفت که ستر تقدیر
 دمان نادم از غایب شوق که بر آوردن آن بزرگ بود چون
 فرمودم از خواب در آمدم در آن حالت فیهن و غایب
 و نایب و چه با که او این که بر قاط این بنده آیه حج سبوح
 گفته که حج عذراں تعالی از و سوان کرد که مافی تمکین او در
 جواب گفت بی عصای اتو که علیها و کثیر ما علی غنم
 که آن غنم را که اضافت بخود کرد غنمت او در آن بود که از آن
 جویان که از آن غنم است ان کلمه و و سحانی چه شد و حج کوفت
 القبا قالها فاذا اقیته صغیر که حج قلم که عصای او بود تا که
 در رفتن آن حیه از قدرت و قوت بیان و تا وید حج جلیل
 حج غلظت میکند صلوات بر او که حیا دیگر این بزرگ این غنم

یا موسی

کردن باشد و اگر نیز کردن باشد با بن کینیت نخواهد بود که درین
 شب مبارک از بندگی الهی سبب یک دولت دو جهان خود
 مراد آن خود روشن شد که در واقع قدم است که در کتب است
 بر سر میرود و باز راجع میشود و بدین راسته میرود و بدین
 جبهه میرود که الهی و بیان این از خود طوفان آنرا صافی
 خود پاک فرموده اند و خود که آن نصرا که قدم است چون بکینیت
 اخلاص فی الحال مار و نذکره که از حقیقات است که نشانی
 او بعینه بقیلم ماند که در از میشود و بر این راسته میرود که
 و کاهی خود را با ریب میکشد و یک رفتار را مار خود روشن
 و شمر است و علمت نیز بنا صورت و شکلات از ظهور کند
 که از آن قلم الهی قد و میشود و دیگر از دمانیز که بعد و دور
 دندان داشت غلام صفتا تا مقاد و دو فرقانی از فرق
 بر قلمانی در او نیز که در قیامت نامه نظم این فقر بیان رفته است اما
 این که خوف و وحش و فرعون و فرعونیان از او بود این معنی را بر سر
 حضرت عزرا ن تدبیر در بیان که صفتی خاص آنست که در خود الهی
 الهی که خواند این الکتاب من و باریم لا اله الا انت که در است
 تا اینجا

تا اینجا که فرمود و نیز ثواب میدهد و بریم و بدین و بدین که کوفین
 خانه های خود را بدست خود عراب کردن درین مجلس
 معنی دارد و در که شک نیست که کافران و مشرکانند و از جمله
 صفات مشرکان اینست که نشان رود و باشد که بر پایه خدا
 را بخیال اند که بخوانند و حق قوت از این ابدی و از انجانب قد
 مشرکان نیز مع کلام خود که در اندیشه و کلام خود دم خود کند که آن
 مار و زبان بود و اندیشه الکوفین باز از جمیع حواس
 کلام خلق بکلم بود که معجز دیگر او بدین بود که بقیلیم بود و از آن
 بود که در دست که حلق کتا بکینیت کتا به سواد و قدر و بنیت این
 بدین بقیلیم است که هم در صورت طبع کتا آیات الکتاب الهی میگو
 است که این نشاء شیرین علیهم من السماء و انما نزلت انما هم کما
 حاضریعین و شک نیست که سر و آن از برای انکار از خود بود
 که از غایت قوه معجزه این ابد بدین کتب یا شیطان و شیطان
 بی ایمان را بکبر و جنان فرود کشد که همه طاع و خاشع شده اند و در
 کتبه و نشان آن بدین صحت الهی در اندام آنکه فرمود که من
 سبح آیات از از عنده و اعظمهم بآی الی حیاه که بخود و بقیلیم

اول الکوفین

من غیر سوره آیه آخری که باز در سوره طه واقع شده که
طسع آیات خدا نیست اما آیه آخری ظهور خاص از ان نعم
بد میکند از حیثیک که تا فرق خواهد بود از بیان الله تعالی
که شمع آیتها حال الکفر و کفر و غیره تا بصراط کفر یا ایمان
ولی و او تعلق دارد اگر چه در اول و او نعمه را تصور کنیم
کرد اما در آخر الباقی نعمه را ملاحظه میشود پس چون و انعم
و خود را بچشم خود و او که شش بود یکبار محمد و خود که
به اجزای او در خروج در شمع آیات شش قدم کرد که عبارت
از آیه آخری آیت است که از مجموع این کلمه ملک علم چه ظاهر
میکند و از ان وجه که بدین معنی که در این وجه در دعای
پادشاهان صلوات الله علیه و آله الطاهرین بوده
باشد از برای آنکه و خود در شان آیت خود که ملک شما
بو محمد نیست لاحدی من الامه علی سرون علی غیر الخ لاین
من اثر الوضوء و حال آنکه آن کس که دست بپوشاید از این
آن که خود که داخل رحمتی للعالَمین باشد که حج الله بانه خود
انکه حج محمد صلوات الله علیه که رحمتی للعالَمین است رحمتی جمیع
انبیاء

انبیاء

پس هر یک از انبیا خواهد بود اگر چه محمد صلوات الله علیه
چه از روی العالم جنبه حجی و موسی صلوات الله علیه و خود و معلوم
شد که العالم و فایده را معلوم توان کرد اما چون بکشد
بدر کرد که اگر چه انجیل این بنا شد و طاعت الیهین باشد از
طاعت او در دین غیر منوع محمدی می باید آمد که چون قرآن
او بر خلاف جمیع انبیا که کتاب ایشان معجزاتشان است
نبود ملک هر یک معجزی خاص داشتند و چون انبیا ایشان
منوع شد معجزاتشان نیز منوع شد اما جنبه انبیا و منوع
شدن نیست معجزات او نیز که فراتست منوع شدن نیست پس
می باید که چون معجزات قرآن سینی ایمان بیاورد و اگر سواد
تحقیق که جان خدا را ببرد که آیه فقط است انما قرآن
خاصین از آسمان میزول کرد و حضرت تو نیز میزوری
و خود تمام خواهد شد از این علامات روشن اگر فی الجمله اگر
دارس در توان یافت و العالم بهر من انبع الهدی نصرت
و لیل قطی قرآن بعد از وفات و رفتن پیوسته در حال و این
که و لیل قرآن خیر النعم دار المتقین جنات عدن و دیگرها

بخوبی من مرقما الانوار انتم فربا ماشا وون لذلک خبر الله المتین
 الذین یؤتیهم الملائکة طیبین یتولون سلام علیکم ادخلوا الجنة
 بما کنتم تعملون والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
 شکر و تمجید ما احدثت لعبادی الصالحین کما لا ینفد راز
 ولا اذن سمعت ولا حظ علی قلب بشر ازین چون در نماز رکعت
 صالح است الهام و اگر کم فرموده اند حمله که از پیش در بیان
 آمده بود و تصور آنکه بران فریق نباشند اگر چه بوجه
 جنبانست اما حکم و فوق کلامی علم و حکم و قدرت زدن
 حکما از غایت قدرت مبادیت احش در صلوة این روز خوا
 که هر رسالت را در آن حالت که سینه مبارک او را شکافته
 ماسوس الله خالی کرد چون به سینه مقدس حاکم میاید که
 و حال آنکه جنبان آن خانه نایک جابن صدر یا کست جابن طیار
 با آن نیز نیست چون آنچه تعلق بر زمین داشته در زمین شکافته
 نه تا جابر آن نیز تعلق با آسمان داشته در آسمان میاید
 که شکافته شود که قلب که در وسط است جابرا و سینه است
 نقطه که نزول از آسمان میکند حکم و ظاهر است وجه الهی
 از آن وجه

شکر و تمجید
 ما احدثت

از آن وجه که فایز الحبه و الفواست کلاف و ماتت قطره
 الا یعلیها که در آن هیچ وجه نیست از آن وجه که از هر دو طرف
 و ان خط وسط او ظاهر است اما در دانه بدو نوع و اول آن
 که المایعین آنند که مطلقا شکافته نباشند از روی جنب
 و نه از روی نواقل عریس و غیره و یکی دیگر آنند که مطلقا شکافته
 شکافته اند اما از یک طرف فنش دانه اندم و دانه نواقل
 از بقیه طینت آدم است صلوة الله علیه که فرموده اند
 قبل از این که دانه می بندد می فرمودی الاخرة انی واصلت سبیل
 بینما انکروا و دانه را شکافته اند فایز الحبه بود و حقه
 تا شکافته دانه را نیز شکافته را بر دم درجی حقه نواقل حقه
 نواقل حقه حقه الحاد الاالی تا آنجا که حقه حقه دست خود بر
 هر دو دانه می نهد جنبان سر دانه دست او سینه می رسد
 که هر دو موضع خط استوا است از فوق آدم تا انتها خلقت
 او گفته بعد از آن دانستم علی که آسمان بود و صدق الله
 العظیم که در حدیث چنین است و درجی تا آنکه خلقت
 که فرمود و فصلت ما فی السموات و الارض اگر سوال کنند
 السما و الارض

کز پنج قرینه دانست جواب آنست که آن را که ترکیب الی کم
 در بیان آورد که از فرق سر آدم تا انتهای حلقه او بود
 خط کشیده بود تا جایی که غلوی بود مرد از سماج بود
 و آنی سفلی بود عبارت از زمین باشد و بوی که دیگر از زمین
 او بکلم و جدت بردن باین ندرت چون از بیان آن آید
 موضوع خط استوار که آن دو کشت دراز از دوستان
 واقع شده اند چون سینه تعلق بر زمین داشته آنی در زمین
 بود باین قرینه خدای دانست و از قرینه میان دو کشت
 هر دو در سماوات بود دانست بعد از آنکه در کلام خداوند
~~کلام~~ کلام چه حبیب خود را بواسطه آن خط استوار
~~کلام~~ کلام خود در خط استوار کرد و این خط
 را باز آمده فرموده فرمود که قسم خدای تعالی که
 او گفته که فی الدرجات والکفارات چون فی الله باو سخن
 فر کرده بود او نیز بفر جواب داد فی الله چه خواست
 که آن از بر بندگان قتل یا شکنجه شود تا فرموده شود
 بیکبار فرمود که ما این عالم را که در جواب آنست که آنست
 علی الاقوال

علی الاقوال که ای جماعه و الجلسه فی المساجد خلف القبلة و البنا
 الوضوء و الاکف فی الحکاه و من یقل ذلك یستحق عذاب
 و یکون من خطیة کبیر و لدنه الله صدق رسول الله و صدق
 چون آن خط در قودن با دای که حلقه و حلقه
 بود و حال آنکه بوضو آن حلقه قبیل خداوند کلام
 که است اندوه که بوسیله وارض از نور نیت در کشت
 قدرت ایشانند بسیار قرینه و ضو که بآبست که از زمین است و قوت
 که آن نیست که از این که بزر از پنجه سر دست بعد از آن بزر
 در حقیقت این دو جزو انظم عالم علم سواد و ارض زمین سر که
 که عاشق حلقه معتبر این اسرار بر سر چرخ که از آب سرد افتاد
 نماید در وضو و وضو و حال آنکه آب که حیات علم ایشان است
 بعینه از سر در اوست پس حیات ایشان بدین قطعی از سر در
 باشد نه از حرات غریزی که حکم نامان تصور کردند چرا که
 آنکه نام بقول ایشان و این قول کلیت در میان ایشان
 که یک طبیعت و حرات غریزی تا بدوند که نیست که ضعیف است
 که ایشان میکنند که حرات غریزی یعنی اصل کلام بود

روح ان پخته و خفا نیست بپا آن حرارت را قبل خود دراز
 دیگر با وجود خود و مدد از آب سرد بدل از با سرد که اگر کرد
 را از مصاحبت آب سرد حاصل کرده است فی الحال اگر که
 از با در آید و روح انسانی را پس از دو سال که گذشت بدین هم
 بقول ایشان و این چند غایت بدین واقع شده است
 که چنان که روح انسانی آن بوده است ایشان هم که
 تصور کردند از حکم ملک و انبیا که انبیا را الله انرا فاضل بودند که
 دو فرجه از انجا که طبیعت بر طبیعت است تا که بنا و بود
 و انبیا و الله یلمهم السلام از حق الله حق آورند و تحقیق
 و صاحب النبوت و سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و اولاده
 الطاهرين قولند خارجة و ما انتم من ربوا لیرتو ما فی احوال
 الناس فلایرتو با الله که فرمود و انزل الیس و کریم الیها که
 در حقیقت ربانند و احب الله الیها که لواط که فرمود
 اقتل الفاعل و المفعول و ای بران بی سعاد که با از این
 انبیا و پیروان نهد که سر که با از دایره ایشان بر و نه
 از فرمان خدا سر کشی کرد که ایشان همه سخن خدا خوانند و
 بکنند خدا

خلق خدا را ساینده نه چنانکه این گفته کار بجا را خود رسید
 در شب آدینه توبه شکست و شرب خمر قبول شد لا جرم هم در شب
 آدینه با توبه بکین خوانی و نکاح رسید خبر آنجا که انبیا و
 از ان وصی که انبیا است و رو به بایک نهاده است و در
 با که از قبل سلیم و رضا ساکن شده است و حق فرموده است
 که ان الله یحب الخیرین و حبیب المستطیرین و شیخ المذنبین
 نقل حق خود و خدایه رحیم کریم خود در حق خداوند خود
 تا جابر از علامت محبت انبیا که که بکین میراث مستحق
 دو جهانی شده است و الحمد لله رب العالمین با که را اختیار
 حق باید کرد صورت و عفت و در نماز گرفتن و در خانه که با که
 حق باید بود و نیز بر چه با که با که حق باید بود و قیاد حق
 با غلب سلیم و فرمان بر حق جو حاکم حق باید بود و حکم انبیا
 در واقع میدیدم که دیوانه با که لعین خندید بر بریدم
 میدادم که بوضو رسیدم بودم که او آنجا سجده و ربنا لا اله الا الله
 بود و آن مرد و بجز این آورده بودی که در حق
 از امر که در دستمان با این غیر در حجاب و انقدر که در حجاب

که این فقر آن بخشش را لغت میکردم آن کز بدید بر خنده و نا
 میکرد ضیای این فقر غایت از این سبب معلوم بودم و گشت خادر
 غنیمت من آمد و عیاشی تمام که آن کز دلف و نوازه کرد من
 روان شدم و گذر بر دیوار بزرگ افتاد گشت نواز غنیمت حاضر
 می بود که عباد من خود را در آن اندازم و از آن اندوه خود را
 ملاک کنم من با وجود میگفتم که اگر خود را در این آب و انداز
 که نشانی و بدتر آن بی بینید از باران حال این بود و در میان خود
 بر سر پایش را عهدیدم و گشت زنی استرا با در میان
 بود اگر خادو را رضا در شکرش ما بودا ما زود از آن
 گفتن بر شاست و روان شد که در خاطر این فقر فکر
 بود که شاید که شکرش ما او را آن نماید و بدتر از آن
 عهدیدم بهمان صورت که با و عهدا در جملگی بود و من میگفتم
 و زین در عباد را گفتم عباد من بر سر پایش نهادم که او را
 و میگفتم که منو ز شکرش عیاشی و حال کوه سفید انرا که دارم
 بر عهدیدم و بویس را عهدیدم که جو الهام من بسیار مجرب
 کرده است با ذخیره خیر و دیگر و من میگفتم که عیاشی

بدلای این

حبیب

ع حبیب که این جوانای نورادریغ داشته است که این
 پادشاه که نوبت دیگر بنشیند دیدم که غایت شکرش که آن شد بود
 و برقرار بر آردی بود و این غایت را عهدیدم و بر سر پایش نهادم
 ام اما آتش که آن آب را دیدم خواب با بایات و غایت زهر
 حاتون صلوات الله علیها در خاطر آمدن و بر سر پایش نهادم
 و یکی جستن از آن آب بنشینت بر سر و جستن و بودن اندک
 بیت در آن حال گفته شد که بر سر پایش نهادم و بر سر پایش
 بای که بود جان تو سودا که از آن درین حیاتی که شکرش
 است در بایاد و من کوهی که حرارت حرکت از رحمت
 بای که جان ازین سدر کند حاصل دل و جان و غنیمت
 باب بر دسار که تا فزون کرد در آنرا نماند و از آن
 زد از آن تا هر حکیم که کند بر ازین طور حکیم شد و
 چون نادیدم بیت الحرام در کلام حق تعالی شد حرام و در
 وسط که اعتدالت ایستاده که بر سر پایش نهادم
 چون چهار اهلند از آن از استواران نماید و ترافضی
 این ایستاد که گذشت تعلیم کجای دینی داشته اما قیامت

ان الكتب اربعة سورة الفاتحة وكتاب التوبة وكتاب النور وكتاب الاحكام

واعتبرت اذان صرح بكونه كتابين كذا في نسخة اخرى ان كان وجه
الله است قرارگاه دو قلب جان آن است که از غایت سودی
صرح جان کافران آشتیت که در غایت جهاد بیان آن صغر
مانید که و انزلنا من السحرة ما جاءنا من قبله من قبلك ونبات
وجناح الغافیل کافر اهل کفر که در دین اهل حق
جنیت را ادرای که در دنیا کرد و ادرای که در آخرت
من ناله و خفتن من طین در آتیه این حق است از لای ابرار
شد کار جانبا انوار حق در خورشید که در رعد بر سر
ساکن بودند و بر خفته در جلم کرم که بید شدند سلام الله علیهم
العبید حدیث عبید رسیده است از ابرار برادر عزیز در پیش
بادار صادق الاضاح سلام الله علیه و رواق در کثابت
اوردن اولیت که از رسول خداوندین حق تعالی است برگرد
کفار فاجزیک بخش العین را نه از خاک درگاه بیت الطوام
چه خداوند این صلی الله علیه و آله و سلم که انزلت سورة التوبة
آخر ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم فقلت يا رسول الله انزل
اقول لمن اخوف و ما اقول عما جلیه و یستفید من النقطة
والشکل

والشکل فقال النبي صلی الله علیه و سلم موح القرآن في
من القرآن فالقرآن بر من صدق رسول الله وحق این بر من
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انزل القرآن فاحکم
الله و من یحکم حکم الکتاب فی القرآن فی التوبة و احکم حکم
الکتاب و القرآن و التوبة فی آية التوبة و احکم حکم الکتاب
و القرآن و التوبة و آية الکفر فی بسم الله الرحمن الرحیم
و احکم حکم الکتاب و القرآن و التوبة و آية الکفر و بسم الله الرحمن
فی النقطة التي تحت السابعة من علی علیه السلام قال کتبنا کتابا
لرسول الله صلی الله علیه و آله انزلت فی آية الکفر و احکم حکم الکتاب
فی التوبة المحفوظ قال الله عز وجل قرآن عربی مبین و النور
المبین سورة التوبة و الشکل صدق الله و صدق رسول الله
و نحن علی ذلك من التوبة و الحمد لله رب العالمین
سورة الاحزاب و احکم حکم الکتاب فی آية الکفر و احکم حکم الکتاب
من انفسهم و ازواله انما انتم و هم درین سورة است که قال
را از قرآن که خداوند کلام و حق کلام تم به شما میگرداند که
فرمود ما کان تحت ابا احد من رجالکم و لیکن رسول الله و

و احکم حکم الکتاب
و القرآن کتب

البشیر و کافر و ان کشفه بپیری از در و از او را و او
 ما درین نکر از برای انکه از جمیع انبیا علیهم السلام این رسول عالم
 است که اقصیت بیاورام باید که نسبتی خاص داشته با ایمان
 و ایمان با شرف و چون بیشتر ذکر و معنائی که در کتاب در آورده
 که انما المؤمنون امة و هم احسان این رسول بنی امی را علم ایمان
 و خود را است و دلیل قرآنی این که در سوره حج که موافق
 کنتم ایمان ففیهم است و فرمود مؤمنون یستفی ایمان را
 منهم بکلمة علیهم آيات و غیر این و یعلمون الکتاب و الحکم و الو
 کانوا من قبل ان یضاهلوا بین و آخر اینست که ما یفقهونهم
 المؤمنون الحکیم که این چهار ذکر است که با و جا و من و او که است
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظم
 و چون شوق الی لقاء احوالی فرموده بود که مبارک است ازین
 ایمان که ما یفقهونهم بعد از اجماع باین وجه خاص از و او
 او اتمات و معنائی ایمان باشند و چون فی الله این رسول
 نبی امی نبی پیری فرموده بود از برای آن هیچ یکی از انبیا و
 اصحاب زمان خود را آئینه را موافق و مطابق با کلام الله
 فرمود

هیچ است
 منتهی است

قدم این و سبب فرمود یک برادر و احوال و اصحاب فرموده
 و این مشد کلمه بود ای طالب که فی الله و در حجاب نشسته
 مفیدم ما روز مقتدر صلیم نخلوم شهادت سید عالم الله
 علیه و آله و رحمت و الخوفة و الرضوان از برکت طایفه کلام
 الله ید الله فوی ابدی ایمان از انام فی ذوالجلال قلب این نبی
 حقیق تر و اول با جلال فرمود در باب و غیر نعمت سید این
 که کرم که بقدر استطاعت یکبار از آن کرد و در آن بعضی
 شهادت خود را ابد بود که چون اخوان ثابتست چه باشد
 که نگاه نیز ثابت باشد از برای آنکه تا اقصیت این رسول
 اصلی بر سر احوال و ما و موجود است ثابت شد از و او
 در هر آن او را نسبت با جلال احوال دیگر خداوند تر است
 در این بود یعنی اخوان دیگر هم احوال انما است با جلال
 او را نسبت به صفت صبا که فرمود که هر شخص دیگر خیر آن
 خواب در حجاب تا رنج و چهارم بنده یکبار از دیدن آنکه
 حکمت بنده است که در واسطه غیر ستان رسید و آن خط
 خود را از آن او را و حوائج و احوال را با کمالین و انکه

چه که در بیان کبریا که میفرماید که در اصل مایک بودند و باقی
 باقی الکتاب است که نمیست که چون بخردند میباید که باقی
 او را کفایت شیطانی بعضی در دنیا جمع افتاده
 بود و از فرقه تفرقه و با یکی کجاست شکرست که خدا با کسیت
 باز بواسطه نیکی که الکتاب و اشک که در حق با جلیل مایک بود
 کردند و میکنند و خود آمدند که در ملک فضل الهی بهینه میباشند
 و اندک دو الفضل فیهم و الحمد لله رب العالمین ^{این عالم} عالمی که
 چه التوجه فرموده که در حکم هر استی لطف و قهر است
 یعنی اگر در ظاهر قهر است در باطن قهر است و اگر قهر
 و اگر در ظاهر قهر است در باطن لطف است چنانکه بهینه در بین
 حالت این مذهب فرجه قهر و لطف و قهر و لطف است
 آنکه بیشتر سخن گفته شده بود از قهر و لطف که کفایت طبیعت دو
 حجاب از این جنبه بر ندارد که اگر بر دارد تا بشود ظهور
 این معنی در باطن کرده است غلاف ظاهر بهینه باشد و او را
 مایکند تا آن فرار از حلقه شود و در الم که از او میماند
 و سردی مایک و برساند که اگر حال بر عکس واقع شود البته
 البته

از این عالم که از این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

البته آن حرکت روح از یاد در این عالم و حال آنکه در ظاهر آن حرکت
 از قلیل و کثیر غفلت کرد و واقعه شده اند که اگر اندکی آتش در آن
 تصرف یافت این بر آن حال خود دیگر دانند چنانکه معلوم است
 و اگر آن آتش تصرف یافت فی الحال او را عالمی که کند و الحاله
 اندک چون سیر قضا میگویند شد که از جای که فرود میفتد
 است از برای آتش که تا آنکه در باطن است ظاهر کرد و اندک
 شکم با لطف هر و لغت بیان الشریک با بسیار الحقیقه تا
 امروزه که در ظاهر و در باطن و بیان ظهور کند چون از طریق
 معرفت که قایم است و شما است ظهور کند از آنست که میباشند
 حواس که در باطن و در بین المبدأ العظیم و خود در حجاب بگویند
 بقیه الواحد القهاره و حکم الظاهر عنوان الباطن و دلیل قلیل
 قدری در میان آورد و بگویند که چنانکه در ظاهر آن را از آن
 هیچ که نمیست بلکه هر چند که بیشتر به هم میخیزد قوه و قوت
 ایشان بیشتر میبود و معنی ایشان بر ایشان که ظاهر میبود
 بافت و آتش را نیز از آتش میبود که اگر چه در هر حال ظاهر
 ظهور و روشن و در هر حال که میباید و در نه همان قوت و در هر حال

در ایشان موجود است یعنی که هر قدر که از جنس خود بران باشد
 کم میشود و بر او میزد و قدرت ایشان بیشتر میشود تا ازین
 دلیل که هر قدر که باطن شوفا و بدان که اگر آن باد و آن
 کس آن شش عزیز بنویزد از روی نفس چگونه نتواند
 او مشغول تواند شد پس شریفی آنکه تا غایت ترا قدرت آن
 مینماید در واقع خداوند از بیان الله و زین که وجودند
 از برای آن یاری بیکدیگر بودند و در صورتی که در اصل
 عین هم بودند که میفرمایند که هر چه در عالم است در نسبت و هر چه در
 نسبت در نسبت و هر چه در نسبت در نسبت و هر چه در نسبت
 در نسبت و هر چه در نسبت در نسبت و هر چه در نسبت در نسبت
 وجود دان و کلام کان و کف سیمای خدای نامقدس و نام
 روح رفیع مسجد تو باشد و از برای آن که ذات که در هر جا هست
 از روی نیاز در نماز سجده و بیست تا سوره فاتحه که در هر روز
 بحقیقت از اندامها و کف الله که رسیده باشد و هر چه که
 بر دهنش آید که دوازده در وجود آنست که زبان حال
 بگوید که بخوان اسم جنس با دست من بر آن است و الفست
 و والست

و دال است من دال و و او کم که از من مخلوق میکند و اگر
 سخت بر سنگ آید از کوه چکه در وجودش آید از زبان
 الله و صد که از شکر که زبان حال بگوید که ضیائی اسم من
 سبب است و من است و کاف است من صمیم و کاف از
 که آن بود که همان حکیم بود که بر خود را ضیعت میکرد که
 شکر که با باده آن شکر نظم عظیم و ضرر و فساد است
 و من که دال صبا که اگر آن مقدار صبر شوی و در اساتید
 و یاد از زمین و یاد در میان من باشی که خداوند خداوند
 احد جنبا که احد سالشانه و ما اعظم برمانه از فرمود
 قول که در کز آن دو چیز را بر یکدیگر آید از وی خرقی که
 بدر عیب آنم عین آنم عین آن است که از آنم نگو
 بدان و رنه آید آن دوستی بر یکدیگر که در آن مرد و کام
 بستر چون کلام حق زخم بنویسد و خداوند خداوند طلب
 در طلب با خداوند الله العلی العظیم و من علی ذلک من ایشان
 واحد الله رب العالمین و طالب بودن بدید که خداوند ایشان را
 جنید بیکار نظر حق دیدن سبب باید که نتیوان دهد

از آن شفا؟

که خداوند آن باشد که با طهارت با نسی و کرد ظاهر حق او
 چه بود به ظاهر بینی البته البته خود را در بینی او
 حواس انداخته و در مسجد را آمدن سب اگر از روی
 حقیقت آفت او را ازین بیان در علم انبیا بینی با
 که همان ادب و عزت را رعایت کنی که اگر گفتی شک نیست
 که مشکل خواهد بود که در حق آیت انجا که میفرمایند که اگر حق
 چنین عاشق حقیقت از عاشقان مجازی زیاده نشود و البته
 بنظر تربیت تو خود که باطله کن چون پیدا شدی از این
 قدرت و قوت ازل خود که کرد اندیشه و ضرر آن و توان
 با یکدیگر جمع دادی باید که بعد ازین تو نیز یکایک از این
 مشغول شوی تا بگویم الکاسب چیست دوست خدا و دل
 خدا نوان شد و ترک اصطلاحی ندیده کنی و این سخن را که
 با تو بگویم اطاعت اما بگوئی جان خود را میخوانم در
 نصیحت و این را گفتی اما نه خود مشغول که در واقع مقصود
 و غنور بسیار روی شمار دارم و ما بعد ازین امید بخت و ذوق
 از این آسود دارم که از شفاعت روحی با که حق ندیم

آنجای طالع

صمیم زاده خود بخیر احوال و ادعای روزی
 شود و با آنجا که رجب هجری و جنوی خود را حق
 کل الوجوه بنویسم و در نماز و دنیا و زمین و آخر دنیا
 و ادب و افتادگی افزایش باشد که قبول حضرت بودند
 بدرجه شهادت رسم الله علی ما شد و قدر بنا لیا که
 در ظاهر مستوجب قدر الی شده ام بواسطه شفاعت
 حاکم آستان دین بنیاد خود حضرت خدیو کمالات
 ام صلوات الله علیه تا تمام از نظر باطن آیت خودم زاده
 خود و نیز تا امید نیست بواسطه ادراکات خیر خود و خدا
 امشب در حالت نماز و در وقت از عالم رفت
 مقام چه روزی شده است اول از ان کس کلیم
 ما که حکمت چه بود که او را از آتش الهی اما الله شنید امام
 الهی که این بود که این برای آنکه از انبیا و اهلیم السلام
 کلیم بود که بطور بیاکن گفت و حال آنکه طور از ان و
 که سنگیست کمان آتش است و اگر به آن آتش از دست
 احقر زبانه کشید که بپول بود آن نیز بران طور بود که

و التین و الزیتون و غیر سنین و من الذلیل انما یابن لقد خلقنا
 الانسان فی احسن تقویم چنانچه حق حبیب الله خدا را در
 احسان دید که دهان میباید بود که بر فوق ان آتش بود
 که بواسطه آن در حین سبز زیتون از ان آتش خدای آن دو
 بر سر آمده بود و سبب گمان شده که یوم تالی السماء از جهان
 میباید که بیان بدیدیم که از پیشتر گفته بود و شیخ ایامه او
 از قرینه و الحکم از حرف او بیرون آورده اما من باید دانست
 که او و تابع بود که ما برین سمره بود که این زمان ظهور
 کرده است آیه اخری دیگر از ان بدیدیم است که بدیدیم
 بانه اعتقاد است که بواسطه قلم نویسنده نور الهی است
 که کلام التیس اگر چه بر او نوشته اما آن سواد خدای بیایی
 است بدلیل نور علی نور که هر دو در حدیث از بیان الاهی
 و آن سه انگشت که مخصوص تبلیک است بایستی که چون قلم
 شیخ ایامه بودی و حال آنکه یکی کلم است از برای آنکه
 ما تبلیک عاف شیخ ایامه باشد یکی آیه دیگر است و
 شیخ ایامه باشد با دوزبانان و حکم صورت بآزاده
 شفق و حقیقه

شفق و حقیقه معادج حکم الله باشد که از بیان الاهی در او
 و چون حسی علم شیخ ایامه باشد و علم باز در شفق
 و این قلم بدیدیم که موسی کلمه از برای آن خلق داشت که
 خداوند بود و او بود از انبیا علیهم السلام و او را حیرت قلم
 او میشد و میشد خواج که چون قلم بر لوح رود از انبیا
 که هر یک داشته باشد و السلام و ما را هم از برای الهام
 محمد که شد بخشنده است که چونست که در قلم قرآن عظیم
 بسم الله الرحمن الرحیم از انبیا علیهم السلام مخصوص شده
 باشد که آیه یقین میماند و این سبب که از انبیا از انبیا
 الاهی که به حق بود و چون کلمه باشد است
 از ان رسول پاک اسم اعظم الاهی در صورت فائده الکتاب است
 که یک آیه او بسم الله است و ثابت شده است که هر چه در نوشته
 الکتاب است در بسم الله است بین ثابت شده که اسم اعظم
 الاهی در بسم الله الرحمن الرحیم بودی است و لیکن که خداوند
 و انانیت بود ثابت است که برین اسم اعظم بود که آن
 مرد بدو برین و حق و طبر و با و مستحضر او بود در دنیا و

آدمیم با آنکه اگر از فاخته الکتب مراد الحمد است او مفتاح است
 و سبعه مشایخ است از برای آن فرمود که قصه خدا از قرآن یاد کن
 بر فضائل نام الکتب در بیان و در فاخته الکتب را با و داد عبارت
 از **ح** که ازلی ابدیست که بظاهر از زبان حق اوصاف
 الله علیه و آله را کرد و در هر یک از آنها یک نامی است که عبارت از
 چهار ده حرف قطعا است باز فرمودی **ب** که الی میگویند
 خدا تم سورة البقرة از زبان الهی که با و داد آن چهار ده است
 بنوعی است که بعد از انظار جمیع که خوانیم و خود که خوانیم خلق آن فرمود
 و شکافته اند که مشیت باشد و بر بالایی اینها رستم علامت دیگر است
 دو دو که بار مشیت باشد و مشیت نرفته شد تا با جمیع کلمات
 و عبارات آن خط استوار باشد که الی که در هر یک آن فرمود
 اند که آن مشیت نرفته در هر عبارت که انشائی است که اسمی از
 در صورت بیخه او میخورد الی **ح** که لا اله الا الله محمد رسول الله
 اشبع الهمم و الحزم و التواضع و التواضع و التواضع و التواضع
 که از آن بیست و هفت و شصت و هفت و شصت و هفت و شصت و هفت و شصت
 که معنی این حدیث را از مقدار دو و ده اجزای است که الی
 فرمود

فرمودند که در از برای آنکه نیز از حرفی که اسم او باین حدیث
 آن مقدار دیگر یکی بود و در این حدیث و مشایخ همان
 یکدیگر شده اند و خلافی که این مقام است که فرمود و کلمات
 فرمودی او و آن که در هر یک از این مقام است باز ماند بود که فرمود
 لغوی و لغوی و بعضی با لغوی که لغوی که اقل اصابع الکتب باز
 دو کلمه است از **ب** که در ده اصابع لغوی الی از برای این
 معنی تا و شد و بیان فرمود از روی تو حدیثی که در هر یک
 یکبار از یکبار او آید همین معنی فرمودی او و آن
 بیست و هفت و شصت و هفت و شصت و هفت و شصت و هفت و شصت
 و زمین را بعد از فراغت که و بیست و هفت و شصت و هفت و شصت
 موجود است از زمین تا و الی که بر خلق و شکر و قدرت و عزت
 عالم حکم کند که سادات انجمن در آن حدیث خلق کرد که از
 شهادت تا این حدیث موافق و مطابق کلام الی باشد بدلیل
 فی یومین و فی اربعه ایام سواء الملائکة و الرسل و صرنا لک
 بر این مقام در شان خلقی که الی که فرمود از این حدیث
 ظرف که چهار بود و در این مقام که تمام می در ده و ده دیگر

چون فرستاد که و بین میفرمود که عبارت از وجود اصل بود
 استند بدلیل اولی که لا خلقت الا فلاح هزار سال از
 برای که باشد و هزار سال از برای بین چون مردود اصل
 مالم یک وجود نطق که نصف فرود صدق الله و صدق رسول
 الله آن خبر میبود که از اهل حق سید کانیات و خلاصه موجودات
 صدق الله علیه و آله سوآن کرد که گفت عمر افتاد و یک سال
 بیشتر نیست که اهل است در جواب خود المصنف شنید و مقرر
 باصل خود رجوع کرد و اهل اعتقاد خدا که میباید ثلثه نظایر
 نصاریست اما از روی انکار که هر دو که در یک باشند از روی
 معنی از برای آنکه آن یهود از روی تو صدقند است که آن هر
 یک اند خداوند که بیانی با اعتقاد یهود آن هر سه حرف اعتقاد و
 یکی حرف وسط از آن سه اعتقاد و یکی بود که لام الی الله
 والی که یکست از آن وجه که نیست هزار است و هم خود بود
 تا با دوی دیگر که بر وسعت از روی اجز نو دین نام نهادند
 چنانچه الف یکی و الی هزار که اسماء الله در میان خود جمع است در
 قاعده اسلام و هم که از آن وجه که نزول آیه از اسم است
 میسر از نور

دیده اند بود که آن مایه که حیات اسمان کمان مایه باشد که
 برینند که عالمی او در آست و باز از آن مایه را در قلم باشد که
 مان آب بنسبت کلام اسمانیت بدلیل کان عرش علی
 الماء و مقدم آب بر سایر موجودات ثابتست که آن در میان
 نقطه است که مبداء خلق استیاست خلاقی خاک که بر وجود
 است بدلیل نقطه و نقطه و مرکز بودی بین الله فرود اول خلق
 الله تعالى القلم را آن مایه ظاهر بود که کمان در هر خدا
 و روان داشت که عرش خدا بر آن بر مباد بود و بعد که نام بر
 آن سیدمان بود بحیثیست علیها السلام چون از سر رسا که کمان
 از روی مایه با ج بلقیس است خراج کرد با ج اسمان که
 هرغان داشت از ج قدسین از جحر او بود و در طایر آید
 از گشتن به عالم بود بود که گفته است خط به خط و رنگ
 و سب و بنیادین عبارت از است که سیدمان است و بنیادین
 گفته بود که آن عرش و بلقیس بود که موسی را که اسمان و
 او نیست که عبارت از عرش است سبت خدای الله و عیال
 حبیب الله شایسته بود که سیدمان پیش از هر که از این شهر

داشتن

و معراج مراجعت کرد بر مزاج سیمان در خطاب آمد و نا
 سر خود را گاه بر لب می نهد و یکبار هم بخود جنبای خلقت
 مور سر سیمان و گاه از لب می کشد و دوبار با یکدیگر
 بر لب می سر و شکاف خط استوار چه بقیس کند لبی آن سیمان
 در سر خود را چون تاج بر سر و چون در لب بقیس شکاف شکاف
 و الله که در جنبی سیمان و گاه می کشد و در وجه تو ظاهر شود
 و از آن کنش کلمه بگوید آن که تافته چه می بین
 و از او که اسم خود می دهد است اشکارا بیک در این برای الله
 بود همیشه صورت دارد و وجه با یکدیگر یا با او نقطه نیست
 نیست و چهار باشد شکست چنان که یک کلمه بود که اصل آن
 کلمه است از آن و که همیشه است با جز او نقطه که
 باشد که هرگز نمی آید این همان است علم که است از
 برای آنکه هر با جز او نقطه نیست است و هر دیگر نیست است
 که چهار باشد و چون این چهار در برابر بابت شکاف
 یکم اکثر نیست و الله که و الله که و الله که و الله که
 الله از لبی این در وجه ظاهر شود و شکست چنان که بود
 و هر دیگر

و هر دیگر که هر دو با یکدیگر باشند تا چهار ده
 شوند با هم چه چه می بیند و چه می بیند نسبت دو که
 قورچه زهر خلقت هر در زنی خلقت هر در و این که
 از شهر سبا آمد از آن و که کفایت الکتاب ام الکتاب نیست
 که نیست و یکی که الله است بخون و وجه بقیس و جراح
 ایام تشریف که چون خط و وجه بقیس نیست و یکست این
 نیست و یکی که از کلمه سبا از اندرانی چه می بیند چه در
 باید یافت که شکست چنان سیمان صورت دارد که سیم و لب
 و الفت و این می دهد معیار که قدم از دو وجه صورت الله
 دارد که و ظاهر بطریق حقیقه الله اسم الله که ما و ظاهر الله
 که خلق الله که آدم علی صورت این علی صورت الله جنبی
 اسم الله با اعتبار از حرف چهار ده است و با اعتبار از هر نقطه
 او و هر که می دهد نیز همین صورت نام دارد که بیشتر سیمان
 بعد از این که تافته خالق کلی شئی چه و هم که و چون بود که
 او که بود بود است از دو وجه و چه شش نرده است صورت
 آن سه شش نرده و سیمان باشد که و با ظاهر است

و یکی ملک سواد که دو بهیبت و چهار سه شانزده اند که
 که چهل و هشت است این عدد در نزول کرده است از حق
 بلام و خداوند کلام حق و کتاب المبین آن اثر
 نهاده فی لیلۃ مبارکۃ انا لکنا خدیرین فیها نقر کل احکام
 الی رب السموات والارض و ما بینهما ان کنتم موحین است
 که چون شکاف خلقت استیا جوی بهیبت لاجرم در هر بار
 مکرر گوید که بوبوب تا به سر خلقت از کلام کن ظهور کند که
 کلام بود که در کتاب بر آید باعتبار تفسیر صحت اند که
 چون از شهر بلخ میری آمد غایت بهیبت که گفته بود
 گفت بوبوب بهیبت را بهیبت دیگر در هر خلقت میسر
 زنی خلقت میسر از قول قدیم حق کلام که
 که در عنوان که بوبوب و اعضا با حق رسانده باشد
 و از سر جای و نشاند و در غسل نیز به بار آورده و در
 ازین و اگر در آن خود خود ندیم به بار بیاورد و بر زبان
 معنی از حدیث الهی حق از انجا خلقت میشود که وجودشان
 حرکت از چهار عشر حرم حکیم حق که در اختیار از زمین الله

که یافته است به از آن جمله یکی چون است و استعمال
 با و است از روی توحید چون اب بوبوب میرسد از زبان آن که
 که بحسب جور نسبت با و از در عالم غیب اند بار بار بگوید
 آید و اگر اب نباشد حال که صعد است و طیب چون دایم در حق
 و خداوند که در عالم غیب اند مکرر و صفیست و بهیبت در
 آمد که در شان او است که و ما یطیق عن العوی ان نوالا و
 بوی صدف و صدف رسول الله و در شان جوی که علم عالی و از
 الله حق بود و بهیبت نیز و حکم و غسل و دید و کاس از آب
 توحید چهار جوی آب دید لاجرم این اب ظاهر مکرر چون بود
 میرسد به بار از برای آن که دیگر میرسد تا دلاله بر ظهور این
 معنی کند از خداوند بیان و است سبحان حق و تعالی و الله
 و جمیع دیگر از حدیث الهی حق چون اب از دست با غیب
 و حق خلقت در دست آن انگشت آخر است که خاتم نبوت
 که محمد رسول الله است بیست و اند بود که با اعتبار آب
 به بار از دست با اعضا معین برسانند و این سفت حق
 المبین است نام حق که کلام و الله او است بیست و حق و صلی

باینزده صورت دارد قال الله تعالی یا ایها آدم اگر می ارجم رکعت
 اول التمار الف صدق الله العظیم از ده که این چهار حرف
 اشراق تعلق یکبار حرف غیر مکرر لام الف دارد که اگر تکلیف
 حرف غیر مکرر لام الف دارد که این چهار درازای چهار حرف یکبار
یا و حاء و خاء و کاف است که آن چهار حرف متعین
 درازای آن چهار حرف است که چهار بار از آن چهار ماه مخم و حسی
 که از زبان و نوازد حرف جلیل حرف نکر آن معلوم شده است
 که چه معنی دارد فقال آنرا از هدایت الله حرف از خط استوار
 الف از روی صدق و غیر بخوبی که از حرف الف آن
 استوار وسط صورت الف دارد که آن خط استوار
 الف از روی صورت مستوی القامت مثلث است که هر
 که هر اوستقیم حقیقی است واقع شده است که آن در علی
 هر اوستقیم و چون این چهار ماه با حمت یکم حدیث و حکایت
 صلوات الله علیه بنفیس بدو حکمت شده اند که ثلثه سر دو
 و در بعضی همین صورت الف است که صورت خط استوار دارد
 که الف سه حرف است و دیگر نقطه که آن یک نقطه است که هر حرف

الف

الف مختار است و اصل مجموع است و چون یکم اگر می ارجم رکعت
 این چهار ماه الله حکم یوم الدین حرف طوافه فیه فرموده بود از آن
 است که در حرف ج در بیان آورده که اگر کشنده را خداوند میراث
 بخشد جایز است و اگر کسی ربع دنیا را بدزد و صاحب دنیا
 بخشد جایز نیست که فرمودند که آن ربع دنیا را خداوند جایز نیست
 که ربع از چهار دنیا را بکسب که ثلثه سر دو و واحد و در آن یکبار
 از روی رجب است که در بهشت این متعین جایز است که تا از
 که شهر الله است که بازمان زکوة ده یکسب و در اول رحمت از
 غله که آن از آسمان میخورد که و السماء و آقط و یات بیسیه
 و تعالی عاشر کون که از این ده که کشنده یکم است که یکم بیرون
 میماند که در تاجبب صورت از مقام شریک بیرون آید و
 در آن ده که اول حدیث یکم بدو لم بدید آن و است که در شایع
 شریک تدار دو حده لا شریک له و مبدل سوال کشنده که یکبار
 اول خیر و وجه ایشان کردی و در بیان زکوة دست را
 داشتند که از این چون خواهد بود و چون است که در آن است
 بطن است و از زبان الله حرف بطنی از بطن مختار است

که نقطه اصحاب گفت ظاهر کنند پس ازین وجه اول عدد و اقسام
گفت بود که چون از رخا درین برون می آیند آنی در اول
اصحاب درین واقع شده اند و دو خط شارب و یک خط غنقه
است که باشد و کل رابع شکاف خط غنقه و شارب
خمس و دو خط عارض دافند شود و نقطه شارب و کل شارب
و اینجای از رجا بلف کرد که از او دو خط بین هوا بود که
که نیست مابین خطوط در غیب واقع شده اند و نیز در
و تا ششم که تمام عبارت از چهار روزه و دو ابرو و دو سر
حاصل بود که این نقطه خط غنقه است و میماند
آن سه حرف در حکمات از پنج حرف ظاهر شود و در خطوط
و در نیز از پنج خط ظاهر شود که دو خط سر فاد و عارض
او شارب و غنقه باشد و عدد غنقه مابین شارب و از او
سما را از نقطه شارب حسب جمل و اجزا درین باید یافت و شارب
از دقتا نویسی از این رجا بانواع معلوم باید کرد و در
اصحاب نیز دقایق است که چون از عدد او این سه حرف
بر او این سه حرف است که اگر از حکمات است بماند قولی که

بالغیب

حاصل

حاصل خود و دستند قلبها در میان هر دو انگشت فلان
قال رسول الله صلوات الله علیہ ان قلب بنی آدم کما بین اصبعین
اصابع الرحمن قلب واحد و ثلثه و کیف شارب و غنقه
بنی آدم در میان دو انگشت است از انگشتی که از شارب
یکدل تعرف میکنند هذا در و بر خطی که خواهد بود و او
دیگر اینست که آن قلب العباد بین اصبعین من اصابع
الرحمن یقلها کیف شارب یعنی دلا و سرکان میان دو
انگشت هاست دیگر اند او را هر چون که میخورد یعنی
او حسب ظاهر انگشت و ثلثه و شارب و غنقه است
که میگویند فلان یا دشت و حکمات را در میان هر دو انگشت
خود دارد یعنی در تعرف آن حکمات چنان ممکن و متخل
که هیچ احتیاج به جزو نیست و بعضی گفته اند که اگر از اصابع
دو صنعت جمال و جمال است و بواسطه این انگشت
حکم گرفتن میرسد و در بحث تعرف آوردن آن جزو در
فصله قرات از او شارب ازین که در تعبیر و تفسیر اصابع
که در آن حسب تحقیق است که دو انگشت عبارت از

کلمه کاف و نون است زیرا که کاف و نون را وقتی که افتاد و
دو باشد بی محاسبه که در لسان خلایق است در تفریق بی
عذر و در کاف باشد و وقتی که آن دورا باجر اجزای نیش
میشود کاف باشد و نون که در انکشت باعتبار حلقه
میشود اکنون اگر گویند که در انکشت کاف است که شش نیست
و پنجمست محاسبه انکشت ابراهیم و جسم که یک دوست و یک
بی او را باجر از کاف و نون که شش است چگونه را میست
میدارم چون گویم که کاف خود سه است و پنج در وقت
نیش و نون دو است چون حکم را طریقه کنم که یک نون
و و او می ماند پس کلمه کاف و نون بابی است که بی محاسبه
و غیر نیست که وقتی دو انکشت را حلقه کنیم بر دو کلمه کاف و نون
حکم کردن اولیست زیرا که دو کلمه را در کاف و نون
نون بجز ترکیبی دیگر نیست و در کاف از یک کاف و از یک
صفتی ترکیبی او ادنی بسبب آن که آن نون باشد بی محاسبه
تا وین و تحقیق هیچ محاسبه حق لازم نمی آید یعنی انکشت همین
انکشت ظاهر باشد و هیچ جسم بودن حق لازم نیاید چون

و

انکشت در مقابل است و در مقابل
در ایما باین است که است در صفات خیر و شر و جان و ملک
و طبیعت و خلق و در حالت ترکیبی شدن این کلمات با یکدیگر
و هم باین اشبع الهمس و در اوراق بالکوبه این می آید
از یاد حق حقیق رسیدن آن محل که بیان سیر و طایفه فرموده
که هر سه صد و شصت هزار سال کرد و داده بر سه صد
انکشت بر می آید و فرموده که قسمت آن ساعت بر دین شکست
و خطاب باینده خود که در آن روز که این قسمت تو یکبار الهمس
درین محل بخونی ایام آن تو حقیق خطاب باینده بود
است بیوفیق ملک یوم الدین چه از قسمه ساعت چهل شبانه روز
که جدا کرده اند در آدمیم و یکسال انشیم بدو نیست و مشت او
انکشت و یاقیم و در سال را بدو هزار و شصت
و مشت و یاقیم علی هذا بعد سال و هزار سال و
و مشت و انکشت هزار و یک و بدو هزار سال و
و مشت و انکشت توان شد و بدو هزار سال و
شخصه و مشت و توان باشد صانع عالمی سه صد و شصت هزار سال

ده هزار سال و سصد و شصت و هشت تومان باشد
 همان سصد و شصت و هشت بر سر آمد و هشت که از هر
 عدد در صحت است و وجه بر سر آمد آید ان شاء الله که این
 صاحب از مدینه به سر رسید الحاح بهی خلد باشد و الحمد لله
 رب العالمین و العاقبة للمتقين و الباقی صوره کلام
 چون شش هزار و دویست و سی و شش سصد و شصت
 و بیست و هشت کس ترکیب که چون بر ششم و هشت شود
 و پنجاه و صد و نود و یک بار باشد و پنجاه و یک
 هزار و شصت و هشت و یک و پنجاه و یک باشد
 آیات حق که در باره باشد و هشت
 بار است و در کتاب بعد از
 اوان بر بنده گزین است بر آن
 بخت الحمد لله رب العالمین



این کتاب در کتابخانه مشکوة
 شماره ۳۹۳
 در تاریخ ۱۳۰۲
 ثبت شده است

بر دو کلاف کافی و نون عمل کردن اولیت زیرا که دو که کرا دانیست
 چنانکه کافی و نون بهی ترکیب دیگر نیست قولی است که سب بلکه از یک حرف
 او آید همین که آن نون بهی پس بدین تاویل و تحقیق بهی جمعیت و لازم
 نمی آید یعنی انکشت همین انکشت ظاهر و بهی جسم بودن و لازم نیاید
 چون است انکشت در مقابل است که است و دل مغلوب دایما باین است که است
 در صفات خیر و شر و جمال و جلال و طیبه و جمیله در حالت ترکیب شدن
 این یکلمات با هم دیگر و تم علی بن ابی الهدی از اوراق با کوبه این هدایت
 از مادی حقیقی رسید در آن محل که بیان شیر طایر فرموده اند که بهی سصد
 شصت هزار سال گردد و دوازده برج ستم بر می آید و فرموده که شصت
 آن باعث بردن شکست و خطاب باینده خود کردند که این شصت تو کون
 الی درین محل بگویند حالیا که آن توفیق خطاب باین بنده بوده است توفیق
 مالک یوم الدین چه از شصت ساعت چهل و شش روز که جدا کرده اند و در آمدیم
 و یک سال را هفتصد و بیست و هشتاد و هشت و صد و یاقیم و ده سار آمد
 هزار و هشتصد و هشتاد و سه پنجم علی هذا تصدوسی هزار سال که در
 هشتاد و هشت هزار است و سه بودند و ده هزار سال دویست و هشتاد و هشت
 نهاده و صد هزار سال ده هزار و هشتاد و هشت نهاده و همان سن
 چنانکه عامی سن هزار سال ده هزار و هشتاد و هشت نهاده و همان سن
 بر سر آمد و هشت که از هر هزار عدد در شصت و سه بر سر می آید ان شاء
 این که است از هدایت بهی الحاح بهی خلد باشد و الحمد لله رب العالمین و العاقبة
 للمتقين و تم صوره کلام که است شش هزار دویست و سی و شش
 هزار و دوازده هزار و سصد و بیست و هشت کس ترکیب که چون بر ششم و هشت
 منقسم شود پنج هزار و صد و هشتاد و یک بار باشد و پنجاه و یک هزار و صد و هشتاد

کلامی

این کتاب در کتابخانه مشکوة
 شماره ۳۹۳
 در تاریخ ۱۳۰۲
 ثبت شده است

(Faint handwritten Persian script)

اسرار خدا فاش شدای علامه از محشر و کرسی و قیامت نامه
خواهی که بنوی و اقی از اسرار خدا میسر ز سر تا قدم بیانی حاشه

[illegible]



کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

از مجموعه نسخه های خطی اهدائی

سید محمد مشکوة